

## بسم الله الرحمن الرحيم

### تقديم

این اثر به تمام مادران و دختران این سرزمین تقدیم می‌شود؛ آنان که با تاسی به سیده زنان عالم، فاطمه زهرا؟ سها؟، قرآن را نه فقط برای تلاوت، بلکه برای زندگی کردن برگزیده‌اند و با صبر و ایمان خویش، واژه مقاومت را معنا می‌کنند.

### مقدمه

تاریخ همواره پر از قصه جنگ‌ها و صلح‌هاست؛ اما در لایه‌های پنهان هر حماسه بزرگ، ردپای زنانی دیده می‌شود که اگر نبودند، هیچ مردی به میدان نمی‌رفت و هیچ جامعه‌ای دوام نمی‌آورد. کتاب «زنانی از تبار مقاومت»، روایت متفاوتی از همین ایستادگی است؛ نه لزوماً در خط مقدم نبرد، بلکه در خط مقدم زندگی.

در دنیای پرشتاب و پرآشوب امروز، که امواج سهمگین رسانه، مشکلات اقتصادی و بحران‌های هویتی، ساحل آرامش خانواده‌ها را هدف گرفته‌اند، زن ایرانی مسلمان در معرض یک آزمون بزرگ تاریخی قرار دارد. او چگونه می‌تواند در میانه این طوفان، هم معمار آرامش خانه باشد و هم سنگر مقاومت جامعه؟!

ضرورت پرداختن به این موضوع از آنجا ناشی می‌شود که دشمن، میدان جنگ را تغییر داده است. امروز، ذهن، قلب و سبک زندگی زنان، میدان اصلی نبرد است. اگر دستگاه محاسباتی زن در یک جامعه تغییر کند، امیدش را ببازد یا از هویتش فاصله بگیرد، سقوط آن جامعه حتمی است.

این کتاب، مجموعه‌ای از ده گفتار است که می‌کوشد با تکیه بر آیات نورانی قرآن کریم، روایات اهل بیت؟ عهم؟ و با نگاهی به چالش‌های زندگی روز جامعه، الگوی زن مقاوم را بازتعریف کند؛ زنی که نه منفعل است و نه مقهور هیاهوهای مدرن، بلکه با اتصال به منبع لایزال الهی، بحران‌ها را مدیریت می‌کند. در این ده جلسه، گام به گام از خودسازی و ترمیم باورها آغاز می‌کنیم و به جامعه‌سازی و تولید قدرت می‌رسیم.

پاسخ این پرسش‌ها و راهکار این مقاومت را نه در تئوری‌های غربی، بلکه در بازگشت به حقیقت قرآن جستجو کرده‌ایم. ما در این کتاب بر این باوریم که قرآن، یک متن تاریخی صامت نیست؛ بلکه همان‌طور که آیت‌الله عابدینی در کتاب «آداب انس با قرآن» به زیبایی تبیین نموده‌اند: «قرآن کریم حقیقتی زنده و با شعور است که با مخاطب خویش ارتباط برقرار می‌کند». ما با کتابی روبه‌رو هستیم که کلمات مکتوب آن، به منزله بدن است و حقیقتش روحی زنده. انس با قرآن زمانی معنا می‌یابد که آن را موجودی حی و حاضر بدانیم؛ موجودی که با انسان رفیق می‌شود، دستش را می‌گیرد و در گردنه‌های دشوار زندگی،

مانند همدی آگاه، راهنمایی‌اش می‌کند. مباحث این کتاب، تلاشی است برای برقراری همین رفاقت؛ تلاشی برای شنیدن صدای زنده قرآن در متن زندگی روزمره زنانه.

در ادامه، مروری بر نقشه راه این سفر ده‌مرحله‌ای خواهیم داشت:

### جلسه اول (دو ابزار قدرت در زندگی)

«و اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»

با تکیه بر ویژگی‌های خلقت زن و تاب‌آوری بیولوژیکی و روانی او، به این حقیقت می‌پردازیم که چگونه مسئولیت‌های چندوجهی زنان، نیاز به یک منبع قدرت درونی دارد. در این فصل می‌آموزیم که صبر، نه یک انفعال بلکه یک مقاومت فعال در برابر روزمرگی‌هاست و چگونه نماز به عنوان یک سیستم عامل معنوی، خشوع و قدرت لازم را برای مدیریت بحران‌ها و پیشگیری از فرسودگی روح تأمین می‌کند.

### جلسه دوم (قهرمانان پنهان مقاومت):

«رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّثْ أَفْئَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»

این فصل به بررسی قانون الهی «گشایش در اوج ناامیدی» می‌پردازد و از داستان طالوت و جالوت الگو می‌گیرد. هدف آن آموزش به زنان است که چگونه در بحران‌های سخت (مانند جنگ، بیماری یا فشارهای اقتصادی)، با سه گام کلیدی مدیریت عاطفی خانواده را در دست گیرند: ۱. درخواست صبر (افراغ)، ۲. ثبات قدم در ارزش‌ها و ۳. امید به نصرت الهی. با رعایت این سه گام، تهدیدهای فلج‌کننده می‌توانند به فرصت‌هایی برای رشد و تعالی تبدیل شوند.

### جلسه سوم (با خیال راحت زندگی کن!):

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا»

این گفتار به کالبدشکافی استراتژی شیطان در وعده فقر و ایجاد ناامنی روانی می‌پردازد. با تحلیل مکانیزم ترس، می‌آموزیم چگونه دستگاه محاسباتی ذهن خود را از اضطراب نسبت به آینده و بخل، پاک کنیم و با تکیه بر وعده قطعی فضل و مغفرت الهی، فرهنگ انفاق و ایثار را جایگزین فرهنگ خودخواهی مدرن کنیم، تا به آرامش و امنیت روانی دست یابیم.

### جلسه چهارم (جاده دوطرفه توکل):

«الَّذِينَ... قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»

با الهام از داستان مادر حضرت موسی؟ ع؛، به یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های مادران، یعنی ترس از آینده فرزندان در جامعه پاسخ می‌دهیم. در این فصل، راهکار توکل فعال تشریح می‌شود؛ اینکه چگونه با ساختن صندوقچه عزت نفس و تربیت، فرزندانمان را در رودخانه حوادث جامعه (نیل) رها کنیم و با اطمینان قلبی، نتیجه را به وکیل حقیقی بسپاریم، تا آن‌ها را در امنیت کامل به مقصد برساند.

### جلسه پنجم (بازی بی‌پایان):

«أَيُّتُّعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»

این بخش به آسیب‌شناسی مسابقه فرسایشی تأییدطلبی، چشم‌وهم‌چشمی و تجمل‌گرایی در زندگی مدرن می‌پردازد. با استفاده از یافته‌های روان‌شناسی اجتماعی، به زنان کمک می‌کند تا از بازار مکاره لایک و قضاوت خارج شوند و عزت‌نفس خود را نه در نگاه دیگران و مدهای زودگذر، بلکه در اتصال به منبع اصلی و پایدار عزت (خداوند) جست‌وجو کنند و به استقلال شخصیتی دست یابند.

**جلسه ششم (سندروم سقف شیشه‌ای):**

«يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»

این فصل مبارزه‌ای است با ترس از برچسب‌های اجتماعی و ملامت‌هایی که مانع رشد زنان می‌شود. با الگوگیری از شجاعت حضرت آسیه؟ سها؟ و حضرت مریم؟ سها؟ در برابر سنگین‌ترین فشارهای روانی جامعه، به بانوان قدرت می‌دهد تا حصار شیشه‌ای ترس از قضاوت را بشکنند و بدون خودسانسوری و انفعال، از هویت دینی و انقلابی خود در محیط کار، دانشگاه و جامعه دفاع کنند.

**جلسه هفتم (قدرت «ما شدن»):**

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ...»

این گفتار به پرده‌برداری از استراتژی دشمن برای ایجاد گسست و تفرقه در خانواده و جامعه می‌پردازد. با بهره‌گیری از تمثیل گله و گرگ، نشان می‌دهد که امنیت ما در باهم‌بودن است. راهکار خنثی‌سازی این نقشه، در تعاون دوطرفه و حفظ کرامت معرفی می‌شود؛ تا با ترمیم پیوندهای عاطفی و اجتماعی، سنگری نفوذناپذیر در برابر شیاطین انس و جن بسازیم.

**جلسه هشتم (مدیران واقعی):**

«وَكُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»

این فصل به تغییر نگرش نسبت به نقش زن از مصرف‌کننده در دنیای سرمایه‌داری به مدیر استراتژیک اقتصادی می‌پردازد و با نگاهی تاریخی و اقتصادی، نشان می‌دهد چگونه مدیریت مصرف و پرهیز از اسراف در خانه، می‌تواند از هدررفت سرمایه‌های ملی جلوگیری کند و برکت را به سفره‌ها بازگرداند. در اینجا، قناعت نه به معنای فقر، بلکه به‌عنوان هنری برای لذت‌بردن بیشتر از زندگی معرفی می‌شود.

**جلسه نهم (اراده‌ها در هنگام برخورد):**

«وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»

با درک عمیق قانون کیمیاگری خدا، بار سنگین نتیجه‌گرایی و اضطراب از دوش زنان برداشته می‌شود. این فصل با مثال‌های تکان‌دهنده‌ای مانند مادر شهید حسن باقری، نشان می‌دهد که فرمول موفقیت، ترکیبی از تلاش اندک ما با اراده عظیم خدا است. اگر ما سهم خود (مشت خاک) را انجام دهیم، خداوند آن را به طوفانی اثرگذار و نتایجی باورنکردنی تبدیل خواهد کرد.

## جلسه دهم (قدرت دست مادران):

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»

پایان بخش کتاب، تفسیری نواز مفهوم «قُوَّة» برای تحقق امنیت پایدار است. در این فصل، با الگوگیری از حضرت خدیجه؟سها؟، نقش زنان در ایجاد سه رکن حیاتی قدرت (قدرت اقتصادی، آرامش روانی همسر و تداوم نسل) تبیین می‌شود. فرزندآوری و تربیت نسل صالح، به‌عنوان بزرگ‌ترین تیر جنگی و استراتژیک‌ترین اقدام برای حفظ آینده و امنیت کشور معرفی می‌گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## جزء اول: مهندسان آرامش

وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (سورة مبارکه بقره، آیه ۴۵)

### دو ابزار قدرت در زندگی

در این شب‌های پُربرکت ماه مبارک رمضان که دل‌ها به خدا نزدیک‌تر است و بوی رحمت در فضا پیچیده، افتخار دارم که مهمان این جمع نورانی هستم؛ مهمان سفره‌ای که یادآور سفره‌های نورانی اهل‌بیت؟ عهم؟ است. در این لحظات نورانی، اجازه دهید در محضر شما، از جایگاه ویژه شما بانوان در هستی و نقشی که خداوند به شما واگذار کرده، سخن بگویم.

ویژگی‌های اختصاصی که خداوند متعال در خلقت ما قرار داده است، نشان می‌دهد که ما زنان به‌دلیل ساختار مغزی و هورمونی خود، دارای تاب‌آوری بیولوژیکی و روانی ویژه‌ای هستیم. این توانایی، پایه و اساس مسئولیت‌پذیری چندوجهی ماست. مغز ما خانم‌ها، نسبت به مردان، اتصالات بیشتری بین دو نیم‌کره دارد و این قدرت را به ما می‌دهد که بتوانیم هم‌زمان چند وظیفه را مدیریت کنیم. وقتی در حال آشپزی هستیم، هم‌زمان می‌توانیم به دیکته و درس فرزندان نیز توجه کنیم. همچنین، دقت ما به جزئیات، موجب می‌شود که در برگزاری یک مهمانی خانوادگی یا افطاری، به کوچک‌ترین مسائل که برای سفره افطار ضروری است، توجه داشته باشیم. همه این‌ها، حقایقی هستند که علم امروز نیز آن‌ها را تأیید کرده است.

خداوند متعال در آیه ۱۵ سورة مبارکه احقاف می‌فرماید: «وَ صَيَّنَّا الْإِنْسَانَ بِالذِّهْنِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كَرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كَرْهًا؛ و انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی سفارش کردیم. مادرش او را با تحمل رنج و زحمت باردار شد و با رنج و زحمت او را زایید». این آیه، تنها یک توصیف از تحمل رنج جسمی نیست، بلکه تحلیل عمیقی از مقاومت و صبر ذاتی ما مادران ارائه می‌دهد. «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كَرْهًا» یعنی یک مادر با سختی و مشقت باردار می‌شود. کلمه «گره» در اینجا به معنای تحمل بار سنگین و دشوار است، نه به معنای یک ناخوشایندی ساده. این رنج، فقط جسمی نیست؛ بلکه مسئولیتی تکوینی و وجودی است. خداوند متعال با این آیه، این حقیقت را مطرح می‌کند که زن از نظر خلقت، برای پذیرش این سنگینی‌ها آماده شده است. این آمادگی، یک برتری نیست، بلکه مأموریتی الهی است که زن را در جایگاه معمار حیات قرار می‌دهد.

خداوند متعال به پیامبر اسلام؟ ص؟ نیز مسئولیت سنگینی را محول کرده است و به‌تبع این مسئولیت بسیار بزرگ، یاری‌دهنده‌ای برای تحمل این سختی‌ها متذکر می‌شود تا با کمک آن بتواند سختی‌ها و دشواری‌های این مسئولیت را تحمل کند. خداوند در آیه ۱۳۰ سورة مبارکه طه می‌فرماید: «فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى؛ پس در برابر آنچه می‌گویند، صبر کن و پیش از طلوع خورشید و قبل از غروب آن، با ستایش پروردگارت او را تسبیح کن و همچنین، در بخش‌هایی از شب و اطراف روز تسبیح‌گوی باش، شاید خشنود

شوی». خداوند با این آیه، فرمولی شکست‌ناپذیر برای تحمل سختی‌های این مسئولیت سنگین در اختیار پیامبر؟ ص؟ قرار داده است: صبر و نماز.

به واسطه همین مسئولیت سنگین که در عالم خلقت به ما زنان داده شده است، خداوند فرمول استقامت در برابر این سختی‌ها را نیز در اختیار ما قرار داده است: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» این آیه آن قدر مهم است که در قرآن کریم "دو بار" تکرار شده است؛ یک بار خطاب به اهل کتاب (بقره، آیه ۴۵) و یک بار خطاب به ما مؤمنان (بقره، آیه ۱۵۳). این تکرار، نشان از اهمیت فوق‌العاده این دو عنصر در رسیدن به اهداف والای یک جامعه الهی دارد و ما بانوان که مسئولیت سنگین‌تری در مدیریت زندگی داریم، طبعاً بیش از دیگران به این دو عنصر مهم برای استقامت و مقاومت در سختی‌ها نیازمندیم.

عزیزان من! زندگی هیچ وقت بی‌رنج نبوده و نخواهد بود. حتی اگر تمام جوانب احتیاط را رعایت کنیم، باز هم مشکلاتی سر راهمان سبز می‌شود؛ این جزو قوانین دنیاست. ممکن است خودمان مراقب باشیم، اما یک بی‌احتیاطی از طرف دیگری به ما آسیب بزند. زندگی و رنج، دو جزء جدایی‌ناپذیرند. ما باید با راهکارهایی ظرفیت خود را بالا ببریم؛ درست مثل کسی که قوای جسمی‌اش را تقویت می‌کند تا بیماری نتواند او را از پا درآورد. فرقی نمی‌کند هریک از ما چه نقشی در پیشرفت جامعه بر عهده داریم؛ با همه تفاوت‌ها، همه ما در یک چیز مشترکیم: گرفتاری‌ها و سختی‌ها.

در بین شما بانوانی هستند که مادر و خانه‌دار هستند. وقتی پای درد دلشان می‌نشین، با آه و ناله می‌گویند: «هر روز صبح که بیدار می‌شوم، با خودم می‌گویم: «امروز هم مثل روزهای قبل است؛ ظرف‌ها، لباس‌ها، غذا و... هیچ وقت تمام نمی‌شود! انگار روی تردمیل می‌دوی و هرگز به مقصد نمی‌رسی». آن‌ها احساس می‌کنند تلاش‌هایشان نادیده گرفته می‌شود؛ انگار کسی نمی‌بیند چگونه با خستگی و دل‌زدگی مبارزه می‌کنند و مدام حس بی‌اهمیت بودن به آن‌ها دست می‌دهد.

شاید در میان شما پرستاران و کادر درمانی هم هستند که جانِ بیماران را نجات می‌دهند؛ اما خودشان گاهی درددل می‌کنند: «ما باید به درد همه برسیم، ولی هیچ کس به درد ما نمی‌رسد». روزی پرستاری را دیدم که می‌گفت: «دخترم به من می‌گوید: ماما! تو از دکترها هم مهربان‌تری، ولی چرا همیشه خسته‌ای؟» این خستگی فقط جسمی نیست؛ خستگی روحی هم هست؛ بار غم و درد آدم‌ها که هر روز بر شانه‌هایشان سنگینی می‌کند؛ وقتی بیماری درد می‌کشد، انگار بخشی از روح پرستار به درد می‌آید.

همچنین، در میان شما خانم‌هایی هستند که کارمند یا کارآفرین‌اند. وقتی سر صحبتشان باز می‌شود، می‌گویند: «در دنیای ما، رقابت خیلی شدید است؛ همیشه باید در چشم بقیه قوی به نظر بیایی، اما دلت آشوب است. همیشه یک ترس پنهان با من هست که نکند شکست بخورم؟» ترس از شکست و دلهره دائمی قضاوت شدن و عقب افتادن، آرامش را از آن‌ها گرفته و باعث شده حتی در موفقیت‌ها هم نتوانند به معنای واقعی شاد باشند.

و آن زنانی که اکنون همسرشان در کنارشان نیست (به دلیل جدایی و یا ازدست دادن او)، درگیر نگاه جامعه‌اند و شاید احساس تنهایی کنند. وقتی با آهی عمیق درددل می‌کنند، می‌گویند: «بزرگ‌ترین درگیری من، نگاه

جامعه است. حس تنهایی، ترس از آینده فرزندان و فشار مالی بعد از جدایی، روحیه‌ام را خیلی ضعیف کرده. هر جا می‌روم، حس می‌کنم یک مهر "شکست‌خورده" روی پیشانی‌ام هست». این زخم قضاوت‌های جامعه، از هر زخم فیزیکی عمیق‌تر است و اعتماد به نفس را نابود می‌کند.

همه ما خانم‌ها به دلیل مسئولیت‌های سنگینی که در جامعه بر عهده داریم، ناگزیر با سختی‌ها و گرفتاری‌هایی روبه‌رو می‌شویم. خداوند متعال برای کسب قدرت و عبور از بحران‌های زندگی، دو شاه‌کلید مهم در اختیار انسان قرار داده است؛ همان دو همیاری که به سبب مسئولیت بزرگ پیامبر اکرم (ص)؛ به وی نیز عطا شد؛ صبر و نماز. آیه‌ای که به عنوان دستورالعملی الهی برای مواجهه با مشکلات و مسئولیت‌های کلان نازل شده و صبر و نماز را دو رکن اصلی برای تاب‌آوری در برابر سنگینی مسئولیت‌ها معرفی می‌کند؛ آیه‌ای که بارها شنیده‌ایم، اما شاید کمتر در ژرفای آن تأمل کرده باشیم؛ این آیه راهگشای بسیاری از گره‌های زندگی ماست؛ گره‌هایی که گاه از ترس‌هایمان یا از رها کردن رؤیایی نیمه‌تمام شکل گرفته‌اند؛ گره‌هایی که حتی با دندان هم باز نمی‌شوند. این آیه همچون چراغی روشن، راه را به ما نشان می‌دهد.

### صبر و تاب‌آوری؛ راهگشای نبرد با رنج

صبر یعنی چه؟ بسیاری گمان می‌کنند صبر، سکوت و انفعال است؛ درحالی‌که صبر عملی فعال و مقاومتی هوشمندانه است. به همین دلیل، روزه در روایات، یکی از مصادیق بارز «**اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ**» دانسته شده؛ زیرا روزه‌داری در ماه مبارک رمضان یکی از زیباترین جلوه‌های صبر فعالانه است. روزه، صبر را از یک مفهوم ذهنی و انتزاعی، به یک عمل روزانه و ملموس تبدیل می‌کند. بر همین اساس، امیرالمؤمنین (علی)؛ ع؟ ماه رمضان را ماه صبر معرفی می‌کند: «**فَإِنَّهُ شَهْرُ الصَّبْرِ وَ الصَّبْرُ يورثُ الْجَنَّةَ**».<sup>۱</sup> این نام‌گذاری به روشنی نشان می‌دهد که جوهره اصلی این ماه، تمرین صبر است. روزه‌داری، انسان را به صبر بر گرسنگی، تشنگی و خواسته‌های نفسانی وادار می‌کند و این خود مقدمه‌ای برای صبر بر مصیبت‌ها و سختی‌های بزرگ‌تر زندگی است. عبارت «**الصبر يورث الجنة**» نیز بیانگر آن است که پاداش این صبر، بهشت است؛ پاداشی متناسب با سختی‌هایی که انسان تحمل کرده است.

در روایتی از امام باقر (ع) آمده است: «**الْجَنَّةُ مَخْفُوفَةٌ بِالْمَكَارِهِ وَ الصَّبْرُ فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمَكَارِهِ فِي الدُّنْيَا دَخَلَ الْجَنَّةَ**؛ بهشت با سختی‌ها احاطه شده است و هرکس در دنیا بر ناملايمات صبر پیشه کند، وارد آن می‌شود».<sup>۲</sup> این سخن نشان می‌دهد که صبر، نه تنها ابزاری برای آرامش، بلکه کلید ورود به بهشت الهی است. البته روشن است که بهشت در روایات، محدود به آخرت نیست؛ بلکه بخشی از آن در همین دنیا نیز قابل تحقق است. در واقع، بهشت آخرت نصیب کسانی می‌شود که در همین جهان مادی، بهشتی برای خود بسازند. بنابراین، صبر یکی از دو شاه‌کلید مهم برای عبور از جهنم مشکلات، به بهشت زیبای دنیا و آخرت است.

۱. محمد بن حسین شریف رضی، *نهج البلاغة*، حکمت ۲۵۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۲، ص ۸۹.



صبر، همان تاب‌آوری است. یعنی ظرفیت پذیرش رنج و ایستادگی در برابر مشکلات. خداوند متعال در قرآن کریم به پیامبرش می‌فرماید: «**أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ \* وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ**؛ آیا سینه‌ات را برای تو نگشودیم و بار سنگین را از دوش‌ت برداشتیم؟»<sup>۳</sup> این شرح صدر، همان ظرفیت بالای روحی است که باید به‌دنبالش باشیم. با استمداد از خدا، باید این روحیه را در خود پرورش دهیم تا هیچ مشکلی ما را از پا در نیاورد. صبر، یک توانایی درونی است، به‌ویژه برای زنان. اما صبری که سخن از آن می‌گوییم، فقط تحمل‌کردن نیست؛ بلکه یک قدرت فعال و مهارت راهبردی است که به ما یاد می‌دهد در مسیر حرکت، با دیدن سختی‌ها ناامید نشویم. صبر به ما تاب‌آوری شناختی می‌دهد؛ یعنی به‌جای غرق‌شدن در مشکلات، بتوانیم از زاویه‌ای بالاتر به آن‌ها نگاه کنیم و برای حلشان برنامه‌ریزی نماییم.

این صبر، همان حلم است که در روایات بارها بر آن تأکید شده و به‌عنوان شکلی از خودکنترلی عاطفی شناخته می‌شود. زنی که مهارت خودکنترلی عاطفی دارد، به‌عنوان «مهندس آرامش» در خانواده و جامعه، نقش‌آفرینی مؤثر و پایداری خواهد داشت. این مهندسی آرامش، براساس کلام امیرالمؤمنین علی؟ ع؟ شکل گرفته است، که می‌فرمایند: «**الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ؛ الصَّبْرُ عَلَى الْمُصِيبَةِ وَالصَّبْرُ عَلَى الطَّاعَةِ وَالصَّبْرُ عَنِ الْمَعْصِيَةِ**؛ صبر بر سه گونه است: صبر بر مصیبت، صبر بر فرمان‌برداری و صبر از گناه».<sup>۴</sup>

#### ۱. صبر در وظیفه (طاعت)؛ خلق معنا در دل تکرار

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های زندگی مدرن، به‌ویژه برای زنان که بسیاری از وظایفشان تکراری است (مانند مدیریت خانه، تربیت فرزند، یا حتی کارهای اداری روزمره)، احساس بودن روی تردمیل است. این حس، نشانه فرسودگی روحی و ازدست‌دادن معناست. صبر در انجام وظیفه، دقیقاً در برابر این فرسودگی، قد علم می‌کند و به ما یاد می‌دهد که به‌جای صرفاً انجام دادن کارها، به هر کار معنا و ارزش ببخشیم.

بانویی که با صبر فعال به کارهای روزمره نگاه می‌کند، دیگر نظافت خانه را یک تکلیف صرف نمی‌بیند، بلکه آن را گامی هوشمندانه در راستای ایجاد آرامش برای خانواده خود می‌داند. او دریافته است که هر غذایی که می‌پزد، درواقع سرمایه‌گذاری بر سلامت جسم و روح عزیزانش است. همین صبر است که او را از یک مجری منفعل به معمار فعال آرامش در خانواده تبدیل می‌کند. این نگاه، همان تاب‌آوری شناختی است؛ مهارتی که به او اجازه می‌دهد با دیدی وسیع‌تر و از فاصله‌ای بالاتر به کارهایش بنگرد و از آن‌ها لذت ببرد.

در محیط‌های کاری و اجتماعی، صبر در انجام وظیفه یعنی ادامه تلاش برای رسیدن به اهداف، حتی زمانی که نتایج دیر ظاهر می‌شوند. پرستاری را تصور کنید که با آرامش و روی خوش به بیماران رسیدگی می‌کند، او تنها یک وظیفه‌ی اداری انجام نمی‌دهد، بلکه یک کنش عمیق انسانی را رقم می‌زند. صبر او در برابر خستگی و بی‌خوابی، نشانه تعهدش به ارزشی فراتر از انجام یک کار است.

۳. انشراح، ۱ و ۲.

۴. شیخ تاج‌الدین محمد شعبری، جامع الأخبار، ج ۱، ص ۱۱۶.



باید باور کنیم که صبر یا بی‌تابی ما می‌تواند مردان و فرزندانمان را به معراج برساند یا به اعوجاج بکشاند. همسر شهید یوسف سجودی نقل می‌کند: «زندگی ما با کمک خرج پدر یوسف و شهریه ناچیز طلبگی، به سختی می‌گذشت. یک شب حتی نان هم برای خوردن نداشتیم. به او گفتم چیزی نداریم. آن قدر این پا آن پا کرد که فهمیدم پولش تمام شده. حرفی نزدیم و سراغ کارهایم رفتیم».

اگر می‌خواهید بدانید این صبر هوشمندانه همسر شهید چه اثر بزرگی داشت، کافی است نگاهی به خدمات «شهید سجودی» بیندازید؛ خدماتی که بی‌شک همسرش در ثواب آن سهم بسزایی دارد. اگر صبر و تحمل‌های این بانو نبود، شوهرش با فراغ‌بال در میدان جهاد حاضر نمی‌شد و مانند برخی رزمندگانی که به دلیل بی‌صبری یا گلایه‌های همسرشان از خدمت بازمی‌ماندند، او نیز از کنشگری دقیق و بایسته در میدان تکلیف محروم می‌شد.

در خاطرات زندگی این زوج عاشق می‌خوانیم که صبر، جزئی از وجود همسر شهید بوده است. او تعریف می‌کند:

آخرین شامی را که داشتیم با هم می‌خوردیم، یوسف پرسید: «اگر شهید شوم، چه می‌کنی؟» گفتم: «مثل بقیه همسران شهدا. مگر آن‌ها چه می‌کنند؟ خدا به همه‌مان صبر می‌دهد». گفت: «امکانش هست مثل فاطمه زهرا؟ سها؟ مفقود شوم و جنازه‌ام برنگردد». خندیدم و گفتم: «این‌طوری اجرش بیشتر است، خدا برای چشم‌انتظاری ما هم ثوابی می‌نویسد.» و یوسف رفت و گمنام ماند.<sup>۵</sup>

فردای قیامت معلوم می‌شود که یک غرزدن ما چه انحراف بزرگی در مسیر همسر یا فرزندانمان ایجاد کرده، یا یک تشویق ساده ما چه موفقیت عظیمی در عاقبت‌بخیری آنان رقم زده است.

بیایید از این پس، پیش از هر واکنشی نسبت به رخدادهای تلخ و شیرین زندگی، یک لحظه تأمل کنیم و با خود بیندیشیم که این غرزدن یا تشویق من، چه اثری بر موفقیت یا شکست عزیزانم خواهد گذاشت؟

## ۲. صبر در مصیبت؛ رهایی از بند نگاه‌ها

از دست دادن نعمت‌ها و تحمل کاستی‌ها و سختی‌های زندگی، ابتلائاتی است که بخشی از این دنیای مادی را تشکیل می‌دهد؛ اما نوع نگاه ما به این محرومیت‌هاست که ما را در مهندسی آرامش یاری می‌کند. حضرت زینب؟ سها؟ نمونه‌ای بی‌همتا از اوج صبر در دل بزرگ‌ترین مصیبت‌هاست. در کربلا، در اوج آن همه سختی و پس از شهادت برادران و فرزندان، وقتی از ایشان پرسیدند: «چه دیدی؟»، فرمود: «ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا».<sup>۶</sup> این نهایت صبر و آرامش است؛ یعنی در دل مصیبت نیز زیبایی‌های خدا را دیدن. ایشان تمام مصیبت‌های کربلا را برای رضای خدا تحمل کردند و این بالاترین مرتبه صبر در مصیبت است.

۵. اعظم نجفعلی‌زاده، *طلایه‌داران جبهه حق ۷*؛ شهید یوسف سجودی.

۶. محمدباقرین محمدنقی مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

یکی از بهترین الگوهای این نوع صبر، همسران و مادران شهدا هستند. برای نمونه، همسر «شهید حججی» می‌گفت: «روز تشییع پیکر شهید، همه به حال من غصه می‌خوردند، اما من دلم آرام بود؛ چون می‌دانستم من امانتی را به خدا سپرده‌ام و او اکنون در پناه خداست». این صبرِ هوشمندانه است که انسان در اوج دل‌تنگی، با یاد خدا آرام می‌گیرد.

«شهید حسن صفرزاده»، همان شهیدی که در سال‌های ۶۲ و ۶۳، در زمانی که اگر کسی تا دیپلم درس می‌خواند او را باسواد می‌دانستند، دانشجوی رشتهٔ پتروشیمی اصفهان بود، یک سال دیگر درس خواند و در دوره‌ای که پزشکان بنگلادشی و هندی در کشور طبابت می‌کردند، توانست دانشجوی پزشکی تهران شود. او تک‌فرزند خانواده بود. مادرها حتی اگر خراشی به پای فرزندشان بیفتد، طاقت ندارند، اما تنها بعد از یک هفته پس از رفتن حسن به جبهه، به مادرش خبر دادند که پسرش شهید شده است. مادر شهید صفرزاده می‌گوید:

با دست‌های خودم تنها فرزندم را در قبر گذاشتم. لحظات آخر دستم به سینهٔ پسرم خورد. چون شهید در معرکه بود و غسل و کفن نیاز نداشت، با همان لباس خونین دفنش کردند. دستم به خون‌های لخته‌شدهٔ روی سینه‌اش خورد. می‌خواستم از داغ مصیبت فریاد بزنم و گریه کنم؛ اما نگاهم به جوان‌ها، نوجوان‌ها و پدر و مادرهایی افتاد که بیرون قبر ایستاده بودند. با خودم گفتم اگر الان گریه کنم و بی‌تابی نشان دهم، شاید دل این خانواده‌ها خالی شود و فرزندانشان را به جبهه نفرستند. جواب این کار را پیش خدا چه بدهم؟ بغضم را فرو خوردم و صبر کردم (همان صبرِ هوشمندانه و راهبردی که کار دین را پیش می‌برد و ما را مقرب درگاه خدا می‌کند). فقط سرم را کنار گوش پسرم بردم و آرام گفتم: پسر! سلام مرا به حضرت زینب برسان؛ زینب، مادر دو شهید است و می‌فهمد من چه می‌گویم.<sup>۷</sup>

به همین دلیل است که امام رضا؟ ع؟ به ابن‌شَبیب فرمودند: «**إِنْ كُنْتَ بِأَكْيَأَ لَشَيْءٍ فَأَبِكِ لِلْحُسَيْنِ**؛ اگر خواستی بر مصیبتی گریه کنی، برای حسین؟ ع؟ گریه کن».<sup>۸</sup> چون یاد مصیبت امام حسین؟ ع؟ و اهل‌بیتش، معرفت و صبری به انسان می‌دهد که با آن می‌توانیم مصیبت‌های خودمان را هم تحمل کنیم؛ یاد آن مصائب ما را به مقام صبرِ حضرت زینب؟ سها؟ پیوند می‌دهد.

بیاپید از همین امروز تمرین کنیم: هرگاه در زندگی مصیبتی به ما رسید، به یاد مصیبت‌های امام حسین؟ ع؟ و حضرت زینب؟ سها؟ بیفتیم؛ زیرا همین توجه است که تحمل سختی و مصیبت را بر ما آسان می‌کند.

۳. صبر در معصیت و گناه؛ ایستادن در برابر هرزگردی‌های نفس

فضای مجازی و زندگی پرشتاب امروز، ما را به موجوداتی با آستانهٔ تحمل پایین و واکنش‌های سریع و هیجانی تبدیل کرده است. در چنین شرایطی، گناه می‌تواند یک پاسخ عاطفی آنی به تحریکات باشد؛ مثلاً واکنش به یک کامنت توهین‌آمیز با خشم مشابه، یا غرق‌شدن در محتوای کم‌ارزش، صرفاً برای فرار از یک احساس ناخوشایند. این نوع صبر، با خودکنترلی عاطفی و شناختی پیوند دارد. سبک زندگی مدرن، با انبوه اطلاعات

۷. به نقل از حجت‌الاسلام دانش، روایتگری منطقهٔ عملیاتی ارون‌دکنار.

۸. محمدبن علی صدوق، **عیون أخبار الرضا**، ج ۱، ص ۶۰۵.

و ارتباطات، ما را در معرض وسوسه‌های بی‌شمار قرار داده است. صبر در برابر گناه، فقط محدود به لغزش‌های فردی نیست، بلکه مقاومت در برابر آلودگی‌های محیطی و اجتماعی را نیز شامل می‌شود.

جامعه مدرن به ما آموخته است که برای هر احساس ناخوشایندی، یک راه‌حل فوری و مصرفی وجود دارد؛ از خرید یک کالای جدید گرفته تا پُرکردن بی‌هدف زمان با محتوای سطحی فضای مجازی. اما صبر در مقابل گناه به ما یاد می‌دهد که در برابر این بی‌قراری‌های مدرن ایستادگی کنیم و به جای پناه‌بردن به مُسکن‌های موقت، با ریشه مشکلاتمان روبه‌رو شویم. در نتیجه، با اتصال به منبع بی‌نهایت الهی و دریافت قدرت و انرژی معنوی، به یک خودکنترلی عاطفی دست می‌یابیم و از بحران‌ها و مشکلات عبور می‌کنیم.

### نماز؛ اتصال به منبع آرامش

مقام معظم رهبری؟ حفظ؟ پیرامون نماز و تأثیر آن بر صبر، چنین فرموده‌اند:

این «صلوة» یعنی آن ذکر، توجه، خشوع، ارتباط قلبی با خدا، در استحکام صبر تأثیر دارد. آن وقت معلوم می‌شود که «صلوة» چقدر مهم است؛ ذکر خدا چقدر اهمیت دارد و می‌تواند این عامل استقرار و ثبات را (که همین صبر است) در دل ما، در روح ما، در زندگی ما، در افق اندیشه ما هرچه مستحکم‌تر و جادارتر و جاگیرتر کند.<sup>۹</sup>

پس این توجه به خداست که، چه در قالب نماز و چه هر ذکر دیگری، صبر و استقامت ما را در برابر سختی‌ها تقویت می‌کند. اگر می‌خواهیم در نماز از خدا قدرت بگیریم و بر مشکلات غلبه کنیم، باید با آیات الهی در قرآن انس بیشتری داشته باشیم. اصل توجه و ذکر در زندگی، بسیار مؤثر است. تصور کنید انسانی، بیست سال تمام، هیچ سخنی (گله، شکایت، حرف روزمره و...) نگوید، مگر آنکه در قالب یک آیه باشد. شاید این تصور غیرممکن به نظر برسد، اما واقعیت دارد. این زن، افسانه نیست. نامش «فضه» بود؛ کنیز و یار باوفای حضرت فاطمه‌زهرا؟ سها؟. فضه تنها یک خدمتکار نبود؛ او عضوی از خانواده اهل بیت؟ ع؟ به شمار می‌آمد. آن قدر با قرآن انس داشت که پس از شهادت بانوی دو عالم، با خدای خود عهد کرد که جز با کلام او سخنی نگوید.

مورخان چنین روایت کرده‌اند:

عبداللّه بن مبارک، در مسیر مکه، زنی را می‌بیند که در بیابان گم شده است. سلام می‌کند. زن در پاسخ می‌گوید: «سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ؛ سلامی از جانب پروردگار مهربان».<sup>۱۰</sup> عبداللّه می‌پرسد: «اینجا چه می‌کنی؟» زن پاسخ می‌دهد: «مَنْ يَضِلُّ اللَّهَ فَلَا هَادِيَ لَهُ؛ هر که را خدا گمراه کند، هدایتگری ندارد».<sup>۱۱</sup> عبداللّه درمی‌یابد که او راه را گم کرده است و می‌پرسد: «آب و غذایی داری؟» زن می‌گوید: «وَالَّذِي هُوَ يَطْعَمُنِي وَ يَسْقِينِي؛ اوست که مرا غذا می‌دهد

۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در قرآن در کلام رهبری (سورة بقره آیه ۴۵)؛ مستحکم شدن صبر در زندگی با یاد خدا، ۱۹ شهریور ۱۳۸۷.

۱۰. یس، ۵۸.

۱۱. اعراف، ۱۸۶.

و سیراب می‌کند».<sup>۱۲</sup> عبدالله به او غذا تعارف می‌کند. زن با آیه‌ای می‌فهماند که روزه است. عبدالله می‌گوید: «اما ماه رمضان نیست!» زن پاسخ می‌دهد: «وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ؛ هرکس داوطلبانه کار نیکی کند، خدا شکرگزار و داناست».<sup>۱۳</sup> (یعنی روزه مستحبی گرفته است). عبدالله که شگفت‌زده شده بود، پرسید: «چرا مانند دیگران سخن نمی‌گویی؟» و اینجا، زن آن جواب تکان‌دهنده را می‌دهد و می‌گوید: «مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ؛ انسان هیچ سخنی را به زبان نمی‌آورد، مگر اینکه نزد او فرشته‌ای مراقب و آماده (برای نوشتن) است».<sup>۱۴</sup>

عبدالله او را به کاروان می‌رساند و می‌پرسد: «در کاروان چه کسی را داری؟» زن می‌گوید: «الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ مال و پسران، زینت زندگی دنیا هستند».<sup>۱۵</sup> عبدالله می‌فهمد پسرانش در کاروان هستند و می‌پرسد: «اسمشان چیست؟» و فضه با سه آیه جواب می‌دهد؛ یکی با نام «ابراهیم»، دیگری با نام «موسی» و سومی با نام «یحیی». عبدالله آن سه اسم را صدا می‌زند. سه جوان بیرون می‌آیند و می‌گویند: «این مادر ما، فضه است. ۲۰ سال است که از ترس لغزش در کلام و خشم خدا، جز با قرآن سخن نگفته است».<sup>۱۶</sup>

خواهران من! این داستان برای آن نیست که ما هم ۲۰ سال فقط با قرآن سخن بگوییم. این، اوج عشق و معرفت فضه بود که برای من و شما یک درس بزرگ دارد؛ درسی که درست در ابتدای ماه مبارک رمضان (بهار قرآن) بسیار به کارمان می‌آید. فضه آن‌قدر با قرآن مأنوس بود که آیات الهی در جان‌ش جاری شده بود؛ ما نیز می‌توانیم به اندازه توانمان از همین امروز آغاز کنیم.

توصیه من به شما عزیزان این است که بیاید امسال در ماه مبارک رمضان، یک قدم فراتر برویم و به جای آنکه تنها به فکر ختم قرآن باشیم، چند آیه کاربردی را وارد زندگی روزمره‌مان کنیم.

بیاید فقط سه آیه که در شرایط مختلف زندگی، همراه ما باشند، انتخاب کنیم:

یک آیه برای وقتی که نیاز به آرامش داریم: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ همانا با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد».<sup>۱۷</sup>

یک آیه برای هنگام سختی و نیاز به صبر: «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ؛ همانا خدا با صابران است».<sup>۱۸</sup>

۱۲. شعراء، ۷۹.

۱۳. بقره، ۱۵۸.

۱۴. ق، ۱۸.

۱۵. کهف، ۴۶.

۱۶. اکرم صادقی، شبیه مریم؛ روایتی داستانی از زندگی بانو فضه.

۱۷. رعد، ۲۸.

۱۸. بقره، ۱۵۳.

یک آیه برای لحظه‌های شکرگزاری و دیدن نعمت‌ها: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ؛ اگر شکر کنید، بر شما می‌افزایم.»<sup>۱۹</sup>

این آیات را حفظ کنیم. اما مهم‌تر از حفظ کردن، به کار بستن آن‌هاست. وقتی نگران شدیم، وقتی فرزندمان ما را عصبانی کرد، وقتی نعمتی به ما رسید و... این آیات را به خود یادآوری کنیم. بگذاریم قرآن، مانند فضه، در زندگی‌مان جاری شود. آن وقت، نمازهای ما هم متفاوت خواهد شد.

خیلی‌ها فکر می‌کنند نماز فقط یک وظیفه است؛ کاری که باید انجام دهیم تا خدا از ما راضی باشد. اما حقیقت این نیست. در روایات آمده است: «نماز، معراج مؤمن است».<sup>۲۰</sup> هر بار که نماز می‌خوانی، از این دنیا و گرفتاری‌هایش بالا می‌روی، از میان مشکلات و دغدغه‌ها عبور می‌کنی و به معراج و به دیدار خدا می‌رسی. نماز، آرامش و اتصال به منبع بی‌پایان انرژی است؛ چشمه‌ای که وقتی به آن وصل شوی، قدرت مقابله با هر مشکلی را پیدا می‌کنی.

از امام صادق؟ ع؟ نقل شده است: «كَانَ عَلَى؟ ع؟ إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ فَرَعَ إِلَى الصَّلَاةِ؛ هرگاه حضرت امیر؟ ع؟ از موضوعی نگران و هراسناک می‌شد، به نماز پناه می‌برد».<sup>۲۱</sup> سپس این آیه را خواندند: «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ؛ از شکیبایی و نماز یاری بجوید».<sup>۲۲</sup>

خواهران بزرگوار! هر لحظه از زندگی که موضوعی شما را نگران و مضطرب کرد (در مدیریت خانه و خانواده یا در حین کار و فعالیت خارج از منزل)، بلافاصله وضو بگیرید و دو رکعت نماز بخوانید و خودتان را به دست قدرت خدا بسپارید. اما در استفاده از این فرمول شکست‌ناپذیری، نکته‌ای رمزآلود نهفته است که اگر آن را نادیده بگیرید، نمی‌توانید از این فرمول برای مقابله با سختی‌ها بهره ببرید. مقام معظم رهبری می‌فرمایند:

«وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ»؛ یعنی نماز کار سختی است، مگر برای کسانی که خشوع دارند. این خشوع است که خستگی‌ها را از بین می‌برد و به ما نیرو و قدرت می‌دهد. نماز و صبر، دو عنصر به هم پیوسته‌اند. نماز و ذکر خدا باعث می‌شوند صبر ما استحکام و پایداری پیدا کند. هر بار که نماز می‌خوانیم، درواقع نیروی تازه‌ای برای ادامه مسیر صبر خود به دست می‌آوریم.

در این آیه، خشوع در ابتدای معادله قرار می‌گیرد. اما خشوع چیست؟ اکثر ما فکر می‌کنیم خشوع یعنی پایین‌انداختن سر در نماز یا ساکت بودن. درحالی‌که خشوع یک حالت ذهنی و یک سیستم عامل است.

---

۱۹. ابراهیم، ۷.

۲۰. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۵۱.

۲۱. سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الأوسط، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۸۸۶.

۲۲. بقره، ۱۵۳.

همان‌طور که گوشی شما برای اجرای اپلیکیشن‌ها به یک سیستم‌عامل نیاز دارد، روح‌تان نیز برای فعال‌سازی ابزارهای قدرتمندی مثل صبر و نماز، به یک سیستم‌عامل نیاز دارد و نام این سیستم‌عامل، خشوع است.

تصور کنید در یک بزرگ‌راه شلوغ در حال رانندگی هستید و ناگهان متوجه می‌شوید که ترمزهای ماشین‌تان از کار افتاده است. چه حسی به شما دست می‌دهد؟ سراسر وجودتان پر از ترس و اضطراب می‌شود، زیرا دیگر هیچ کنترلی ندارید. زندگی همه‌ما، پر از چنین لحظاتی است، لحظاتی که کنترل از دستان خارج می‌شود؛ ازدست‌دادن یک عزیز، مشکلات مالی، شکست در یک پروژه کاری یا حتی یک بیماری. در این لحظات است که خشوع و عجز واقعی در برابر قدرت بی‌کران الهی، ما را توانمند می‌کند تا مشکلات و سختی‌ها عبور کنیم.

در همین زمینه، روایتی از امام علی (ع)؟ این حقیقت را به زیبایی بیان می‌کند، ایشان می‌فرماید: «يَا هِشَامُ! مَا عَرَفَ اللَّهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ إِلَّا مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ بِالضَّعْفِ؛ ای هشام! خداوند به حق شناخته نمی‌شود، مگر توسط کسی که خود را به ضعف بشناسد».<sup>۲۳</sup> این روایت، خشوع را مستقیماً به معرفت نفس پیوند می‌دهد. آگاهی از ناتوانی و ضعف ذاتی‌مان در برابر خداوند، شرط اساسی برای درک حقیقی و کامل اوست. وقتی انسان درمی‌یابد که در برابر مشکلات و سختی‌ها قدرتی ندارد و به نیروی برتر نیازمند است، خودبه‌خود به خشوع و فروتنی گرایش پیدا می‌کند. این پذیرش ضعف، نه‌تنها نشان از ناامیدی نیست، بلکه آغاز قدرتی بزرگ است؛ قدرتی که از اتصال به منبع بی‌نهایت الهی به دست می‌آید. خشوع، پذیرش آگاهانه ناتوانی‌ما در برابر خداوند است. وقتی بدون خشوع به نماز می‌ایستیم، نماز فقط یک سری حرکات ورزشی و کلمات بی‌معنی است؛ اما وقتی خشوع داریم، در هر سجده، «من» ما در برابر عظمت او فرو می‌ریزد. این فروتنی، ما را از خودمحوری رها می‌کند و به ما آرامش می‌دهد. روان‌شناسان این حالت را «رهاکردن» می‌نامند؛ رهاکردن کنترل، رهاکردن نگرانی‌ها و سپردن خود به یک نیروی برتر.

مهم‌ترین عنصر خشوع این است که به این باور برسیم تنها عاملی که می‌تواند ما را در رسیدن به خوشبختی و عبور از سختی‌ها یاری کند، خداوند متعال است و هیچ قدرت دیگری توان تأمین نیازهای ما و حل مشکلاتمان را ندارد. نه به خود مغرور شویم و نه به دیگران دل خوش کنیم. در باغ سبزی که استکبار جهانی (آمریکا و اسرائیل) برای حل مشکلات ما ملت ایران نشان می‌دهند، ورود به همان جهنمی است که خودشان در حال سقوط در آن هستند.

بسم الله الرحمن الرحيم

## جزء دوم: قهرمانان پنهان

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَّتْ أَقْدَامُنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (سوره مبارکه بقره، آیه ۲۵۰)

### قهرمانان پنهان مقاومت

به نام خدایی که زن را با زیباترین و پیچیده‌ترین احساسات آفرید و مسئولیت معماری حیات را بر دوش او گذاشت. سلام و عرض ادب خدمت همه خواهران ایمانی و بانوان استوار حاضر در این مجلس پر نور و پر خیر. خیلی خوشحالم که در این لحظات نورانی ماه رمضان، فرصت پیدا کردم تا در محضر شما باشم.

### وعدۀ الهی پیروزی در لحظۀ ناامیدی مطلق

خواهران عزیزم! زندگی ما مجموعه‌ای از پستی و بلندی‌هاست. همه ما در زندگی لحظاتی را تجربه کرده‌ایم که در آن‌ها از همه چیز ناامید شده‌ایم؛ لحظاتی که گویی دنیا روی سرمان خراب شده، ناامیدی مانند سایه‌ای سنگین بر دلمان نشسته و هیچ نوری در مسیرمان نمی‌دیدیم. اما دقیقاً در همین لحظات، گشایشی رخ داده و نجات از راه رسیده. این یک تجربه مشترک و نشان‌دهنده یک قانون الهی است: «در پایان ناامیدی مطلق، خداوند فرج خویش را می‌رساند».

خداوند متعال فرج و گشایش کارهای ما را در پایان صبر قرار داده است؛ این حقیقت ارزشمند را می‌توانیم در داستانی از زندگی امام صادق (ع)؛ به خوبی مشاهده کنیم. زنی با دلی پر از اشتیاق و چشمانی گریان خدمت امام (ع) رسید و گفت: «یا ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ ابْنِي سَافَرَ عَنِّي وَ قَدْ طَالَتْ غَيْبَتُهُ وَ قَدْ اشْتَدَّ شَوْقِي إِلَيْهِ، فَادْعُ اللَّهَ لِي؛ ای فرزند رسول خدا! پسر من به سفر رفته و غیبتش طولانی شده. دل‌تنگم! برایم دعا کن». امام (ع) با آرامش و بصیرت فرمودند: «عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ»؛ بر تو باد به صبر. زن ساده‌دل فکر کرد منظور امام (ع)، گیاهی تلخ‌مزه به نام صبر است. آن را تهیه کرد و خورد، اما باز هم دل‌تنگی‌اش تمام نشد. بار دیگر به خدمت امام (ع) رسید و از طولانی شدن غیبت فرزندش گله کرد. امام (ع) دوباره فرمودند: «عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ» و زن باز هم همان گیاه تلخ را خورد و برگشت.

وقتی برای سومین مرتبه خدمت امام (ع) رسید، امام (ع) فرمود: «أَلَمْ أَقُلْ لَكَ عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ؛ آیا به تو نگفتم بر تو باد به صبر؟» زن با نهایت ناامیدی و خستگی گفت: «فَوَ اللَّهُ لَقَدْ فَنِيَ الصَّبْرُ؛ به خدا قسم! صبرم تمام شده است». این جمله، همان کلید گشایش بود. امام (ع) فرمودند: «ارْجِعِي إِلَى مَنْزِلِكَ، تَجِدِي وَادَّك؛ به خانه‌ات بازگرد، پسر از سفر بازگشته است». زن به سرعت رفت و دید که فرزندش آمده است. با شگفتی نزد امام (ع) بازگشت و پرسید: «یا ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ أَوْحَى بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؛ آیا پس از رسول خدا وحی



نازل می‌شود؟» امام؟ ع؟ فرمودند: «خیر! اما ما این سخن را از پیامبر؟ ص؟ شنیده‌ایم: «عِنْدَ فَنَاءِ الصَّبْرِ يَأْتِي الْفَرْجُ؛ هنگامی که صبر به پایان می‌رسد، گشایش فرا می‌رسد». سپس افزودند: «و من از جمله تو که گفتم: "صبرم تمام شد"، دانستم که زمان فرج و گشایش تو رسیده است».<sup>۲۴</sup>

خواهر من! صبر ما، آن گیاه تلخ نیست. صبر ما، ایستادگی در برابر سختی‌هاست؛ وقتی فشارها زیاد می‌شود، وقتی کارها گره می‌خورند، وقتی دل‌سرد می‌شوید، آن لحظه همان جایی است که به پایان صبر نزدیک شده‌اید، وقتی به حدی از سختی و گرفتاری می‌رسید که می‌گویید: «دیگر توان ندارم». امام صادق؟ ع؟ به ما آموختند که فرج، در انتهای این جاده بی‌پایان صبوری است. خداوند به ما وعده داده که در نهایت تحمل، در سخت‌ترین شرایط، دری از رحمت و گشایش به روی ما باز خواهد کرد.

این داستان، روایت زندگی بسیاری از ما زنان ایرانی است.

خواهران من! روزهایی که سایه تهدید و خطر جنگ، بر کشور و خانواده‌هایمان سنگینی می‌کرد، اولین کسی که به فکر امنیت فرزندان و عزیزانش می‌افتاد، مادر بود. مادری می‌گفت: «وقتی صدای موشک‌های اسرائیلی می‌آمد، تمام وجودم به سمت فرزندانم کشیده می‌شد. می‌خواستم آن‌ها را در آغوش بگیرم و تمام ترس دنیا را از دلشان دور کنم. زیر آن سقف لرزان، تنها دعایم این بود که خداوند پناهشان باشد و من بتوانم ذره‌ای از نگرانی را از دل‌های کوچکشان بردارم». در اوج وحشت، این مادر است که ستون خانه می‌شود، آرامش می‌بخشد و با دست‌های لرزان، اما پر قدرت، زندگی را مدیریت می‌کند.

سخت‌ترین درد، جای خالی عزیزی است که ناگهان از میان ما پر می‌کشد؛ داغی که بر دل می‌نشیند و شعله‌اش تا ابد در گوشه‌ای از قلبمان روشن می‌ماند. یکی از بانوان مصیبت‌دیده با چشمانی پر از اشک می‌گفت: «بعد از رفتن همسرم، دنیا برایم متوقف شد؛ اما باید برای بچه‌هایم هم مادری می‌کردم و هم پدر می‌شدم. با هر نگاه به چشمانشان، داغ دلم تازه می‌شد؛ اما باید لبخند می‌زدم تا آن‌ها احساس تنهایی نکنند».

گاهی اوقات، زندگی از راهی دیگر به ما فشار می‌آورد. فشارهای اقتصادی، کمر خانواده‌ها را خم می‌کند؛ زمانی که چرخ‌های زندگی گداز می‌شود و دست‌ها خالی‌تر از همیشه است. خانمی تعریف می‌کرد: «وقتی شوهرم ورشکست شد، احساس کردم دنیا به آخر رسیده. دیگر نه پولی برای نیازهای اولیه بود، نه جرئت برای نگاه کردن به آرزوهای بچه‌ها. مجبور شدم خودم آستین بالا بزنم، تا بلکه بتوانم کمکی کنم. با مدیریت بسیاری از مخارج زندگی و تدبیر معیشت خانواده، باید این شرایط بحرانی را پشت سر می‌گذاشتم». در این سختی‌ها، نقش زن بسیار حیاتی است! او با قناعت، تدبیر و روحیه قوی، به خانواده کمک می‌کند تا از این گردنه سخت عبور کنند.

وقتی ناامیدی به نهایت خودش می‌رسد، وقتی فکر می‌کنیم دیگر هیچ راهی نمانده، وقتی توانمان تمام شده و هیچ امیددی به خود و اطرافیانمان نداریم، وقتی از همه جا بریده می‌شویم و تنها به خدا متصل می‌شویم،

آنجا خدا لطف و رحمت خود را نازل می‌کند. این یک سنت الهی است! نصرت خدا در آخرین لحظات، در نقطه اوج ناامیدی می‌رسد. همان‌طور که شاعر گفته است:

پایان شب سیه سپید است

در نومیدی بسی امید است

این سنت الهی به وضوح در داستان طالوت و جالوت نیز نمایان می‌شود. بنی اسرائیل در زمان خود با ظلم و فساد دست‌وپنجه نرم می‌کردند. آن‌ها برای رهایی از این شرایط، از پیامبرشان خواستند تا فرماندهی برایشان برگزیند تا تحت رهبری او، در راه خدا بجنگند. پیامبر به آن‌ها خبر داد که خداوند طالوت را به‌عنوان فرمانده انتخاب کرده است. سپاه طالوت برای جنگ با دشمن ستمکارشان، جالوت آماده شدند. طالوت یک آزمایش برای سنجش اراده و ایمان سربازانش قرار داد و به آن‌ها گفت که به‌زودی به رودخانه‌ای می‌رسید و هیچ‌کس حق ندارد از آن آب بنوشد، مگر به‌اندازه یک کف دست. او تأکید کرد که هرکس از این فرمان سرپیچی کند، از او نیست.

وقتی به رودخانه رسیدند، بسیاری از سربازان نتوانستند در برابر تشنگی مقاومت کنند و از آب آن سیر نوشیدند. تنها گروه اندکی به دستور طالوت وفادار ماندند. طالوت کسانی را که از فرمانش سرپیچی کرده بودند، رها کرد و تنها با همان گروه کوچک به راه خود ادامه داد. این گروه کوچک، با دیدن انبوه لشکر دشمن، دچار ترس شدند و گفتند: «ما توان جنگ با جالوت و سپاهش را نداریم». اما کسانی که به تقدیر الهی ایمان داشتند، با قاطعیت پاسخ دادند: «**كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ**؛ چه بسا گروه اندکی که به توفیق خدا بر گروه بسیاری پیروز شدند و خدا صابران و استقامت‌کنندگان است».<sup>۲۵</sup>

نبرد آغاز شد و سپاه کوچک طالوت در برابر انبوه سربازان جالوت قرار گرفت. جالوت که مردی قوی‌هیکل و ترسناک بود، از صفوف دشمن بیرون آمد و مبارز طلبید؛ اما هیچ‌کس جرئت مبارزه با او را نداشت. در این میان، نوجوانی به نام داوود که ایمانش به خدا بی‌نظیر بود، با قلاب‌سنگ خود، سنگی پرتاب کرد که مستقیماً به پیشانی جالوت خورد و او را از پای درآورد. با کشته‌شدن جالوت، ترس بر سپاه دشمن غالب شد و پا به فرار گذاشتند. به این ترتیب، سپاه کوچک و باایمان طالوت، با یاری خداوند، بر سپاه عظیم جالوت پیروز شد. داوود بعدها به پیامبری رسید و پادشاه بنی اسرائیل شد.

مهم‌ترین عامل پیروزی لشکریان مؤمن طالوت، اتصال آنان به منبع لایزال الهی بود. در سخت‌ترین شرایط، امیدشان را از دست ندادند و از خداوند متعال طلب یاری کردند و گفتند: «**رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّثْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ**».<sup>۲۶</sup> این آیه شریفه، دعایی است که مجاهدان در سخت‌ترین لحظات جنگ، در میدان نبرد، به درگاه خداوند عرضه می‌دارند و از او یاری می‌طلبند.

۲۵. بقره، ۲۴۹.

۲۶. بقره، ۲۵۰.

مادران دل‌سوز! این آیه، تنها یک دعای معمولی نیست؛ بلکه یک فرمول الهی برای تبدیل تهدیدها به فرصت‌هاست. این آیه، به ما زنان یاد می‌دهد که در مواجهه با بحران‌ها، ابتدا باید به منبع قدرت الهی وصل شویم تا صبر بر قلبمان جاری شود، سپس با ثبات قدم، از ارزش‌هایمان دفاع کنیم و در نهایت، با اطمینان کامل، منتظر نصرت و پیروزی خداوند باشیم.

### تصمیم با شماس! <sup>۱</sup>

عزیزان! گاهی مشکلات و سختی‌های زندگی چنان بحرانی و طاقت‌فرسا می‌شوند که توان ایستادگی در برابرشان را از دست می‌دهیم. در چنین شرایطی، ما جزو کدام دسته هستیم؛ آیا از مشکلات فرار می‌کنیم و قربانی شرایط می‌شویم؟ یا شجاعانه با آن‌ها روبه‌رو می‌شویم و از آن‌ها پلی برای رسیدن به موفقیت می‌سازیم؟ این انتخاب، نه تنها سرنوشت ما، بلکه سرنوشت خانواده و حتی جامعه ما را نیز دگرگون می‌سازد. بیایید همگی، جزو دسته دوم باشیم؛ زنانی که در بحران‌ها نمی‌شکنند، بلکه در سخت‌ترین شرایط، همچون قهرمانانی شجاع به مدیریت بحران می‌پردازند. نقش ما زنان در مدیریت عاطفی جامعه، در چنین شرایطی یک معجزه نجات‌بخش است. برای موفقیت در این شرایط دشوار، باید سه اصل اساسی را در خود پرورش دهیم.

#### ۱. درخواست «صبر»: «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا» (تاب‌آوری و کنترل نظم درونی)

همان‌گونه که سربازان باایمان طالوت که در برابر عظمت ناامیدکننده لشکر جالوت، از خداوند طلب صبر کردند، ما نیز در زندگی با فشارها و سختی‌های طاقت‌فرسای روبه‌رو می‌شویم که نظم درونی‌مان را بر هم می‌زنند. «خودکنترلی» یعنی در دل همین شرایط سخت، اسیر احساسات زودگذر و تصمیمات لحظه‌ای نشویم و شکست را نپذیریم.

صبر در این آیه، به معنای «نزول استقامت» است؛ یعنی صبر، فقط یک توانایی درونی نیست، بلکه موهبتی الهی است که بر دل انسان فرود می‌آید و او را برای تحمل فشارهای طاقت‌فرسا آماده می‌کند، همان‌طور که خداوند در آیه ۱۲۷ سوره مبارکه نحل می‌فرماید: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ و صبر کن و صبر تو جز به یاری خدا نیست». صبر، یک تاب‌آوری فعال است که مانع از فروپاشی روحی ما در میدان‌های سخت می‌شود. این آیه به ما یاد می‌دهد که این توانایی را از خداوند طلب کنیم، یعنی از منبعی فراتر از توانایی‌های انسانی کمک بگیریم تا به پیروزی برسیم.

افراغ صبر، نوعی تقویت‌کننده عمیق روانی است؛ نیرویی که در لحظات خستگی مفرط، به ما انرژی دوباره می‌بخشد تا بتوانیم از پس مشکلات برآییم. در شرایطی مثل بحران ورشکستگی اقتصادی، این ما هستیم که باید با مدیریت هوشمندانه، سفره خانواده را حفظ کنیم و آرامش را به خانه بازگردانیم. اینجا است که باید با صبر و تدبیر، از پس فشارها برآییم و اجازه ندهیم بحران اقتصادی، پایه خانواده را سست کند.

#### ۲. طلب «ثبات قدم»: «وَ تَثَبَّتْ أَقْدَامَنَا» (کنترل خود و ارزش‌ها)

بسیاری از یاران طالوت، هنگامی که با لشکر عظیم دشمن روبه‌رو شدند، ترسیدند و گفتند: «ما توان مقابله نداریم». اما گروهی که دل‌هایشان سرشار از ایمان بود، با وجود کمی تعداد، ایمانشان را از دست ندادند.

آن‌ها به جای تمرکز بر ضعف‌ها و کمبودها، به قدرت خداوند تکیه کردند و با دعای «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ تَبَيَّنْ أَفْدَامَنَا» از او کمک خواستند. در لحظات ناامیدی، به جای اینکه خود را ببازیم، باید قدم‌هایمان را در مسیر زندگی محکم کنیم. باور به اینکه خدا حامی ماست، نیروی ادامه‌دادن را در دل ما زنده نگه می‌دارد؛ همان‌گونه که شاعر می‌گوید:

این دل که در پی هر باد، چون شاخه می‌لرزد  
جز با نگاه تو، هرگز به خویش نمی‌ارزد

ثبات قدم، نه تنها در میدان جنگ، بلکه در میدان زندگی و در جهاد اکبر نیز ضرورتی انکارناپذیر است. ثبات قدم، همان خودکنترلی عاطفی و شناختی است؛ یعنی در اوج فشار و استرس، بتوانیم واکنش‌های خود را کنترل کنیم و از مسیر ارزش‌ها و باورهایمان منحرف نشویم. برخلاف میدان جنگ که مردان، قهرمانان آن هستند، در میدان مبارزه برای زندگی، نیرویی که کمتر به چشم می‌آید، اما قدرتی بی‌نهایت دارد، نیروی مقاومت زنانه است.

در جنگ ۱۲ روزه‌ای که پشت سر گذاشتیم، ما زنان ایرانی بار دیگر نشان دادیم که قهرمانان واقعی مدیریت بحران هستیم. در خط مقدم خانه، خانواده و خاک وطن ایستادیم و با تمام وجود از آن محافظت کردیم. این مقاومت و این ثبات قدم، نه تنها سپری برای حفظ خانواده در برابر آسیب‌هاست، بلکه خود نوعی مبارزه است؛ مبارزه‌ای که نیرویی مضاعف برای ایستادگی در برابر سختی‌ها به ما می‌بخشد. در لحظات دشوار، این صبر و استقامت ماست که به مردانمان آرامش می‌دهد تا با خیالی آسوده به میدان بروند. این یعنی مقاومت، از درون خانه آغاز می‌شود. این جهاد بزرگ ماست؛ جهاد مدیریت خانه و خانواده که به خاک وطن ختم می‌شود.

بگذارید روایتی برایتان نقل کنم تا بدانید وقتی در خانه صبوری می‌کنید و مایه آرامش همسرتان می‌شوید، نامتان در آسمان‌ها چیست. در کتاب شریف «من لایحضره الفقیه» آمده است که مردی خدمت رسول خدا؟ ص؟ رسید و با خوشحالی عرض کرد: «یا رسول الله! إِنَّ لِي زَوْجَةً إِذَا دَخَلْتُ تَلَقَّيْنِي وَ إِذَا خَرَجْتُ شَاعَتْنِي وَ إِذَا رَأَيْتَنِي مَهْمُومًا قَالَتْ: "مَا يَهْمُكَ إِنْ كُنْتَ تَهْتَمُّ لِرِزْقِكَ فَقَدْ تَكْفَلُ بِهِ غَيْرُكَ وَ إِنْ كُنْتَ تَهْتَمُّ لِأَمْرِ آخِرَتِكَ فَرَأَيْتَكَ اللَّهُ هَمًّا؟" یا رسول الله! من همسری دارم که هرگاه وارد خانه شوم، به استقبال می‌آید و چون می‌خواهم از منزل بیرون روم، مرا بدرقه می‌کند و هرگاه مرا اندوهگین ببیند، می‌گوید: "چه چیز تو را اندوهگین کرده است؟ اگر برای مخارج زندگی ناراحتی، مطمئن باش که دیگری (خداوند) عهده‌دار آن است (و با داشتن چنین ضامن معتبری که روزی تو را تضمین کرده، نباید اندوهگین باشی) و اگر برای آخرت (و گرفتاری‌های قبر و قیامت) غصه می‌خوری، خداوند اندوهت را زیاد کند (و باید چنین باشی)". حضرت لبخندی زدند و سخنی فرمودند که مدال افتخار همه ما زنان صبور است؛ فرمودند: «بَشِّرْهَا بِالْجَنَّةِ وَ قُلْ لَهَا: "إِنَّكَ عَامِلَةٌ مِنْ عُمَّالِ اللَّهِ وَ لَكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ أَجْرٌ سَبْعِينَ شَهِيدًا"؛ به او مژده بهشت بده و بگو: "همانا خدا بر روی زمین

کارگزارانی دارد و تو، یکی از کارگزاران رسمی خدایی که پاداشت در هر روز، برابر با پاداش هفتاد شهید است»<sup>۲۷</sup>.

الله اکبر! خواهرم! خوب دقت کن. پیامبر؟ ص؟ نمی‌گویند این خانم فقط یک همسر خوب است، بلکه می‌فرماید: «این زن کارگزار خداست». وقتی تو با وجود خستگی، به همسرت لبخند می‌زنی، وقتی بار استرس مالی را از دوشش برمی‌داری، وقتی فضای خانه را آرام می‌کنی، تو برای خدا کار می‌کنی و خداوند هم اجر و پاداش هفتاد شهید را برایت می‌نویسد.

شما خانم‌هایی که در بحران‌های زندگی، عواطف و احساسات همسران و فرزندان و خانواده خود را مدیریت می‌کنید و به‌مانند این زن، موجبات آرامش و ثبات قدم آن‌ها را فراهم می‌سازید، بی‌تردید یکی از قهرمانان خدا بر روی زمین هستید و اجر هزار شهید را خواهید داشت. این کلام، نه به معنای محدود کردن ما، بلکه به معنای ارج نهادن به نقشی است که ما در استحکام ریشه‌های جامعه داریم. جهاد ما، نه در میدان‌های جنگ، بلکه در سنگر خانه و خانواده است؛ جهادی که با صبر و عشق، خانه‌هایمان را از فروپاشی حفظ می‌کند و بنیان یک جامعه مقاوم را می‌سازد.

یکی از توصیه‌های بسیار راهگشا در هنگام مواجهه با مشکلات طاقت‌فرسا، ذکر است که بسیاری از بزرگان، به‌ویژه آیت‌الله بهجت بر آن تأکید فراوان داشتند؛ دعایی که امام صادق؟ ع؟ به هنگام سختی‌ها توصیه فرمودند بسیار خوانده شود: «يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»<sup>۲۸</sup>.

لذا خوب است این دعا را بنویسیم، حفظ کنیم و در ناملایمات زندگی بخوانیم؛ اطرافیانمان را نیز دعوت کنیم که این دعا را از ته دل بخوانند.

### ۳. درخواست «نصرت»: «و انصرُنَا» (شجاعت و نوآوری با یاری خدا)

داوود، به تنهایی و با شجاعتی بی‌نظیر با یک سنگ کوچک و قلاب سنگ، قوی‌ترین دشمن را از پای درآورد. این داستان به ما یاد می‌دهد که برای حل مشکلات بزرگ، همیشه به ابزارها یا منابع عظیم نیاز نداریم. گاهی یک راه حل ساده و خلاقانه، که با یاری خداوند و شجاعت و نوآوری در دل ما شکل می‌گیرد، می‌تواند مسیر زندگی را کاملاً تغییر دهد. شما نیز در وجودتان قدرت حل بزرگ‌ترین مشکلات را دارید. کافی است با اعتماد به خدا و یاری گرفتن از این قدرت بی‌نهایت، به توانایی‌های خود باور داشته باشید و با شجاعت، برای یافتن راه‌حل‌های نو قدم بردارید.

در قرآن، نصرت به معنای پیروزی و یاری الهی است. خداوند در آیه ۱۲۳ سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَ أَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» و به تحقیق، خداوند شما را در جنگ بدر یاری کرد، درحالی که ناتوان

۲۷. محمدبن علی صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۹.

۲۸. محمدباقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۳۲۶.

بودید». این نصرت، علاوه بر تقویت ضعف‌ها و ناتوانی‌های ما، اعتماد به توانمندی‌های خود در سایهٔ توکل به خدا را نیز به ما یاد می‌دهد. این باور به توانمندی، بزرگ‌ترین ابزار برای رویارویی با چالش‌های آینده است و به ما اطمینان می‌دهد که حتی در مواجهه با مشکلات بزرگ، با توکل به خدا و تلاش خالصانه، قادر به غلبه بر آن‌ها خواهیم بود.

این نصرت، محدود به پیروزی در جنگ‌های بزرگ نیست. این نصرت، شامل پیروزی در برابر اضطراب‌ها، موفقیت در مدیریت بحران‌ها و رساندن خانواده به ساحل آرامش نیز می‌شود. قرآن به ما یاد می‌دهد که پیروزی نهایی در دستان خداست؛ اما این نصرت را خداوند به کسانی وعده داده است که ابتدا، با صبر و ثبات قدم، به میدان آمده باشند: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامَكُمْ».<sup>۲۹</sup>

اگر پای نصرت خدا ایستادیم، خدا هم ما را از جایی که فکرش را نمی‌کنیم، یاری خواهد کرد. همسر «شهید عبدالحسین برونسی» نقل می‌کند:

وقتی که دخترم را باردار بودم، یک روز عصر درد زایمان به سراغم آمد. عبدالحسین با موتور گازی‌اش به دنبال قابله رفت و من در خانه درد می‌کشیدم و دعا می‌کردم که قابله زودتر برسد. در نگاه مادرم نگرانی موج می‌زد. وقتی صدای در را شنید، سریع رفت در را باز کرد و کمی بعد با خوشحالی برگشت و گفت: «خانم قابله آمد!» خانم سنگین و موقری بود. به قول خودمان دست سبکی هم داشت. بچه راحت‌تر از آنچه فکرش را می‌کردم به دنیا آمد، یک دختر قشنگ و چشم‌پرکن.

قیافه و قدوقوارهٔ خانم برایم عجیب بود و چشم از صورتش نمی‌گرفتم. خانم قابله لبخندی زد و پرسید: «اسم بچه را چه می‌خواهید بگذارید؟ یک لحظه ماندم چه بگویم. خودش گفت: «اسمش را فاطمه بگذارید». مادرم ظرف میوه و سینی چای را جلوی او گذاشت و تعارف کرد؛ اما هرچه اصرار کردیم لب نزد. کمی بعد خداحافظی کرد و رفت.

ساعت سه نیمه‌شب بود که صدای در بلند شد. عبدالحسین بود. مادرم رفت توی حیاط. شروع کرد به سرزنش کردن. صدایش را می‌شنیدم: «خاله جان! شما قابله را می‌فرستی و خودت می‌روی؟ نمی‌گویی خدایی ناکرده یک اتفاقی بیفتد؟!»

زود آمد کنار رختخواب بچه. قنداقه‌اش را گرفت و بلندش کرد. یک‌دفعه زد زیر گریه! مثل باران بهاری از چشمانش اشک می‌ریخت. بچه را از بغلش جدا نمی‌کرد. همین‌طور خیرهٔ او شده بود و گریه می‌کرد. حیرت‌زده پرسیدم: «برای چه گریه می‌کنی؟» چیزی نگفت. کمی که آرام‌تر شد گفتم: «خانم قابله می‌خواست اسمش را فاطمه بگذاریم». با صدای بغض‌آلود و آرام گفت: «من هم همین کار را می‌خواستم بکنم. نیت کرده بودم اگر دختر باشد، اسمش را فاطمه بگذارم».

سال‌ها بعد، بالاخره راز خود را فاش کرد و گفت: «آن روز قبل از غروب بود که من دنبال قابله رفتم، یادت هست؟ همان‌طور که داشتم می‌رفتم، یکی از دوستان طلبه را دیدم. آن وقت در جریان پخش اعلامیه، یک کار ضروری پیش آمد که لازم بود حتماً من باشم. به خدا توکل کردم و با او رفتم. ساعت دوونیم شب، ناگهان یاد قابله افتادم و با

خودم گفتم: "ای دادویداد!" می‌دانستم دیگر هر کاری بوده، خودتان انجام داده‌اید. سریع خودم را به منزل رساندم. وقتی مادرم گفت قابله را می‌فرستی و خودت می‌روی دنبال کارت، شستم خبردار شد که لابد یک سری در کار است، اما به روی خودم نیاوردم».

عبدالحسین ساکت شد و چشم‌هایش خیس اشک بود. آهی کشید و ادامه داد: «می‌دانی، آن شب هیچ‌کس از جریان ما خبر نداشت، فقط من می‌دانستم که باید به دنبال قابله بروم، که نرفتم. یعنی آن شب من هیچ‌کس را برای شما نفرستادم. آن خانم هرکه بود خودش آمد خانه ما».

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد بس بعید  
هیچ راهی نیست کان را نیست پایان، غم  
مخور

حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تار  
تا بود وردت دعا و درس قرآن، غم  
مخور<sup>۳۰</sup>

خواهران عزیزم! ما نیز می‌توانیم در زندگی‌مان با طلب صبر و ثبات قدم، نصرت‌های کوچک الهی را برای خانواده‌مان به ارمغان بیاوریم. یکی از این شرایط بحرانی، زمان جنگ و مبارزه با نظام بعثی عراق بود. مقام معظم رهبری؟ حفظ؟ تعبیر عجیبی درباره نقش زنان جامعه در پیروزی و نصرت الهی دارند:

مادر، مادر شهید، مادر دو شهید، مادر سه شهید، مادر چهار شهید؛ شوخی نیست! این‌ها به زبان آسان می‌آید. بچه انسان سرما می‌خورد، دو تا سرفه می‌کند، چقدر نگران می‌شویم؟ یک بچه انسان برود کشته بشود، دومی برود کشته بشود، سومی برود کشته بشود؛ شوخی است؟! و این مادر با همان احساسات مادرانه سالم و جوشان و پُرفوران، آن‌چنان نقشی ایفا کند که صد تا مادر دیگر تشویق بشوند بچه‌هایشان را بفرستند میدان جنگ. اگر این مادرها آن وقتی که جنازه بچه‌هایشان می‌آمد یا حتی نمی‌آمد، آه‌وناله می‌کردند، گله می‌کردند، یقه چاک می‌زدند، اعتراض به امام و اعتراض به جنگ می‌کردند، مطمئناً جنگ در همان سال‌های اول و در همان مراحل اول زمین‌گیر می‌شد. نقش مادران شهدا این است!<sup>۳۱</sup>

این تعبیر مقام معظم رهبری، نقش معجزه‌آسای زنان در شرایط بحرانی جامعه را نشان می‌دهد.

یکی دیگر از این شرایط بحرانی، جنگ ۱۲ روزه ما با اسرائیل بود. در آن زمان، همه در اضطراب و نگرانی شدید نسبت به جان و مال خودشان به سر می‌بردند و هر لحظه احتمال اصابت یک موشک به منزل، ماشین یا محل کار وجود داشت. در چنین شرایط بحرانی، این زنان جامعه ما بودند که آرامش و تداوم زندگی را مدیریت می‌کردند.

---

۳۰. حافظ، غزل شماره ۲۵۵.

۳۱. بیانات رهبر معظم انقلاب در سومین نشست اندیشه‌های راهبردی (با موضوع زن و خانواده)، ۱۴ دی ۱۳۹۰، دسترسی در:



تابه حال فکر کرده‌اید چرا اسرائیل با این همه حمله زمینی و هوایی به غزه، در طول این همه سال، نتوانسته مردم غزه را شکست دهد؟ چطور در برابر این ملت کوچک عاجز مانده است؟ پاسخ روشن است؛ چون در غزه، زندگی با محوریت زنان ادامه دارد. اگر غزه یک پادگان بود که دو میلیون مرد در آن زندگی می‌کردند، خیلی زودتر نابود می‌شد و مردمش مجبور به تسلیم می‌شدند. اما غزه یک پادگان نیست؛ هزاران هزار زن با مدیریت زندگی و خانواده، این سرزمین و مردم آن را زنده نگه داشته‌اند.

اجازه دهید یک داستان واقعی را که در گزارش «UN Women»<sup>۳۲</sup> با عنوان «صدایی از غزه» ثبت شده، برایتان تعریف کنم:

صفا یک زن باردار بود که به دلیل حملات اسرائیل، مجبور شد خانه‌اش را در شمال غزه ترک کند. او و خانواده‌اش به جنوب، به شهر رفح، پناه بردند. زندگی صفا در زیر آوار و در چادری موقت، نمادی از این درخواست الهی است. او در شرایطی بود که هیچ امکانات اولیه‌ای نداشت و نه تنها از لحاظ فیزیکی، بلکه از نظر روانی نیز تحت فشار بود. هر لحظه از زندگی او یک مبارزه بود؛ تحمل سرمای شب، کمبود غذا و ترس دائمی از حملات. اما تنها چیزی که صفا به آن فکر می‌کرد، این بود که چطور این بچه را نجات دهد؟

صفا تسلیم شرایط نشد و با تمام وجود برای نجات جان خود و فرزندش تلاش کرد. این تلاش، همان جهاد اکبر اوست که در سخت‌ترین شرایط، خود را به شکل مقاومت درونی و ایمان به آینده نشان می‌دهد. بعضی شب‌ها از ترس بمباران تا صبح نمی‌خوابید. صبری که داشت، یک صبر عادی نبود. در آن شرایط بحرانی، با وجود درد بارداری و ترس از بمباران، این پایداری، از یک ایمان قوی و هدف بزرگ‌تر نشئت می‌گرفت؛ این یک صبر جهادی بود؛ جهادی برای زنده ماندن.

یک شب، درد زایمان به سراغش آمد. در تاریکی شب و میان هزاران چادر دیگر، با تمام توان بلند شد. باید به بیمارستان می‌رسید. در آن لحظه، یک حس قوی به او می‌گفت: «وَنَبْتَ أَفْءَامَنَا؛ و گام‌هایمان را استوار گردان». گویی نیرویی او را هل می‌داد. قدم‌هایش را محکم برمی‌داشت، هرچند هر گام، دردش را بیشتر می‌کرد. او در میان خاک و ویرانی، مسیر بیمارستان را پیدا کرد. وقتی به بیمارستان رسید، از شدت خستگی و درد، دیگر رمقی برایش نمانده بود. اما همین که نوزادش، زین، به دنیا آمد و برای اولین بار صدای گریه‌اش را شنید، انگار تمام دنیایش تغییر کرد. زین در آغوش او بود؛ یک زندگی جدید، درست در میان مرگ و ویرانی!

صفا به زین نگاه کرد و لبخندی زد. آنجا بود که معنای واقعی قسمت آخر آیه را فهمید: «وَاَنْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْكَافِرِیْنَ؛ و ما را بر گروه کافران پیروز کن». این پیروزی، یک پیروزی نظامی نبود. پیروزی او در نفس کشیدن زین خلاصه می‌شد. هر تولد، هر کودکی که به دنیا می‌آمد، یک شکست برای دشمن بود. آن‌ها می‌خواستند زندگی را متوقف کنند، اما صفا و هزاران زن دیگر با جهادشان، زندگی را ادامه می‌دادند. آن‌ها با صبر، پایداری و امید، بزرگ‌ترین پیروزی را به دست آوردند.

## در مواجهه با بحران‌ها جزو کدام گروه هستیم؟

همه ما در زندگی با مشکلات و بحران‌ها روبه‌رو می‌شویم؛ از مسائل کوچک روزمره تا چالش‌های بزرگ و نفس‌گیر. اما چیزی که ما را از یکدیگر متمایز می‌کند، نحوه مواجهه ما با این سختی‌هاست. به زبان ساده، انسان‌ها در برابر مشکلات طاقت‌فرسا به دو دسته تقسیم می‌شوند:

گروه اول: کسانی که در برابر بحران‌ها تسلیم می‌شوند؛

گروه دوم: کسانی که در برابر بحران‌ها تا آخرین نفس مبارزه می‌کنند.

### گروه اول:

این گروه همان‌هایی هستند که وقتی با مشکلی روبه‌رو می‌شوند، به‌دنبال راهی برای فرار می‌گردند. شاید در ابتدا تلاش بکنند، اما به‌محض اینکه فشار زیاد شود، تسلیم می‌شوند. این افراد در شرایط سخت، اغلب این جملات را به زبان می‌آورند: «این کار از من بر نمی‌آید؛ شانس با من یار نبود؛ چرا همیشه من باید درگیر این مشکلات باشم؟ و...» آن‌ها به‌جای حل ریشه‌ای مشکل، به‌دنبال راه‌حل‌های موقتی و سطحی می‌گردند. این افراد انرژی خود را صرف گله و شکایت، سرزنش دیگران و دل‌سردی می‌کنند. در واقع، آن‌ها در برابر بحران‌ها، انتخاب می‌کنند که قربانی باشند. نتیجه این نگرش، از دست دادن فرصت‌ها و درج‌ازدن است.

### گروه دوم:

اما دسته دوم، قهرمانان واقعی زندگی هستند. این گروه، افرادی‌اند که وقتی با بحران روبه‌رو می‌شوند، به‌جای عقب‌نشینی، انتخاب می‌کنند که قوی‌تر شوند. آن‌ها می‌دانند مشکلات، فرصتی برای کشف توانایی‌های پنهان خودشان هستند. این افراد هرگز نمی‌گویند: «من نمی‌توانم»، بلکه می‌پرسند: «چگونه می‌توانم این مشکل را حل کنم؟» آن‌ها مسئولیت‌پذیرند و به‌جای سرزنش دیگران، به‌دنبال راهکار می‌گردند.

داستان طالوت به ما یاد می‌دهد که در مواجهه با چالش‌ها، همواره دو راه پیش رو داریم: با فرار از مشکلات ضعیف شویم و یا با مواجهه شجاعانه با آن‌ها، به رشد و پیروزی برسیم. انتخاب با ماست!

اما چه چیزی باعث می‌شود انسان در برابر مشکلات و بحران‌ها دو نوع برخورد داشته باشد؟ پاسخ در ایمان و توجه به خداوند نهفته است. اگر در لحظات خوش زندگی، دستورات خدا را به‌عنوان رب و معمار دنیا جدی بگیریم و پیاده کنیم، در لحظات ناخوش زندگی هم خدا را فراموش نخواهیم کرد.

همان‌طور که در روایتی از امام باقر(ع) آمده است، وقتی سپاه طالوت به رودخانه رسیدند، خداوند آن‌ها را امتحان کرد و فرمود: «جز اندکی از آن ننوشید». کسانی که بی‌تابی کردند و از آب نوشیدند، در برابر جالوت احساس ضعف کردند و گفتند: «لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ»؛ امروز ما توانایی مقابله با جالوت و لشکریانش را نداریم». اما آن عده که صبر پیشه کردند و از آب ننوشیدند، با ایمان و توکل گفتند: «رَبَّنَا

أَفْرَغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْكَافِرِينَ». این صبر و ثبات قدم، آن‌ها را به نصرت الهی رساند و در نهایت، جالوت به دست یک نوجوان به نام داوود شکست خورد.

یادمان باشد که امید به نصرت الهی، ریشه در ورع و پرهیزکاری دارد. همان‌طور که در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم، از ایشان پرسیده شد: «چه چیزی ایمان را در انسان ثابت نگاه می‌دارد؟» فرمودند: «الَّذِي يَثْبُتُ فِيهِ الْوَرَعُ وَ الَّذِي يُخْرِجُهُ مِنْهُ الطَّمَعُ؛ آنچه ایمان را در انسان استوار می‌کند، ورع و پرهیزکاری است و چیزی که ایمان را از او خارج می‌سازد، طمع است».<sup>۳۳</sup> بنابراین، آن‌هایی که در زندگی روزمره، دستورات الهی را رعایت می‌کنند، در شرایط بحرانی به نصرت خدا امید دارند؛ اما کسی که در زندگی عادی خدا را فراموش کرده، در بحران‌ها نیز به یادش نمی‌آید که از او یاری بخواهد.

خواهران گرامی! یادتان باشد که امید به نصرت الهی و گشایش در مشکلات، مانند ریشه‌ای محکم در قلب ماست. این ریشه با ورع و پرهیزکاری آبیاری می‌شود؛ بنابراین:

- با پرهیز از طمع و چشم‌وهم‌چشمی، به آرامش واقعی برسید: در زندگی خانوادگی، به‌جای حسرت داشته‌های دیگران، بر داشته‌های خود تمرکز کنید. قناعت و دوری از حرص، آرامش را به زندگی شما می‌آورد و در سختی‌ها، خداوند راهگشا خواهد بود.
- با ورع در تربیت فرزندان، به آینده آن‌ها امید داشته باشید: به‌جای تمرکز صرف بر موفقیت‌های ظاهری فرزندان، ریشه اخلاق و ورع را در آن‌ها پرورش دهید. بدانید که یاری خدا برای هدایت فرزندان شما، در گرو تلاش‌های پاک شماست.
- با پرهیز از اسراف، برکت را به خانه‌تان دعوت کنید: در مدیریت خانه و استفاده از نعمت‌ها، از اسراف دوری کنید. این ورع و مدیریت صحیح، باعث می‌شود در زمان‌های کمبود، به برکت الهی امید داشته باشید.
- با حسن خلق و صداقت، روابط خود را مستحکم کنید: در تعامل با همسایگان و خویشاوندان، از غیبت و تهمت دوری کنید. این صداقت و پرهیزکاری، در حل مشکلات اجتماعی و خانوادگی، با پشتیبانی و یاری خداوند همراه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## جزء سوم: با خیال راحت زندگی کن!

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا (سوره مبارکه بقره، آیه ۲۶۸)

### با خیال راحت زندگی کن!

سلام بر شما بانوان بزرگوار، که با هر نفس خود، ستون‌های این سرزمین را محکم‌تر می‌کنید. شمایی که در هر نقشی (از مادر و همسر تا کارمند و مدیر) با وجود تمام سختی‌ها و ناملایمات، ذره‌ای از ایمان و اراده‌تان کاسته نمی‌شود. خدا را شاکرم که در این جمع نورانی، مهمان قلب‌های پرمهرتان هستم.

امروز اینجا گرد هم آمده‌ایم، نه برای شنیدن حرف‌های کلیشه‌ای، بلکه برای لمس یک حقیقت عمیق؛ حقیقتی که شاید هر روز در خلوت خود با آن دست‌وپنجه نرم می‌کنیم، اما حتی نامش را نمی‌دانیم. آمده‌ایم تا نقاب از چهره دشمنی قسم‌خورده برداریم؛ دشمنی که آرامش را از روح ما می‌دزد و به جای آن، بذر اضطراب و نگرانی می‌کارد و اجازه نمی‌دهد راحت زندگی کنیم. این چالش، همان ترس‌های بیهوده‌ای است که در قالب نجوایی موزیانه، هر روز در گوش ما زمزمه می‌شوند. این صداها، هوشمندانه عمل می‌کنند و دقیقاً نقاط ضعف و دغدغه‌های قلبی ما بانوان را نشانه می‌روند:

- به زن خانه‌دار، که قلب تپنده یک خانواده است، می‌گویند: «ارزشت در این چهاردیواری دیده نمی‌شود. تو که دستمزد نداری، چطور می‌خواهی آینده‌ات را تأمین کنی؟ نکند سال‌ها بعد، بدون پشتوانه مالی و اجتماعی، تنها بمانی؟ تمام زحمتهایت دیده نمی‌شود و تو در حال درجازدن هستی». این زمزمه‌ها، بذر فقر هویتی و فقر مالی را در دل مادری می‌کارند که تمام وجودش را برای خانواده‌اش گذاشته است، تا به جای لذت‌بردن از معماربودن کانون گرم خانواده، دچار حس بی‌ارزشی و نگرانی دائمی شود.

- به زن کارمند که برای استقلال و تأثیرگذاری تلاش می‌کند، می‌گویند: «همیشه زیر سایه مردان خواهی ماند. هرچقدر هم تلاش کنی، به جایگاه‌های بالا نمی‌رسی. نکند پروژه‌ات شکست بخورد و کارت را از دست بدهی؟ آیا با این حقوق کم، می‌توانی از پس هزینه‌های زندگی برآی؟» و از آن بدتر، نجوا می‌کنند: «تو مادر خوبی نیستی، وقت کافی برای فرزندانت نداری». این نجواها، ترس از شکست شغلی، فقر جایگاه اجتماعی و نگرانی از تأمین معاش را با عذاب وجدان درهم می‌آمیزند و آرامش را از او سلب می‌کنند.

- به فعال اجتماعی یا فرهنگی، که دغدغه اصلاح جامعه را دارد، می‌گویند: «اگر دیده نشوی و تأییدت نکنند، بی‌ارزشی. اگر حمایت مالی و رسانه‌ای نداشته باشی، تلاشت بی‌فایده است. آیا واقعاً می‌توانی تغییری ایجاد کنی یا فقط وقتت را هدر می‌دهی؟» این وسوسه‌ها، ترس از عدم تأثیرگذاری و فقر حمایت را در وجود بانویی که می‌خواهد مؤثر باشد، ایجاد می‌کنند تا او را به انزوا و ناامیدی بکشانند.

خواهران من! این‌ها وعده‌های دروغینی هستند که ما را در یک دایره ترس و اضطراب گرفتار می‌کنند؛ دایره‌ای که قدرت تصمیم‌گیری، آرامش روانی و اعتماد به نفسمان را هدف قرار می‌دهد. این دقیقاً همان راهبرد دوگانه شیطان است که قرآن کریم به زیبایی آن را ترسیم کرده است: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً».<sup>۳۴</sup>

این آیه، تحلیلی عمیق از نبرد درونی ماست و از دو وعده کاملاً متضاد پرده برمی‌دارد؛ وعده شیطان که به فقر و فحشا ختم می‌شود و وعده خداوند که نتیجه آن فضل و مغفرت است. به همین دلیل که همه ما تحت تأثیر تهدید و تطمیع شیطان، با فقدان امنیت روانی روبه‌رو هستیم؛ این فقدان امنیت، منشأ بسیاری از محاسبات غلط و تصمیم‌های اشتباه در زندگی ما می‌شود. شیطان، با بهره‌گیری از این راهبرد دوگانه، یک چرخه مخرب ایجاد می‌کند.

این تهدیدها، امنیت روانی ما را نشانه گرفته و ما را در موضع ضعف و آسیب‌پذیری قرار می‌دهند. پس از ایجاد ترس و ضعف، شیطان با وعده‌های جذاب اما دروغین، راهکاری فریبنده برای فرار از آن فقر خیالی ارائه می‌دهد. در نهایت، چالش ترس (وعده فقر) و فریب (امر به فحشاء) دست به دست هم می‌دهند و قدرت تصمیم‌گیری و محاسباتی ما را مختل می‌کنند و به‌جای اتکا به توانمندی‌های خود و توکل به خداوند و تلاش در مسیر درست، با یک محاسبه غلط در دام شیطان می‌افتیم.

اما در مقابل این وعده پوچ، وعده خداوند قرار دارد: «مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلاً». خداوند به ما آرامش، بخشش و فزونی نعمت را وعده می‌دهد. او نمی‌گوید فقر نیست، بلکه می‌گوید: «نگران نباشید، من هستم». او نمی‌گوید مشکل پیش نمی‌آید، بلکه می‌گوید: «اگر مشکلی پیش آمد، آن را جبران خواهم کرد و فضل و بخشش خود را بر شما فرو می‌ریزم. پس نگران نباشید و با خیال راحت زندگی کنید».

شیطان چگونه دستگاه محاسباتی ما را مختل می‌کند؟

چرا این قدر راحت فریب این وعده‌های پوچ را می‌خوریم؟ چرا دستگاه محاسباتی ذهن ما به این سادگی مختل می‌شود؟

خواهران من! اجازه بدهید یک مثال بزنم. تصور کنید یکی از معتبرترین و ثروتمندترین بازاری‌های شهر که همه او را به امانت‌داری و خوش‌قولی می‌شناسند، یک چک میلیاردی به ما بدهد. او از ما می‌خواهد در ازای این چک، بخشی از وسایل و امکانات زندگی‌مان را که شاید خیلی هم ضروری نباشند، به چند خانواده نیازمند در محله بدهیم تا بتوانند ازدواج کنند و مشکلاتشان را برطرف سازند. آیا لحظه‌ای به نقدشدن آن چک شک می‌کنیم؟ آیا با خودمان می‌گوییم نکند این چک پاس نشود؟ قطعاً خیر! با اطمینان کامل و خوشحالی، وسایل را می‌بخشیم، چون به وعده‌ای بزرگ‌تر و معتبرتر اعتماد کرده‌ایم.

سوال اصلی اینجاست: چطور ما به چک یک بازاری اعتماد می‌کنیم، اما به وعده خالق تمام بازارها و ثروت‌ها، به وعده خدای واسع و علیم، شک می‌کنیم؟! مشکل دقیقاً همین‌جاست: ریشه محاسبات غلط ما، عدم اعتماد به وعده‌های خداست.

شیطان دقیقاً از همین نقطه ضعف استفاده می‌کند. او می‌بیند که ایمان ما به وعده‌های الهی سست است، پس با وعده‌های دروغین خود، ما را می‌ترساند. اینجاست که داستان زیبای امام کاظم (ع) راه را به ما نشان می‌دهد و گره را باز می‌کند.

یکی از یاران امام به نام بزنی، با دلی سنگین خدمت ایشان رسید و عرض کرد: «جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ حَاجَةً مُنْذُ كَذَا وَ كَذَا سَنَةٍ وَ قَدْ دَخَلَ قَلْبِي مِنْ إِبْطَائِهَا شَيْءٌ؛ قربانت شوم! سال‌هاست که از خداوند حاجتی خواسته‌ام و از دیرشدن اجابت آن، در قلبم چیزی (از شک و ناامیدی) راه یافته است». امام با نگاهی نافذ و مهربان فرمودند: «يَا أَحْمَدُ إِيَّاكَ وَ الشَّيْطَانَ أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْكَ سَبِيلٌ حَتَّى يَقْطِعَكَ؛ ای احمد! مراقب باش و به شیطان اجازه نده راهی بر تو بیابد تا ناامیدت کند». سپس از او پرسیدند: «اگر من به تو قولی بدهم، آیا به آن اطمینان می‌کنی؟» بزنی با تمام وجود پاسخ داد: «إِذَا لَمْ أَتَقِ بِقَوْلِكَ فِيمَنْ أَتَقِ وَ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؛ اگر به قول شما اعتماد نکنم پس به چه کسی اعتماد کنم، در حالی که شما حجت خدا بر خلقش هستید؟» اینجا بود که امام درس بزرگ توحید را به او دادند و فرمودند: «فَكُنْ بِاللَّهِ أَوْثَقَ فَإِنَّكَ عَلَى مَوْعِدٍ مِنَ اللَّهِ؛ پس به خداوند بیشتر از من اعتماد کن، چرا که تو با خداوند وعده‌ای داری». مگر نه این است که خداوند فرموده: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ؛ من نزدیکم و دعای دعاکننده را اجابت می‌کنم».<sup>۳۵</sup> و مگر نفرموده: «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ؛ از رحمت خدا ناامید نشوید».<sup>۳۶</sup> این همان خدایی است که وعده داده: «وَ اللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا». پس امام می‌فرمایند: «فَكُنْ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَوْثَقَ مِنْكَ بغيره؛ اعتمادت به خداوند از هر کس دیگری بیشتر باشد و در دل خود جز خیر و نیکی راه نده که تو آمرزیده شده‌ای».<sup>۳۷</sup>

امام می‌فرمایند به وعده خدا «أَوْثَقَ» باشید، یعنی محکم‌تر و مطمئن‌تر به او اعتماد کنید. وقتی خداوند با این صراحت وعده فضل و مغفرت می‌دهد، دیگر جایی برای ترس از وعده فقر شیطان باقی نمی‌ماند و انسان می‌تواند با تکیه بر چنین قدرتی، با خیال راحت زندگی کند.

در دنیای امروز، حمله شیطان بسیار پیچیده و سنگین‌تر شده است. دنیایی که شبکه‌های اجتماعی و ماهواره‌ای، بی‌وقفه ما را به اومانیزم و خودخواهی دعوت می‌کنند؛ فرهنگی که می‌گوید: «اول خودت! آسایش، لذت و موفقیت تو از همه چیز مهم‌تر است». در چنین فضایی، بی‌تفاوتی نسبت به مشکلات

۳۵. بقره، ۱۸۶.

۳۶. زمر، ۵۳.

۳۷. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۸۸.



دیگران، یک ارزش به حساب می‌آید. حتی تکنولوژی‌های پیشرفته نیز ما را به سمت این خودمحوری سوق می‌دهند. شبکه‌های اجتماعی به جای همدلی، حسرت و مقایسه را ترویج می‌کنند و فرهنگ مصرف‌گرایی و سرگرمی‌های فردی، ما را به بخل و انزوا می‌کشاند و از کمک به دیگران غافل می‌سازد.

### راه مبارزه

بهترین و قدرتمندترین راه برای مبارزه با این وسوسه‌ها، دقیقاً عمل به نقطه مقابل آن است؛ انفاق، از خودگذشتگی و کمک به دیگران، با مال، جان، آبرو، زمان و هر امکani که در اختیار داریم. انفاق، یک «نه» بزرگ به فرهنگ خودخواهی مدرن و یک «بله» محکم به وعده الهی است.

هرگاه شیطان به ما وعده فقر داد، به خودمان بگوییم: «خدای من، وعده فضل و برکت داده است.» و این فرمول شکست‌ناپذیر را از مولایمان امیرالمؤمنین علی؟ ع؟ به یاد بیاوریم که فرمودند: «أَنْفَقْ وَ أَيْقِنْ بِالْخَلْفِ؛ انفاق کن و به جایگزین شدن آن (از سوی خدا) یقین داشته باش.» و بدان که این یک معادله الهی است: «وَ اعْلَمْ أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَنْفِقْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، ابْتُلِيَ بِأَنْ يَنْفِقَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ؛ هرکس در راه اطاعت خدا خرج نکند، گرفتار می‌شود که در راه معصیت خدا خرج کند».

اگر امروز برای جهیزیه یک دختر یتیم کمک نکنیم، فردا ممکن است چند برابر آن را خرج یک چشم‌وهم‌چشمی بی‌ارزش یا بیماری ناگهانی کنیم و همچنین: «وَ مَنْ لَمْ يَمْشِ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ، ابْتُلِيَ بِأَنْ يَمْشِيَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ؛ و هرکس در برآوردن نیاز دوست خدا قدم برندارد، گرفتار می‌شود به اینکه در برآوردن نیاز دشمن خدا قدم بردارد».<sup>۳۸</sup>

حتماً بسیاری از شما عزیزان سعادت حضور در راهپیمایی اربعین و زیارت قبر شش‌گوشه امام حسین؟ ع؟ را داشته‌اید. آیا هیچ‌گاه از خود پرسیده‌اید راز این همه مهمان‌نوازی و سخاوت زنان و مادران عراقی چیست؟ چطور ممکن است خانواده‌ای که شاید خود در طول سال با سختی روزگار بگذرانند، تمام دارایی یک‌ساله‌اش را خالصانه در چند روز خرج زائران کنند؟

پاسخ در یک کلمه است: ایمان به وعده خدا و اهل بیتش؟ عهم؟. آن‌ها یک کد طلایی در دست دارند که دستگاه محاسباتی شیطان را برای همیشه از کار انداخته است. آن کد، کلام نورانی امام صادق؟ ع؟ است. شخصی به محضر ایشان رسید و پرسید: «فَمَا لِلْمُنْفِقِ فِي خُرُوجِهِ إِلَيْهِ وَ الْمُنْفِقِ عِنْدَهُ؟؛ اگر کسی در راه زیارت [امام حسین؟ ع؟] پولی خرج کند، چه اجری دارد؟» امام با قاطعیت فرمودند: «قَالَ دَرَهُمٌ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ؛ در مقابل هریک درهمی که خرج کرده، هزار درهم دریافت خواهد نمود».<sup>۳۹</sup> زنان عراقی این حدیث را فقط

۳۸. میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۴۳۶.

۳۹. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص ۱۹۴.



نشنیده‌اند، بلکه با تمام وجود باور کرده‌اند. برای آن‌ها، خرج کردن برای زائر امام حسین؟ ع؟، یک معامله پرسود و تضمین شده با خداست.

اجازه دهید داستانی از یک قهرمان واقعی برایتان بگویم. نه یک قهرمان با لباس نظامی، بلکه یک زن، یک مادر و یک نانوا از دیار خودمان. او را با نام «خاله صغری» می‌شناختند که خاطراتش در کتاب «دختر شینا» آمده است.

در اوج روزهای سخت جنگ، وقتی شهرهای مرزی یکی یکی خالی می‌شدند و صدای بمباران لحظه‌ای قطع نمی‌شد، شیطان به مردم وعده فقر می‌داد: «بمانید، فقیر می‌شوید. همه چیزتان را از دست می‌دهید. پس فرار کنید!» این همان «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ» بود. ترس، واقعی و ملموس بود. اما خاله صغری، نانوايي کوچک خود را در آن شهر جنگ‌زده تعطیل نکرد. شیطان به او امر به فحشا می‌کرد؛ یعنی راه‌حلی به ظاهر عاقلانه اما در باطن، فرار از مسئولیت: "جان خودت را نجات بده، این کار یک ریسک بزرگ است!"

اینجاست که آن نبرد درونی شکل می‌گیرد؛ همان که پیامبر اکرم؟ ص؟ به زیبایی آن را توصیف کرده‌اند و فرموده‌اند که در قلب هر انسانی دو نجوا وجود دارد: «إِنَّ لِلشَّيْطَانِ لَمَّةً بِإِنِّ آدَمَ وَ لِلْمَلِكِ لَمَّةً فَأَمَّا لَمَّةُ الشَّيْطَانِ فَأَيْعَادُ بِالشَّرِّ وَ تَكْذِيبُ بِالْحَقِّ وَ أَمَّا لَمَّةُ الْمَلِكِ فَأَيْعَادُ بِالْخَيْرِ وَ تَصْدِيقُ بِالْحَقِّ فَمَنْ وَجَدَ ذَلِكَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مِنَ اللَّهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ وَ مَنْ وَجَدَ الْآخَرَى فَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ همانا برای شیطان نزد فرزند آدم وسوسه‌ای است و برای فرشته نیز الهامی است. اما وسوسه شیطان، وعده‌دادن به شر و تکذیب حق است و اما الهام فرشته، وعده‌دادن به خیر و تصدیق حق است. پس هرکس آن (الهام خیر) را در خود یافت، بداند که از جانب خداست و خدا را شکر کند و هرکس آن دیگری (وسوسه شر) را یافت، باید از شر شیطان به خدا پناه برد».<sup>۴۰</sup>

خاله صغری به این ندای شیطانی گوش نداد و به خدا پناه برد. دستگاه محاسباتی او مختل نشد؛ چون او به یک وعده بزرگ‌تر و حقیقی‌تر ایمان داشت: «وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا» نتیجه چه شد؟ نانوايي کوچک خاله صغری، به قلب تپنده شهر تبدیل شد. با وجود کمبود شدید آرد، تنور او هرگز خاموش نشد. نان‌های او انگار برکت داشتند و تمام نمی‌شدند. او با دستان خسته‌اش نه تنها نان، بلکه امید می‌پخت. رزمندگانی که از خط مقدم برمی‌گشتند، خسته و گرسنه، اولین جایی که به آن پناه می‌آوردند، عطر نان داغ خاله صغری بود. آن نان فقط جسمشان را سیر نمی‌کرد، روحشان را زنده می‌کرد. آن نان داغ، طعم خانه و بوی (عطر) محبت‌های مادرانه را داشت و به آن‌ها یادآوری می‌کرد که برای چه می‌جنگند. خاله صغری با همین نان‌های ساده، به رزمندگان قوت قلب می‌داد و با ایستادگی‌اش، یک‌تنه جلوی وعده فقر شیطان ایستاد و به یک قهرمان واقعی تبدیل شد. این تجلی عینی فضل خدا بود!<sup>۴۱</sup>

۴۰. محمدباقرین محمدتقی مجلسی، بحارالأنوار، ج ۶۰، ص ۲۹۲.

۴۱. بهناز ضرابی‌زاده، دختر شینا؛ خاطرات قدم‌خیز محمدی کنعان.

خواهران گرامی! داستان خاله صغری فقط یک خاطره از جنگ نیست. این داستان، زندگی امروز ماست. هر روز، در زندگی شخصی، شغلی و اجتماعی‌مان، با وعده فقر و امر به فحشا از سوی شیطان روبه‌رو می‌شویم؛ ترس از آینده، ترس از شکست، وسوسه برای نادیده گرفتن ارزش‌ها برای رسیدن به موفقیت‌های زودگذر.

خواهران عزیزم! بهترین و ریشه‌ای‌ترین راه مبارزه با این وعده‌های شیطانی، ساختن یک سپر دفاعی مستحکم در نسل آینده است. قدرتمندترین سلاح ما این است که فرزندانمان را طوری تربیت کنیم که از همین کودکی، انفاق و ازخودگذشتگی را مشق کنند و با آن خو بگیرند.

### آینده تنهایی

این یک حقیقت تلخ اما واقعی است؛ مادرانی که امروز فرزندانمان را به بخل، خساست و خودخواهی دعوت می‌کنند، در واقع آینده تنهایی خودشان را رقم می‌زنند. مادری که امروز به فرزندش می‌گوید: «اسباب‌بازی‌ات را به کسی نده، خوراکی‌ات را تنها بخور، فقط به فکر خودت باش»، در حال پرورش انسانی است که فردا، در سن پیری همین مادر، به‌جای آنکه او را در خانه خود با عزت نگه دارد، با همین وسوسه‌های شیطانی او را روانه خانه سالمندان می‌کند. چون آن فرزند از کودکی آموخته است که هر آن چیزی که آرامش و آسایش او را به هم بزند، یک مزاحم است. او یاد گرفته در برابر هر نوع فقر و سختی، خودخواهانه عمل کند و ساده‌ترین راه را انتخاب نماید. آن روز، شیطان در گوشش زمزمه خواهد کرد: «نگهداری از مادر پیر، تو را فقیر می‌کند، آسایش را می‌گیرد، تو را از زندگی عقب می‌اندازد.» و آن فرزند، چون در کودکی هرگز طعم ایثار و ازخودگذشتگی را نچشیده، به‌سادگی تسلیم این وسوسه می‌شود.

اما در مقابل، مادرانی هستند که آینده خود و فرزندشان را با خدا معامله می‌کنند. در یکی از کوچه‌های قدیمی شهرضا، مادری با دست‌های پینه‌بسته اما دلی به وسعت آسمان، فرزندش را تربیت می‌کرد که قرار بود روزی فرمانده دل‌ها شود. نام آن مادر «ننه صغری» بود و نام فرزندش «محمدابراهیم». زمستان سردی بود و ننه صغری با هزار امید و زحمت، برای ابراهیم یک جفت کفش نو خریده بود تا پاهای کوچکش در مسیر مدرسه از سوز سرما در امان بماند. ابراهیم با خوشحالی کفش‌های نو را پوشید و به مدرسه رفت. آن روز، مادر با آرامش خیال به کارهایش رسید، خوشحال از اینکه فرزندش دیگر با کفش‌های کهنه و پاره به مدرسه نمی‌رود.

نزدیک ظهر، ابراهیم از مدرسه به خانه برگشت. اما مادر با دیدن پاهای برهنه و یخ‌زده پسرش، دلش هری ریخت. کفش‌های نو در پایش نبود! با نگرانی جلو رفت و پرسید: «ابراهیم جان، مادر! کفش‌هایت کجاست؟ نکنند در کوچه از پایت درآورده‌اند؟!» ابراهیم که سرمای هوا گونه‌هایش را سرخ کرده بود، سرش را پایین انداخت و با صدای آرام گفت: «نه مادر... خودم دادم». مادر با تعجب پرسید: «خودت دادی؟!» ابراهیم همان‌طور که نگاهش به زمین بود، تعریف کرد: «امروز سر کلاس، یکی از بچه‌ها کفش پایش نبود. کفش‌هایش خیلی پاره بود و انگشت‌های پایش از سرما کبود شده بود. پاهایش را زیر خودش جمع می‌کرد، ولی باز یخ می‌زد. دلم برایش سوخت. من هم کفش‌های خودم را به او دادم که بپوشد».

خواهران من! آن لحظه، لحظه امتحان بزرگ آن مادر بود. شیطان با تمام قدرت در گوشش وعده فقر می‌داد: «دیدی چه شد؟ پولی که به‌سختی جمع کرده بودی، از دست رفت. حالا باید دوباره با کفش پاره به مدرسه بروی. سرزنش کن تا دیگر از این کارها نکند.» اما ننه صغری، این مادر آسمانی، کاری کرد که سرنوشت ابراهیم را رقم زد. به‌جای سرزنش، جلو رفت، فرزندش را محکم در آغوش کشید و غرق بوسه‌اش کرد. با چشمانی که از افتخار و محبت می‌درخشید، گفت: «آفرین مادر جان! تو بهترین کار دنیا را کردی. خدا از تو راضی باشد! غصه کفش را نخور، خدا خودش بهترش را می‌رساند. مهم این بود که دل یک بچه را شاد کردی.»<sup>۴۲</sup>

آن آغوش گرم و آن تأیید مادرانه، بزرگ‌ترین درس زندگی را به ابراهیم داد. او فهمید که بخشش، از دست‌دادن نیست، بلکه به‌دست‌آوردن رضایت خدا و آرامش قلب است. همان کودکی که آن روز از کفش نو خود گذشت، سال‌ها بعد در جبهه‌ها، به «محمد ابراهیم همت» تبدیل شد؛ کسی که از لباس و غذای خود می‌گذشت تا به سربازانش برسد و در نهایت، از عزیزترین دارایی‌اش، یعنی جان‌اش، برای دفاع از مردمش گذشت.

خواهران گرامی! شاید فکر کنیم این مبارزه با وعده‌های شیطان، مخصوص قصه‌های تاریخی و انسان‌های بزرگ است. اما اجازه دهید داستانی از همین روزهای خودمان، از دل همین شهر و از میان زنانی شبیه به من و شما برایتان بگویم. داستان «زهرا»، یک مادر جوان و معلمی دلسوز.

#### معامله با خدا

چند ماه پیش، وقتی تصاویر دلخراش کودکان غزه از تلویزیون پخش می‌شد و پویش «ایران همدل» برای جمع‌آوری کمک‌ها آغاز شد، قلب زهرا هم مانند همه ما به درد آمد. هر شب با دیدن چهره مادرانی که فرزندان‌شان را در آغوش می‌فشرده، اشک می‌ریخت و دعا می‌کرد. دوست داشت کاری بیشتر از دعا انجام دهد، اما شرایط اقتصادی زندگی‌اش مساعد نبود. حقوق معلمی و درآمد همسرش، کفاف یک زندگی آبرومندانه را می‌داد، اما پس‌انداز قابل‌توجهی نداشتند.

یک شب، وقتی به جعبه کوچک جواهراتش نگاه می‌کرد، چشمش به «سینه‌ریز عقدش» افتاد؛ یادگاری شیرین از بهترین روز زندگی‌اش و تنها طلای باارزشی که داشت. ناگهان فکری در قلبش جرقه زد: «این را می‌بخشم! این تنها چیزی است که دارم و می‌تواند کمک بزرگی باشد.»

اما به محض اینکه این فکر در ذهنش جان گرفت، آن نجوای آشنا و موزیانه آغاز شدند. این دقیقاً همان «الشَّيْطَانُ يَعْذِكُمُ الْفَقْرَ» بود که به سراغش آمده بود: «زهرا، این یادگاری عقد توست! تنها دارایی باارزشت. می‌خواهی آن را از دست بدهی؟»، «تو خودت یک دختر کوچک داری. فردا که بزرگ شد، برای تهیه‌اش به همین پول نیاز پیدا می‌کنی. از آینده خبر داری؟»، «اوضاع اقتصادی را ببین! شاید فردا همسرت از کار

بیکار شد. آن وقت حسرت همین یک تکه طلا را خواهی خورد.» و از همه بدتر این نجوا بود: «این یک تکه طلا در برابر آن همه ویرانی چه ارزشی دارد؟ قطره‌ای در اقیانوس است. با این کار نه جنگ تمام می‌شود و نه کودکی زنده می‌ماند. فقط خودت را فقیر می‌کنی.»

این وسوسه‌ها آن قدر قوی بودند که زهرا برای لحظاتی تردید کرد. در جعبه را بست و سعی کرد فکرش را عوض کند. اما تصویر آن مادر فلسطینی که با ظرف خالی دنبال تکه‌ای نان و غذا می‌گشت تا فرزندش یک شب با شکم سیر بخوابد، از جلوی چشمش کنار نمی‌رفت. آن شب، زهرا خواب آرامی نداشت و در یک نبرد درونی سخت گرفتار شده بود.

فردای آن روز، وقتی دختر کوچکش را در آغوش گرفته بود و با آرامش برایش قصه می‌خواند، ناگهان به خودش آمد. یاد این دو وعده الهی افتاد و با خود گفت: «شیطان به من وعده فقر می‌دهد؛ ترس از آینده، ترس از نداری، ترس از بی‌اثربودن. اما خدای من چه وعده‌ای داده؟ **«وَاللَّهُ يَعْذَرُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا»**

با خودش فکر کرد: «این سینه‌ریز، فقط چند گرم طلاست که در جعبه خاک می‌خورد. اما اگر آن را ببخشم، تبدیل به دارو برای یک کودک زخمی می‌شود، تبدیل به یک وعده غذای گرم برای یک مادر گرسنه می‌شود. این یک ازدست دادن نیست، یک معامله با خداست.»

همان لحظه، آن آرامش عجیب به قلبش بازگشت. دیگر هیچ ترسی نداشت و شیطان را با تمام وعده‌های پوچش شکست داده بود. بلند شد، سینه‌ریز را برداشت و با قدم‌هایی محکم به سمت پایگاه جمع‌آوری کمک‌های مردمی رفت. وقتی آن را به مسئول پایگاه تحویل داد، نه تنها حس نکرد چیزی را از دست داده، بلکه باری سنگین از روی دوشش برداشته شد و قلبی به وسعت دریا پیدا کرد.

این داستان هزاران زن ایرانی است که در این پویش، با بخشیدن طلا و دارایی خود، به شیطان و وعده‌هایش «نه» گفتند و با آرامش زندگی کردند. در تاریخ ثبت خواهد شد که زنان ایرانی، در چنین شرایط اقتصادی و با همه مشکلات، چنین حادثه عظیمی را رقم زدند.

چقدر خوب می‌شود اگر من و شما، مادران فداکار این جلسه، بخشی از درآمد ماهانه زندگی خود را برای کمک به نیازمندان محله و شهر خود و یا مردم مظلوم غزه و لبنان اختصاص دهیم و برکات عجیب آن را در زندگی خود ببینیم.

البته یادمان باشد که وقتی قصد کمک به دیگران کردیم، به شیطان فرصت وسوسه ندهیم. امام باقر؟ ع؟ می‌فرمایند: **«مَنْ بَشَى مِنَ الْخَيْرِ فَلْيَعْجَلْهُ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِيهِ تَأْخِيرٌ، فَإِنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةٌ؛** هرکس تصمیم کار خیری را گرفت، باید زود آن را انجام دهد، چون هر کاری که به تأخیر بیفتد، شیطان در آن راهی برای دخالت پیدا می‌کند».<sup>۴۳</sup> این نظره شیطان، به معنای فرصتی برای اوست تا با ایجاد شک و تردید، ترس و

ناامیدی، یا مشغول کردن فرد به امور دیگر، مانع از تحقق آن خیر شود. این تأخیر می‌تواند چند دقیقه، چند ساعت، یا حتی بیشتر باشد، اما هر لحظه تأخیر، دیوار حفاظتی ارادهٔ مؤمن را ضعیف‌تر می‌کند.

### وعده‌های شیطان بزرگ

در روزهای جنگ تحمیلی اسرائیل که چند ماه پیش بر علیه مردم آزادی‌خواه ایران اتفاق افتاد، وقتی که صدای تهدید و تحریم در گوش‌ها می‌پیچید، شیطان با همان دو حربهٔ همیشگی خود به سراغمان آمد و در گوش هریک از ما زمزمه می‌کرد: «دارایی‌تان را برای خودتان نگه دارید. این روزها آینده‌ای نامعلوم دارد. اگر اموالتان را در این راه خرج کنید، فقیر خواهید شد. تا چند روز دیگر همه چیز کم و نایاب خواهد شد. مایحتاج خانه‌تان را از الان بخرید و در خانه ذخیره کنید. مبادا به دیگران پناه دهید. تنها به فکر خود باشید و لوازم ضروری را تا چند ماه آینده یکجا تهیه کنید». این ترس از فقر و آینده، همان سلاح شیطان برای از کار انداختن محاسبات درست ماست و راه‌حل‌های غلط و خودخواهانه را پیش پایمان می‌گذاشت.

در روزهای سختی که ظالمانه بر مردم ما گذشت و دشمنان تصور می‌کردند که کشور به هرج و مرج و اغتشاش کشیده خواهد شد، شما به جهان آموختید که عزت واقعی در بخشش و ایثار است، نه در طمع و خودخواهی.

اما این شیاطین بزرگ غربی (آمریکا و اسرائیل) ما را رها نمی‌کنند. آن‌ها همه تلاش خود را می‌کنند تا دستگاه محاسباتی ملت ما را از کار بیندازند؛ همان‌گونه که در بیانات رهبر معظم انقلاب؟ حفظ؟ آمده است:

تأثیر شیطان در دستگاه محاسبهٔ ما، از راه تهدید و تطمیع است؛ از یک طرف ما را می‌ترساند: «**إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَائَهُ**».<sup>۴۴</sup> یکی از کارهای شیطان ترساندن است: «**الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ**؛ شما را از فقر می‌ترساند»؛<sup>۴۵</sup> از طرف دیگر تطمیع است. از سوی دیگر، شیطان وعده می‌دهد، وعده‌های فریبنده: «**يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ**»؛<sup>۴۶</sup> وعده می‌دهد، آرزوها را در دل‌ها بیدار می‌کند، زنده می‌کند، یک آیندهٔ رنگی، دروغین و خیالی مثل سراب در مقابل چشم مؤمنین به خود می‌گذارد. «**وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا**»؛<sup>۴۷</sup> اما فریب است. از یک طرف تهدید، از یک طرف تطمیع؛ مثل رفتاری که امروز آمریکا دارد و قدرت‌های استکباری همیشه دارند؛ از یک طرف تهدید می‌کنند، از یک طرف تطمیع می‌کنند. تطمیع، فقط تطمیع شخصی نیست؛ تطمیع‌های کلی: «چنین می‌کنیم، چنان می‌کنیم»؛ بعد هم نمی‌کنند، دروغ می‌گویند؛ کار شیطان این است. همهٔ این کارهایی که شیطان انجام می‌دهد، برای این است که دستگاه محاسباتی انسان مؤمن را از کار بیندازد تا محاسبهٔ غلط انجام بدهد. وقتی دستگاه محاسباتی از کار افتاد، کار خراب می‌شود. محاسبهٔ غلط، یکی از بزرگ‌ترین خطرهای است؛ گاهی حیات انسان را تهدید می‌کند؛ گاهی سرنوشت

۴۴. آل عمران، ۱۷۵.

۴۵. بقره، ۲۶۸.

۴۶. نساء، ۱۲۰.

۴۷. همان.

انسان را تهدید می‌کند؛ چون توان انسان، نیروی انسان، توانایی‌های انسان، تحت سرپنجه اراده او است و اراده انسان تحت تأثیر دستگاه محاسباتی او است. اگر دستگاه محاسباتی بد کار کرد، اراده انسان تصمیمی می‌گیرد و در جهتی می‌رود که خطا است. آن وقت نیروهای انسان، همه توانایی‌های انسان در این جهت خطا به کار می‌افتد. این آن چیزی است که باید مراقب آن باشید!<sup>۴۸</sup>

تحریم‌ها، نماد بارز وعده فقر هستند. هدف اصلی آمریکا، این شیطان بزرگ، ایجاد ترس و ناامیدی در میان مردم و به‌ویژه زنان است. با این ابزار، آمریکا تلاش می‌کند جامعه را تحت فشار اقتصادی قرار دهد و القا کند: «اگر در برابر خواسته‌های ما تسلیم نشوید، اقتصاد شما نابود خواهد شد و زندگی‌تان از هم خواهد پاشید، به پیشرفت و تکنولوژی دست نخواهید یافت، از امکانات جهانی محروم خواهید شد، آینده فرزندان‌تان به خطر خواهد افتاد و هرگز به جایی نخواهید رسید». این تهدیدها (فقر اقتصادی، رفاهی و اجتماعی، فقر آینده) دقیقاً همانند وعده شیطان، با هدف مختل کردن دستگاه محاسباتی جامعه صورت می‌گیرد تا مردم را به سمت ناامیدی و ترس سوق دهد.

در کنار این تهدیدها، آمریکا از حربه تطمیع نیز استفاده می‌کند. این تطمیع در قالب وعده‌های فریبنده و ظاهراً جذاب، در معنای وسیع کلمه هستند؛ وعده‌هایی مبنی بر همکاری، رفع تحریم‌ها و بازشدن مسیر پیشرفت: «اگر از آرمان‌های خود کوتاه بیایید، درهای پیشرفت را به روی شما باز می‌کنیم و رفاه را به کشورتان بازمی‌گردانیم.» و «اگر از ارزش‌های خود دست بکشید، آزادی‌های بیشتری به دست می‌آورید». این وعده‌ها، در واقع دعوتی است به خیانت به ارزش‌های انقلابی و آرمانی برای به‌دست آوردن آسایش و رفاه طبقاتی که برای بخش محدودی از جامعه ما فراهم شود و اکثر مردم را در بدبختی و گرفتاری نگه دارد. همان آسایش و رفاه طبقاتی که امروز در آمریکا شاهد آن هستیم. این تطمیع، همانند امر به فحشاء، انسان را وسوسه می‌کند که برای فرار از فقر و سختی، از اصول خود دست بکشد.

حالا نوبت شما بانوان گرامی است که همواره نقش بی‌بدیلی در رهبری عواطف اجتماعی و اراده مردم ایران داشته‌اید! این شما باید مراقب خانواده و جامعه خود باشید تا شیطان نتواند دستگاه محاسباتی مردمان را مختل کند. هر بار که این وعده‌های توخالی آمریکا را در رسانه‌ها شنیدید، کافی است که یک پرسش ساده را از خود و اطرافیان‌تان بپرسید: «آمریکا که خود را دل‌سوز مردم ایران نشان می‌دهد و از آبادانی کشور ما سخن می‌گوید، چرا داروهای موردنیاز بیماران پروانه‌ای را تحریم کرده است؟ این کودکان مظلوم چه گناهی مرتکب شده‌اند؟!» و همچنین بپرسید: «رژیم اسرائیل که خود را فرشته نجات و حامی ملت ایران معرفی می‌کند، چرا در جنگ ۱۲ روزه، زنان و کودکان بی‌گناه را با بمباران مستقیم و با پشتیبانی سگ زرد (آمریکا) به شهادت رساند؟».

توجه و پاسخ به این پرسش‌های روشن، مانع می‌شود که در دام وعده‌های فریبنده و دروغین این شیاطین بزرگ غربی گرفتار شویم.

## جزء چهارم: جاده دوطرفه توکل

قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۷۳)

### جاده دوطرفه توکل

خواهران من! مادران عزیز! خداوند در وجود زن و به‌ویژه در قلب مادر، گنجینه‌ای از عاطفه و عشق قرار داده است. قوی‌ترین غریزه یک مادر، محافظت از فرزندش است؛ ما حاضریم خود را سپر بلا کنیم تا خاری به پای فرزندمان نرود.

حال تصور کنید در شرایطی هستید که نه خاری کوچک، بلکه شمشیر جلادان، هر لحظه در کمین نوزادتان است. فرعون، نماد کفر و ظلم، دستور قتل‌عام نوزادان پسر بنی‌اسرائیل را صادر کرده است. در این اوج خفقان و ترس، مادری، نوزادی زیبا و معصوم در آغوش دارد. ترس او، ترس فرضی من و شما در این جلسه نیست؛ ترسی واقعی و لحظه‌ای است. وقتی ترس مادر موسی؟ ع؟ به اوج می‌رسد، او به‌دنبال پناهگاه می‌گردد؛ امن‌ترین نقطه برای پنهان کردن جگرگوشه‌اش. اما درست در همین نقطه، در اوج اضطراب و بحران، وحی الهی دستوری صادر می‌کند که با تمام محاسبات عقلانی و عاطفی یک مادر در تضاد است.

خداوند می‌فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَ لَا تَحْزَنِي إِنَّا رَآئُوهُ إِلَيْكَ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ»؛ و ما به مادر موسی؟ ع؟ الهام کردیم: "او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی، او را در نیل بینداز و نترس و اندوهگین مباش که ما او را به تو بازمی‌گردانیم و او را از رسولان قرار می‌دهیم"». ۴۹

خواهران من! دقت کنید! خداوند نفرمود او را در زیر زمین پنهان کن، نفرمود او را به فلان فامیل در شهری دور بسپار؛ فرمود: «فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ»؛ او را به دریا بینداز». از ترس شمشیر فرعون، به آغوش نیل خروشان پناه ببر! این یعنی سپردن خطر کوچک‌تر (احتمال پیداشدن توسط سربازان) به دامن خطری به مراتب بزرگ‌تر (غرق‌شدن قطعی در رود نیل).

مادر موسی، چو موسی را به نیل

درفکند، از گفته رب جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه

گفت: کای فرزند خرد بی‌گناه



اینجا، نقطه اوج ایمان است. این دقیقاً همان لحظه‌ای است که می‌گوییم: «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ؛ خدا برای ما کافی است و چه نیكو وکیل است».<sup>۵۰</sup> توکل این نیست که درب خانه را قفل کنیم و بگوییم: «خدا حفظش می‌کند». توکل حقیقی آنجاست که به‌دستور خدا، عزیزترین دارایی‌ات را به دست امواجی می‌سپاری که در ظاهر، نابودکننده‌اند، اما در باطن، مجرای اجرای فرمان الهی هستند:

ما گرفتیم آنچه را انداختی      دست حق را دیدی و نشناختی؟  
در تو، تنها عشق و مهر مادری ست      شیوه ما، عدل و بنده‌پروری ست

مادر موسی؟ ع؟ یک مادر بود، با تمام عواطف مادرانه. قرآن به زیبایی حال مادر موسی؟ ع؟ را توصیف می‌کند و می‌فرماید: «فَارْغَا»!<sup>۵۱</sup> قلبش خالی شد. این همان حالی است که ما زن‌ها و مادرها خوب می‌فهمیم؛ همان دلشوره شدید، همان اضطرابی که نفس را بند می‌آورد. او در آن حال نگفت: «خدایا، این چه دستوری است؟!»، نه، او عمل کرد؛ صندوق را ساخت، نوزادش را بوسید و او را به وکیل حقیقی سپرد؛ وکیل که مطمئن بود امانت او را حفظ می‌کند و سالم به او بازمی‌گرداند.

نیست بازی، کار حق، خود را مبارز      آنچه بردیم از تو، باز آریم باز  
سطح آب از گاهوارش خوشتر است      دایه‌اش سیلاب و موجش مادر است

خواهران عزیز! ما زنان، به‌واسطه اینکه همواره سرپناه خانواده هستیم، کوله‌پشتی سنگین از نگرانی‌ها را بر دوش می‌کشیم؛ نگرانی از موفقیت و آرامش همسر، نگرانی برای آینده فرزندان، نگرانی از اینکه تلاش‌هایمان به نتیجه نرسد. این نشخوارهای ذهنی، آرام آرام انرژی ما را تخلیه می‌کند. ما می‌توانیم این کوله‌پشتی را به امن‌ترین پناه عالم بسپاریم؛ یعنی به خودمان بگوییم: «من تلاشم را کردم، نتیجه‌اش با خداست». این جمله، فقط یک حرف تسکین‌دهنده نیست؛ یک وعده قطعی الهی است. امیرالمؤمنین علی؟ ع؟ در مورد نتیجه این اعتماد چنین می‌فرماید: «مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَيْهِ الْأَسْبَابُ وَ تَبَوَّأَ الْخَفْضَ وَ الْكَرَامَةَ؛ هر که بر خدا توکل کند، سختی‌ها در برابرش رام می‌گردند و اسباب (رسیدن به مقصود) برایش آسان می‌شود و جایگاه آرامش و کرامت را به دست می‌آورد».<sup>۵۲</sup> همان‌گونه که مادر موسی؟ ع؟ با تمام وجود باور داشت که همه چیز تحت قدرت لایزال الهی است.

رودها از خود نه طغیان می‌کنند      آنچه می‌گوییم ما، آن می‌کنند

۵۰. آل عمران، ۱۷۳.

۵۱. قصص، ۱۰.

۵۲. علی بن ابی نزال لبثی واسطی، عیون الحکم، ج ۱، ص ۴۲۶.

در زندگی‌هایمان، وقتی دچار اضطراب و ترس برای فرزندان، همسر و آینده‌مان می‌شویم، وقتی حس می‌کنیم قلبمان دارد فارغ و خالی می‌شود، یادمان باشد که ما وظیفه داریم خودمان را به نیل مشکلات بسپاریم (یعنی تلاش کنیم و نتیجه را به خدا واگذار کنیم)، خداوند هم در قبال آن، بر قلب ما «رَبِّطْ»<sup>۵۴</sup> و آرامش نازل می‌کند. توکل، یک جاده دوطرفه است. فکرش را بکنید! مشکلاتی که سرسخت به نظر می‌رسند، رام می‌شوند و گره‌هایی که فکر می‌کردیم باز نخواهند شد، یکی یکی گشوده می‌شوند.

خدا هرگز خُلف وعده نمی‌کند. رود نیل چه کرد؟ به جای آنکه صندوق کوچک را غرق کند، آن را به کجا رساند؟ به قلب کاخ فرعون! به دستان آسیه! خداوند کاری کرد که نوزاد سینه هیچ دایه‌ای را نگیرد تا اینکه خواهرش (که به دستور مادر در تعقیب صندوق بود) برسد و بگوید: «من زنی را می‌شناسم که می‌تواند این نوزاد را شیر بدهد».

تدبیر خدا را ببینید! مادری که از ترس جان فرزندش، او را مخفیانه شیر می‌داد، اکنون با عزت و احترام، به عنوان دایه رسمی، وارد کاخ فرعون می‌شود، فرزندش را در آغوش می‌گیرد و در امنیت کامل و با دریافت دستمزد، او را شیر می‌دهد. این یعنی «نِعْمَ الْوَكِيلُ». او بهترین وکیل است. وقتی کار را به او می‌سپاری، نه تنها امانت (موسی؟ ع؟) را حفظ می‌کند، بلکه آن را به بهترین شکل، با عزت و امنیت مضاعف بازمی‌گرداند.

### پناهگاه آرام‌بخش

امروز می‌خواهم درباره یک پناهگاه صحبت کنم؛ پناهگاهی که خداوند به ما زنان و مادران این جامعه هدیه داده است که همیشه در زندگی سرپناه همسر و فرزندانمان هستیم: «قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ خدا برای ما کافی است و چه نیکو وکیلی است». خداوند متعال، در سخت‌ترین لحظات زندگی برای ما بهترین پناهگاه است. جالب است بدانید این آیه مربوط به ماجرای بعد از جنگ اُحُد است؛ وقتی مسلمان‌ها مجروح، خسته، شهید داده و مصیبت‌زده از میدان جنگ بازگشتند، یک عده از منافقین بین مردم ترس و هراس انداختند که شما اینجا نشسته‌اید و دشمنان آنجا حاضرند: «إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ»؛ نزدیک مدینه اجتماع کرده‌اند و به‌زودی حمله می‌کنند. کارتان تمام است! پس «فَأَخَشَوْهُمْ»، بترسید و فرار کنید. مقاومت نکنید و خودتان را به هلاکت نیندازید. وقتی مسلمانان این خبر را شنیدند که دشمن با تمام تجمّعش آمده است، «فَزَادَهُمْ إِيمَانًا» ایمانشان بیشتر شد و گفتند: «وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ».

سپس پیامبر خدا؟ ص؟ فرمودند: «فقط آن کسانی که در این حادثه در اُحُد مجروح شدند، برای مقابله با دشمن آماده شوند». آن‌ها شبانه حرکت کردند و لشکر دشمن را شکست دادند. قرآن درباره بازگشت آن‌ها می‌فرماید: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لِّمَيِّمَسِهِمْ سَوَاءٌ؛ پس با نعمت و بخششی از سوی خدا بازگشتند،

۵۳. دیوان اشعار پروین اعتصامی، شعر لطف حق.

۵۴. اشاره به آیه ۱۰، سوره قصص.

درحالی‌که هیچ‌گزند و آسیبی به آنان نرسیده بود». <sup>۵۵</sup> این واقعه برای یک زمان خاص نیست. این سنت الهی در همه دوران‌ها جاری است.

«الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» <sup>۵۶</sup>

آیت الله جوادی آملی در بیانات خود ذیل همین آیه، به این نکته زیبا اشاره دارند که توکل موجب تقویت اراده‌هاست. بیایید این ذکر قدرتمند را به تسبیحات بعد از نماز یا ذکر هنگام خروج از خانه اضافه کنیم و با گفتن «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ» به خودمان یادآوری کنیم که در تمام چالش‌های روز، یک تکیه‌گاه مطلق و کافی داریم.

### از غزه تا قلب زندگی ما

به مادران غزه نگاه کنید؛ در میان ویرانه‌های جنگ، جایی که صدای بمب بخشی از لالایی مادران شده است. مادری به نام «ام محمد» در پناهگاهی شلوغ، هربار که صدای انفجار می‌آمد و دختر کوچکش، فاطمه، از ترس می‌لرزید، او را در آغوش می‌گرفت و در گوشش زمزمه می‌کرد: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»؛ او این ذکر را به یک بازی آرامش‌بخش برای فرزندش تبدیل کرده بود. در لحظاتی که ترس به بالاترین حد خود می‌رسید و ناامیدی به ام محمد فشار می‌آورد، او به‌جای تسلیم‌شدن، از تنها سلاحش که ایمان بود استفاده می‌کرد.

این ذکر اکنون مانند یک ضرب‌المثل رایج در میان مردم غزه شده است؛ در تمام فیلم‌ها و کلیپ‌ها می‌توانید این ندا را بشنوید و نتیجه آن را همه دنیا دارند مشاهده می‌کنند. همان‌طور که ابی‌عبدالله؟ ع؟ در سخت‌ترین شرایط زندگی، ذکر زبان شریفش این بود: «اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ؛ بارالها! تو تکیه‌گاه من در هر اندوه هستی و امیدم در هر سختی می‌باشی». <sup>۵۷</sup>

این ذکر، آرامشی درونی به آن‌ها بخشید. ام‌محمد به‌جای آنکه در گوشه‌ای بنشیند و گریه کند، با همین آرامش، به‌دنبال آب برای فرزندانش می‌رفت، با دیگر مادران صحبت می‌کرد و آن‌ها را دل‌داری می‌داد. او فهمیده بود که قوی‌ترین سلاحش، ایمان اوست. او با این سلاح، نه‌تنها ترس را در دل خانواده‌اش می‌گشت، بلکه به دیگر مادران پناهگاه نیز قوت‌قلب می‌داد و از دل سختی، رهبری و امید می‌آفرید.

زنان غزه، درحالی‌که با دستان خالی، خانه و خانواده را مدیریت می‌کردند، اجازه ندادند بمباران روانی دشمن، ذره‌ای از اراده‌شان بکاهد. آن‌ها سرزنش دشمن و دوستان نادان را به افتخارِ مادری و همسری یک رزمنده شهید در راه مقاومت و ایستادگی ترجمه کردند. به‌جای اینکه تحت‌تأثیر ترس و بی‌ارزش‌سازی قرار بگیرند، این فشارها را به عاملی برای تقویت باور به ارزش وجودی و توانایی‌های خود تبدیل کردند. این همان مفهوم

۵۵، آل‌عمران، ۱۷۴.

۵۶. آل‌عمران، ۱۷۳.

۵۷. محمدبن‌یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۴۶.

«فَرَّادَهُمْ إِيْمَانًا» است؛ باور به اینکه تلاش‌هایشان نزد خداوند ارزشمند است، به آن‌ها قدرتی درونی می‌بخشد. همان حالتی که در داستان ابراهیم نبی؟ ع؟ میان زمین و آسمان رخ داد.

### آرامش ابراهیم؟ ع؟ در آتش

وقتی می‌خواستند حضرت ابراهیم؟ ع؟ را با منجنیق در کوهی از آتش پرتاب کنند، نمرود فرمان داده بود: «بزرگ‌ترین آتش تاریخ را بسازید!» مردم از همه‌سو هیزم می‌آوردند. روزها و شب‌ها گذشت تا توده‌ای از هیزم‌ها چون کوه پدید آمد و شعله‌هایش چنان اوج گرفت که پرندگان از ترس حرارت، از آسمان دور می‌زدند. گرمای آتش از فرسوها صورت‌ها را می‌سوزاند و کسی جرئت نزدیک شدن نداشت.

در لحظه‌ای که حضرت ابراهیم؟ ع؟ را بر چوب‌های منجنیق گذاشتند، جبرئیل مقابلش ظاهر شد و از او پرسید: «آیا حاجتی داری؟» حضرت ابراهیم؟ ع؟ با آرامشی عجیب پاسخ داد: «به تو نیازی ندارم؛ **حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ**»؛ یعنی همین که خدای مهربان می‌بیند، بس است. منجنیق رها شد، اما نه فریادی از دهانش برآمد و نه ترسی در چهره‌اش دیده شد. همان دم، فرمان آسمانی فرود آمد: «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت باش.»<sup>۵۸</sup> و خداوند آتش را بر او گلستان کرد. شعله‌ها یخ بستند، نسیمی خنک وزید و زمینی که باید خاکسترش را می‌بلعید، به باغی سبز و آرام بدل شد. دشمنان مات و مبهوت تنها یک چیز می‌دیدند؛ مردی که قرار بود نابود شود، سالم و آسوده در آغوش امنیت الهی نشست است.<sup>۵۹</sup>

اگر در سخت‌ترین شرایط زندگی، خود را به خدا سپردی، شبیه ابراهیم نبی؟ ع؟ خواهی شد و خدا نیز همان‌گونه که با او رفتار کرد، با تو نیز عمل خواهد کرد. امام سجاد؟ ع؟ فرمود: «**مَرَضْتُ مَرَضاً شَدِيداً؛** یک‌بار که خیلی سخت مریض شدم». پدرم به من فرمود: «**مَا تَشْنَهُی؛** چه میل داری؟»، گفتم: «**أَشْنَهُی أَنْ أَكُونَ مِمَّنْ لَا أَفْتَرُخُ عَلَى اللَّهِ رَبِّيَ مَا يُدْبِرُهُ لِي؛** مایلم آنچه خدا برایم خواسته برخلاف آن درخواستی نداشته باشم». فرمود: «**أَحْسَنْتَ، ضَاهَيْتَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ؛** آفرین! شبیه ابراهیم خلیل که درود خدا بر او، شده‌ای. چنان‌چه جبرئیل؟ ع؟ از او پرسید آیا حاجتی داری، گفت: «**لَا أَفْتَرُخُ عَلَى رَبِّي بَلْ حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ؛** در مقابل خدا اظهارنظری ندارم، او کافی است و خوب نگهدارنده‌ی من است.»<sup>۶۰</sup>

با توکل بر خدا عالم گلستان می‌شود      خرم و سرسبز هم هر باغ و بوستان می‌شود

آیت‌الله حائری می‌فرمودند: «اگر بچه‌ای در بازار شلوغ، دست پدر تنومندش را محکم گرفته باشد، هر چقدر صدای دعوا و زدوخورد بیاید، او نمی‌ترسد؛ چون می‌داند پدرش اینجاست». این همان احساس امنیت است که از بودن کسی با قدرت بی‌کران حاصل می‌شود.

۵۸. انبیاء، ۶۹.

۵۹. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج ۱، صص ۱۲۴ تا ۱۲۶.

۶۰. محمد باقرین محمدتقی مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۶۷.

خواهران من! در زندگی روزمره چقدر دستانمان را در دست این پدر تنومند محکم کرده‌ایم؟ وقتی نگران فرزندانمان می‌شویم، وقتی با مشکلی در خانه یا محل کار مواجه می‌شویم، آیا یادمان می‌ماند که تکیه‌گاه ما کیست؟

### نقش ما در مقابل فرعون امروز

خواهران من! شاید امروز شمشیر جلادان فرعون بالای سر نوزادان ما نباشد، اما آیا واقعاً در امانیم؟ آیا ترس‌های ما کمتر از ترس مادر موسی؟ ع؟ است؟

فرعون امروز، فرهنگ منحطی است که می‌خواهد هویت و ایمان را از فرزندانمان بگیرد؛ فضای مجازی و سیلی از شبها و شهواتی که بی‌وقفه در گوشی فرزندانمان و شما کمین کرده است و حتی دوستانی که بر او تأثیر می‌گذارند. ترس مادر موسی؟ ع؟، ترس از مرگ جسم فرزندانمان بود؛ اما ترس امروز من و شما، ترس از مرگ روح، ایمان، حیا و هویت فرزندانمان است.

خواهران عزیز! بزرگ‌ترین چالش ما مادران در این دوران، همین است. ما فرزندانمان را با عشق بزرگ می‌کنیم، به او شیر ایمان می‌دهیم، اما لحظه‌ای می‌رسد که باید او را به نیل جامعه بسپاریم؛ باید به مدرسه برود، دانشگاه برود و وارد دنیای مجازی شود. در این لحظات، قلب ما «فَارَغًا» می‌شود؛ خالی خالی. همان دل‌شوره‌ای که وقتی گوشی دستش می‌گیرد، تمام وجود ما را می‌لرزاند؛ همان اضطرابی که وقتی پایش را از خانه بیرون می‌گذارد، نفس ما را بند می‌آورد؛ ما می‌ترسیم این نیل آلوده زمانه، فرزند ما را غرق کند.

اینجا، نقطه تلاقی ما با مادر موسی؟ ع؟ است. ما چه می‌کنیم؟ آیا از ترس، فرزندانمان را در خانه حبس می‌کنیم؟ آیا آن‌قدر او را کنترل می‌کنیم که اعتماد به نفسش را از بین ببریم؟ خیر! فرمان خدا به مادر موسی؟ ع؟، درس امروز ماست.

مادر موسی؟ ع؟، فرزندش را بی‌پناه به آب نینداخت. او بهترین صندوق را برایش ساخت؛ محکم، امن و با تمام وجودش. امروز ما وظیفه داریم با تمام وجود، یک صندوق محکم از ایمان، عزت نفس، اخلاق و آگاهی برای فرزندانمان بسازیم. تربیت، سهم ماست.

اولین و حیاتی‌ترین نیاز روان‌شناختی کودک، «دل‌بستگی ایمن» است. همان‌طور که شیر، جسم او را می‌سازد، آغوش، تماس چشمی، پاسخ‌گویی به گریه و ابراز محبت مادر، روان او را می‌سازد. مادری که با تمام وجود به فرزندش محبت می‌کند و نیازهای عاطفی او را برآورده می‌کند، فرزندش را می‌سازد که وقتی در جامعه رها می‌شود، ازهم نمی‌پاشد؛ چون یک پایگاه امن، یک دل‌بستگی ایمن در قلبش دارد و می‌داند که آغوش مادر همیشه برای او هست.

این نوع رفتار، در سیره عملی پیامبر؟ ص؟ نیز مشاهده می‌شود. در کنز العمال که از منابع سیره معصومین؟ ع‌هم؟ می‌باشد، نقل شده است: «سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ؟ ص؟ بُكَاءَ صَبِيٍّ وَ هُوَ فِي الصَّلَاةِ، فَخَفَّفَ الصَّلَاةَ؟ رسول خدا؟ ص؟ در حین نماز (جماعت) صدای گریه کودکی را شنیدند و نماز را سبک (کوتاه) کردند». وقتی از ایشان پرسیدند: «يَا رَسُولَ اللَّهِ، لِمَ خَفَّفْتَ؟» ای رسول خدا! چرا نماز را کوتاه کردید؟»

فرمودند: «سَمِعْتُ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَخَشِيتُ أَنْ تُفْتَنَ أُمُّهُ؛ صدای گریه کودک را شنیدم و ترسیدم که مادرش مضطرب و نگران شود».<sup>۶۱</sup>

این روایت، اوج توجه و پاسخ‌گویی به نیاز کودکان است. پیامبر؟ ص؟ به‌عنوان رهبر جامعه و در مهم‌ترین عبادت (نماز)، به نیاز عاطفی یک کودک (گریه) و اضطراب مادر (نیاز به پاسخ‌گویی) واکنش نشان می‌دهند و عبادت خود را تغییر می‌دهند. این دقیقاً به این معناست که نیاز عاطفی کودک باید فوراً برآورده شود. کودکی که از محبت، سیر شده باشد، در آینده گدای محبت دیگران نخواهد شد.

فرزندان ما، خود را در چشم ما می‌بینند. مادر، آینهٔ اول کودک است. اگر این آینه، تصویری از دوست‌داشتنی بودن، کافی بودن و باارزش بودن را به کودک منعکس کند، عزت نفس در او شکل می‌گیرد. وقتی ما فرزندانمان را نه به‌خاطر نمرات خوب یا رفتار مؤدبانه، بلکه صرفاً به‌خاطر خودش دوست داشته باشیم، این، سنگ بنای عزت نفس در وجود اوست. وقتی به او اجازهٔ انتخاب‌ها (چه لباسی بپوشد) یا مسئولیت‌های کوچک (جمع کردن اسباب‌بازی) می‌دهیم و وقتی به او اعتماد می‌کنیم و کاری را به او می‌سپاریم، پیام ما این است: «من به تو و توانایی‌هایت اعتماد دارم. تو می‌توانی!» فرزندی که در خانه حس توانستن را تجربه کند، در جامعه دچار حس ناتوانی نخواهد شد.

آلبرت بندورا، یکی از برجسته‌ترین روان‌شناسان قرن بیستم، ثابت کرد که کودکان بیش از آنکه از حرف‌های ما یاد بگیرند، از رفتار ما الگوبرداری می‌کنند. اخلاق، آموزش‌دادنی نیست؛ تقلیدکردنی است. ما نمی‌توانیم به فرزندانمان بگوییم «دروغ نگو»، درحالی‌که خودمان پای تلفن دروغ می‌گوییم. ما نمی‌توانیم از او بخواهیم «مهربان» باشد (تجلی محبت اهل‌بیت؟ عهم؟)، درحالی‌که رفتار ما با همسر یا همسایه‌مان پر از خشم است. اگر می‌خواهیم فرزندانمان محبت اهل‌بیت؟ عهم؟ را بنوشد، باید ببیند که ما در خانه، اخلاق حسینی، صبر زینبی و سخاوت علوی را زندگی می‌کنیم. او باید صداقت و گذشت را در رفتار ما ببیند.

نمونه‌ای واقعی از این تربیت الگویی، زندگی «شهید منصور خادم صادق» است. این شهید گران‌قدر و دوست‌داشتنی، به‌گواه نویسندهٔ کتابش، اولین استادش مادرش بود. مادر منصور با رفتار و عملش، فرزندان را تربیت می‌کرد و منصور خیلی زود به همان رفتارها پایبند شد. خواهر شهید می‌گوید: «ما همسایه‌ای داشتیم که با چند بچهٔ قدونیم‌قد وضع مالی خوبی نداشتند. ظهرها، وقتی مادر می‌خواست سفره بپندازد، هنوز غذا را نکشیده، من یا منصور یا برادر دیگرم یحیی را صدا می‌زد و یک دیس غذای گرم می‌کشید و می‌گفت: «این ظرف غذا را به فلان خانواده بده». این رفتار عملی مادر در بی‌تفاوت نبودن نسبت به حال همسایگان، خیلی زود در فرزند شهیدش منصور هم نهادینه شد.

پدر شهید نقل می‌کند: «خانهٔ ما از آن خانه‌های قدیمی بود که چند اتاق، اطراف یک حیاط بزرگ چیده شده بود و در هر اتاق، یک خانواده زندگی می‌کرد. یک شب که به خانه برمی‌گشتم، در راه گیلان نوبر خریدم. منصور آن زمان ۸ ساله بود. وقتی گیلان‌ها را دید، پرسید: «بابا! همسایه‌ها هم این گیلان‌ها را



دیدند؟» گفتم: «بله!» پرسید: «از این گیل‌ها به آن‌ها هم دادید؟» گفتم: «نه بابا! شما بخورید، آن‌ها خودشان می‌خرند». اما منصور سریع رفت چند نعلبکی آورد، مقداری گیل‌ها در هرکدام گذاشت و بین تمام اتاق‌های حیاط پخش کرد. سپس نعلبکی آخر را برداشت و با خیال راحت گفت: «حالا من هم می‌توانم بخورم». <sup>۶۲</sup> این نتیجه تربیت عملی بچه‌ها توسط یک مادر است.

### صندوقچه آرامش

در تربیت اصیل دینی، هدف ما دادن اطلاعات به کودک نیست، بلکه یاددادن تفکر است؛ هدف دادن ماهی نیست، یاددادن ماهی‌گیری است.

مادران عزیز! ما نمی‌توانیم تا ابد فرزندانمان را از خطرات (مثل فضای مجازی) دور نگه داریم، اما می‌توانیم به آن‌ها شناکردن یاد بدهیم. آگاهی و تفکر نقاد یعنی ما به‌جای کنترل فرزند، به او تحلیل و بررسی یاد بدهیم؛ به‌جای اینکه فقط بگوییم «این کار بد است»، پرسیم: «به نظرت چرا این کار اشتباه است؟» و «اگر این کار را انجام بدهی، چه نتیجه‌ای خواهد داشت؟» وقتی با فرزندان این‌گونه سخن می‌گوییم، به او قدرت تحلیل می‌دهیم، آگاهی و یک فیلتر درونی می‌دهیم. این فیلتر، او را از غرق‌شدن در اطلاعات مسموم و انتخاب‌های نادرست محافظت می‌کند.

روانشناسان می‌گویند قوی‌ترین نیروی انسان، «جستجوی معنا» است. کودکانی که در زندگی معنا و هدف پیدا می‌کنند، در برابر بحران‌ها و پوچی‌ها مقاوم‌ترند. فرزندی که برای زندگی‌اش معنا و جهت داشته باشد، در برابر پوچی‌ها و بحران‌ها نمی‌شکند. وقتی به فرزندان یاد می‌دهیم که او یک خالق حکیم دارد که او را بیهوده نیافریده و یک وکیل قدرتمند «نعم الوکیل» دارد که می‌تواند در سختی‌ها به او تکیه کند، او یاد می‌دهد اگر جایی گیر افتاد یا ترسید، همیشه کسی هست که قوی‌ترین نیروهاست.

امام صادق (ع)؟ در روایتی زیبا، ترس را مستقیماً با پناه‌بردن به وکیل درمان می‌کند و نتیجه روان‌شناختی آن را آسیب‌نندیدن بیان می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِمَنْ فَرَعَ مِنْ أَرْبَعِ كَيْفَ لَا يَفْرَغُ إِلَى أَرْبَعٍ؛ عَجِبْتُ لِمَنْ خَافَ كَيْفَ لَا يَفْرَغُ إِلَى قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ: (حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ)؟ فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ بِعَقِبِهَا: (فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ)؛ در شگفتم از کسی که از چهار چیز می‌ترسد، چگونه به چهار چیز پناه نمی‌برد! در شگفتم از کسی که می‌ترسد، چگونه به این سخن خداوند پناه نمی‌برد: "خدا ما را بس است و او بهترین وکیل است"؛ چرا که من شنیدم خداوند بلافاصله پس از آن فرمود: "پس با نعمت و فضلی از جانب خدا بازگشتند، درحالی که هیچ بدی به آنان نرسیده بود"». <sup>۶۳</sup>

پیام این روایت برای ما و فرزندانمان بسیار روشن است: ایمانی که بر پایه شناخت و محبت باشد (نه فقط ترس)، قوی‌ترین سپر روانی در برابر اضطراب و پوچی‌های دنیای مدرن است.

۶۲. مجید ایزدی، *آرزوی فرمانده*؛ روایت‌هایی از سردار شهید حاج منصور خادم صادق.

۶۳. محمدبن علی صدوق، *من لایحضره الفقیه*، ج ۴، ص ۳۹۲، ح ۵۸۳۵.



توکل بر خدایت کن، کفایت می کند حتماً اگر خالص شوی با او، صدایت می کند حتماً

خواهران من! وقتی تمام تلاشمان را کردیم، لحظه ای می رسد که دیگر کنترل از دستان خارج است و فرزند ما از محدوده بازوانمان بیرون می رود. اینجاست که به اوج ایمان می رسیم و می گوئیم: «**قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ**»؛ خدایا! من سهم خودم را انجام دادم، صندوقم را ساختم، حالا تو وکیل من باش. تو او را حفظ کن!

توکل به این معنا نیست که درب خانه را باز بگذاریم و بگوئیم خدا حفظش می کند. توکل یعنی بعد از بهترین تربیت، قلبمان را به خدا بسپاریم و به او اعتماد کنیم. وقتی این اعتماد و تکیه بر خدا در دل ما شکل گرفت (یعنی همان توکل) آن گاه خداوند پاداشی ویژه به ما می دهد؛ پاداشی که در قرآن کریم به آن اشاره شده است: «**هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ**؛ اوست که آرامش (سکینه) را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند».<sup>۶۴</sup>

این همان باوری بود که در وجود حضرت موسی؟ ع؟ به واسطه تربیت مادرش شعله ور شد. هنگامی که فرعونیان در پی او و اصحابش بودند، در لحظه ای بحرانی و حساس، قوم موسی؟ ع؟ در محاصره ای شدید قرار گرفتند. از یک سو رود بزرگ نیل و از سوی دیگر لشکر عظیم فرعون، آن چنان نزدیک به هم رسیدند که قرآن کریم بیان می کند جمعیت ها یکدیگر را می دیدند. این محاصره، که نشان از خطر حتمی و جان گاه داشت، به قدری وحشتناک بود که اصحاب موسی؟ ع؟ یقین داشتند اگر فرعونیان به آنان دست یابند، آن ها را تکه تکه خواهند کرد. در همین حال، یارانش فریاد زدند: «**إِنَّا لَمُدْرَكُونَ**»<sup>۶۵</sup> ما گیر افتادیم! اما او با اطمینان فرمود: «**كَلَّا! إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ**؛ هرگز! پروردگارم با من است و مرا هدایت خواهد کرد».<sup>۶۶</sup> در این لحظات دشوار و بحرانی، حضرت موسی؟ ع؟ به واسطه همان تربیت توحیدی مادرش، هیچ گاه اعتماد خود به خداوند را از دست نداد و با اطمینان به معیت الهی، به پیش رفت.

مقام معظم رهبری؟ مد؟ بارها به همین آیات استشهاد می کنند و می فرمایند: «اگر بفرض ما در بن بست شبیه بن بست بنی اسرائیل قرار بگیریم که یک طرف ما دریای نیل و یک طرف ما فرعونیان هست و هیچ راه فراری نباشد، ما باز هم با اتکا به قدرت الهی به تقلید از حضرت موسی؟ ع؟ می گوئیم: «**كَلَّا! إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ**»».<sup>۶۷</sup>

۶۴. فتح، ۴.

۶۵. شعراء، ۶۱.

۶۶. شعراء، ۶۲.

۶۷. بیانات رهبر معظم انقلاب در دیدار بسیجیان، ۳ آذر ۱۳۹۵.

این جمله، نمادی از توکل و اعتماد به قدرت الهی است که نه تنها راه حلی معجزه آسا برای بنی اسرائیل فراهم کرد، بلکه درس‌هایی عمیق برای همه انسان‌ها در مواجهه با بحران‌ها به همراه دارد.

اما این ایمان، فقط مخصوص پیامبران نیست. اجازه دهید شما را به دل داستانی واقعی در کتاب «دا» ببرم؛ به خانه‌ای نیمه‌ویران در خرمشهر، جایی که مادری به نام «ننه علی» در اوج بمباران و وحشت، پناه گرفته است. پسر پانزده ساله‌اش، علی، اصرار دارد که به مدافعان شهر بپیوندد. تصور کنید! مادری که تمام وجودش از ترس و نگرانی برای فرزندش می‌لرزد. دشمنی که فقط شهر را بمباران نمی‌کرد، بلکه با شایعاتی که از هر سو به گوش می‌رسید، یک جنگ روانی راه انداخته بود: «خرمشهر سقوط کرد»، «دیگر امیدی نیست»، «همه باید تسلیم شوند». این شایعات، همان چیزی بود که قرآن از آن به عنوان «فَاخْشَوْهُمْ» یاد می‌کند؛ تلاش دشمن برای فلج کردن اراده‌ها. دشمن با این ترس می‌خواست اراده مردم را سست کند.

در آن لحظه که هر انسانی حق دارد تسلیم ترس شود، ننه علی نگاهش را به آسمان دوخت و با تمام وجود زمزمه کرد «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ». این جمله، یک انتخاب از جنس توکل فعال بود. این ذکر، تردید را به یقین تبدیل کرد و آن مادر را از یک قربانی منفعل، به جایگاه یک مبارز فعال رساند. او نه تنها به پسرش اجازه رفتن داد، بلکه خودش به کمک مجروحان شتافت. او نشان داد که زن ایرانی، در سخت‌ترین طوفان‌ها، ریشه در خاک غیرت و ایمان دارد.

وقتی ما در مواجهه با سختی‌ها و چالش‌های زندگی، چه در محیط خانه و تربیت فرزندان و چه در عرصه‌های اجتماعی، از عمق جان می‌گوییم: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ»، باید به حقیقت این تکیه‌گاه محکم آگاه باشیم. برخی به اشتباه، دچار توکل منفعل می‌شوند؛ یعنی دست‌روی دست می‌گذارند، تلاش و تدبیر را رها می‌کنند و صرفاً منتظر می‌مانند تا خدا همه چیز را درست کند. اما این سستی و تنبلی است، نه توکل.

در مقابل، قرآن و سیره اهل بیت؟ عهم؟ به ما توکل فعال را می‌آموزند. حقیقت توکل فعال، دقیقاً همان چیزی است که مولانا در آن بیت معروف به زیبایی بیان می‌کند: «گفت پیغمبر به آواز بلند / با توکل زانوی اشتر ببند». معنای این کلام گهربار آن است که ما موظفیم ابتدا وظیفه خود را که بستن زانوی شتر (نماد اقدام، تلاش و استفاده از اسباب) است، به بهترین شکل انجام دهیم و سپس با قلبی آرام و مطمئن، نتیجه را به خدای بسپاریم که بهترین وکیل و نگهبان است.

این توکل به خدا در زنان و مادران ایران رمز موفقیت ما در زمان جنگ و پیروزی انقلاب اسلامی بود؛ چنان که رهبر معظم انقلاب؟ مد؟ فرمودند:

انقلاب اسلامی با کودتا به وجود نیامد، با حرکت نظامی به وجود نیامد؛ مثل بعضی از انقلاب‌ها که یک عده افسر نظامی رفتند یک حکومتی را برداشتند، حکومت دیگری به جایش گذاشتند. نه، این انقلاب به وسیله مردم به وجود آمد؛ با عزم مردم، با نیروی انقلاب مردم، با ایمان مردم به وجود آمد؛ با همین نیرو از خود دفاع کرد، با همین نیرو هم باقی ماند و ریشه دواند. این مردم بودند که نترسیدند؛ این مردم ایران عزیز بودند که ایستادگی کردند و مصداق این آیه شریفه شدند: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا

اللَّهُ وَ نِعَمَ الْوَكِيلِ».<sup>۶۸</sup> مدام تهدید شدیم، مدام گفتند حمله می‌کنیم، مدام گفتند تحریم می‌کنیم. مردم نه از تهدید نظامی ترسیدند، نه از تحریم ترسیدند، نه از تحریم فلج شدند؛ نترس، شجاع، سریلند، حرکت را ادامه دادند؛ از این پس هم باید همین باشد.<sup>۶۹</sup>

خواهران عزیز من! زنان ایرانی قهرمانان بی‌نام‌ونشان‌ی هستند که در دل جنگ و در اوج ازدست‌دادن‌ها و نگرانی‌ها، به‌جای نشستن و زانوی غم بغل گرفتن، به قدرتی لایزال تکیه کردند و تمام معادله‌های دشمنان را به‌هم زدند. معادله دشمن بر پایه محاسبات مادی و دنیوی استوار بود. در این معادله دشمن گمان می‌کرد با ضربه‌زدن به رگ حیاتی جامعه (یعنی مادران، قلب تپنده جامعه) آن‌ها را از کار می‌اندازد، دچار فروپاشی روانی می‌کند و زانوی غم بغل می‌گیرند و در نتیجه، کل جامعه از پشتوانه تهی می‌شود. دشمن حساب کرده بود که با گرفتن فرزند، مادران ما می‌شکنند و قد خم می‌کنند. اما مادر ایرانی، با تکیه بر «نِعَمَ الْوَكِيلِ»، کاری کرد که فرعون زمان شگفت‌زده شد.

این مادران، تفسیر عملی و زنده حدیث امام رضا؟ ع؟ بودند. وقتی از ایشان درباره مرز توکل سؤال شد، فرمودند: «أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛ [توکل] آن است که با (وجود) خدا، از هیچ‌کس نترسی».<sup>۷۰</sup> یعنی در مشکلات و سختی‌ها آن‌قدر به خدای خود مطمئن شدی که دیگر از هیچ‌چیز و هیچ‌کسی نترسی! این بالاترین مرز توکل است. این حدیث صرفاً یک توصیه اخلاقی فردی نیست، بلکه یک استراتژی قدرتمند در برابر جنگ روانی است. زنان ایرانی با توکل به خدا، نه از دشمن ترسیدند، نه از آینده فرزندان‌شان و نه حتی از سرزنش دیگران. این، معجزه توکل در میدان عمل بود.

مادران ایرانی، متغیر جدیدی را وارد این معادله کردند که در محاسبات دشمن وجود نداشت. مادری که باید می‌شکست، با تکیه بر «نِعَمَ الْوَكِيلِ»، به کوه مقاومت تبدیل شد. آن‌ها فرزندان‌شان را، عزیزترین دارایی‌شان را، به خون سپردند و می‌دانستند این وکیل، این امانت را به بهترین شکل تحویل خواهد گرفت. در سخت‌ترین شرایط با توکل بر خدا، نه تنها خودشان آرام گرفتند، بلکه سرزنش را به افتخار و سختی را به مقاومت تبدیل کردند. ما این قهرمانان را با چشم خودمان دیده‌ایم؛ در همین سرزمین، در همین کوچه و خیابان.

خواهران ارجمند! ما نیز وارثان همان ایمان هستیم. امروز هم منافقین داخلی و دشمنان خارجی با تمام قدرت رسانه‌ای خود به ما القا می‌کنند که کار شما تمام است، نمی‌توانید در مقابل این حجم از قدرت نظامی و اقتصادی غرب دوام بیاورید. اما ما زنان این جامعه هستیم که می‌توانیم به خانواده، فامیل، دوستان و آشنایان خود نشان دهیم و با صدای بلند بگوییم: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعَمَ الْوَكِيلِ»؛ همان‌گونه که در جنگ ۱۲ روزه با اسرائیل، به همه دنیا ثابت کردیم که هیچ قدرتی توان مقابله با ایمان، مقاومت و اراده ما را ندارد و نخواهد داشت.

۶۸. آل عمران، ۱۷۳.

۶۹. بیانات رهبر معظم انقلاب در مراسم بیست‌وهفتمین سالگرد رحلت امام خمینی؟ رح؟، ۱۴ خرداد ۱۳۹۵.

۷۰. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۵، ح ۵.

بسم الله الرحمن الرحيم

## جزء پنجم: بازی بی‌پایان

أَيُّتُّنُونَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً (سورة مبارکه نساء، آیه ۱۳۹)

### بازی بی‌پایان

سلام بر شما زنان راست‌قامت ایران، سلام بر قلب‌های پرمهرتان که با عشق به خانواده، جامعه را قوی‌تر می‌کنند. خرسندم که بار دیگر در این جمع نورانی کنار شما عزیزان هستم.

### عزت؛ یک دارایی گران‌بها

بسیاری از ما در زندگی خود ناخواسته وارد یک بازی بی‌پایان می‌شویم. این بازی، یک مسابقه نانوشته برای برنده شدن در نگاه دیگران است. ما در این بازی تلاش می‌کنیم تا با کسب معیارهایی که دیگران تعیین می‌کنند، ارزشمندی خودمان را اثبات کنیم؛ بازی خطرناکی که هرگز برنده‌ای ندارد.

این بازی بی‌پایان را در وضعیت تداوم زندگی زوج‌هایی که در یکی از تالارهای مجلل تهران ازدواج کرده‌اند، بهتر درک می‌کنیم. براساس یک گزارش رسمی، ۶۸ درصد کسانی که در یک تالار مجلل در شمال تهران ازدواج کرده بودند، ظرف کمتر از یک سال از هم طلاق گرفتند. از مجموع ۳۵۰ ازدواج صورت گرفته در این تالار مشهور و مجلل که در منطقه فرمانیه تهران واقع شده، تعداد ۲۳۸ مورد آن ظرف کمتر از یک سال به طلاق منجر شده است. براساس این گزارش، موضوع طلاق این تعداد زوج ازدواج کرده در این تالار، زمانی فاش شد که مسئولان تالار تصمیم گرفتند از کسانی که ظرف یک سال اخیر مراسم عروسی خود را در تالار آن‌ها برگزار کرده بودند، برای شرکت در جشن یک‌سالگی زندگی مشترک دعوت کنند. اما بیشتر مهمانان پاسخ دادند که زندگی آن‌ها حتی یک سال هم دوام نداشته و به دلیل جدایی، در این مراسم شرکت نمی‌کنند. براساس این گزارش، در برخی ازدواج‌های این تالار شمال شهر، میزان مهریه عروس‌ها از نوع سکه بهار آزادی و به ارتفاع کوه‌های هیمالیا یا قلّه دماوند (۸۰۰۰ یا ۵۶۱۰ سکه) تعیین شده است.<sup>۷۱</sup>

این اقتضای افتادن در این بازی بی‌پایان است. قوانینش دائماً تغییر می‌کند و هر روز عوض می‌شود. چیزی که امروز «خوب» است، فردا ممکن است «قدیمی» تلقی شود. استانداردهای زیبایی، موفقیت یا زندگی ایده‌آل در جامعه هر روز تغییر می‌کنند. هرچقدر هم تلاش کنیم، همیشه یک قدم عقب هستیم. پیامبر گرامی اسلام، حضرت محمد؟ ص؟، در روایتی به زیبایی سرچشمه اندوه بی‌پایان را چشم‌دوختن به دست

دیگران بیان می‌کنند: «مَنْ نَظَرَ إِلَى مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ طَالَ حُزْنُهُ وَ دَامَ أَسْفُهُ؛ هر که چشمش به دست مردم باشد، اندوهش طولانی و افسوسش دائمی خواهد شد».<sup>۷۲</sup>

حتماً در اطرافیان خود دیده‌اید عروسی که با دیدن طلای خواهرشوهرش، همسرش را تحت فشار می‌گذارد تا به قول خودمان چشم فامیل را دریاورد، یا مادری که برای بزرگ‌تر بودن کیک تولد فرزندش از دیگران، هزینه‌های گزافی برای تم تولد، لباس خاص و هدایای گران‌قیمت متقبل می‌شود تا تصویر خود و فرزندش را در شبکه‌های اجتماعی و میان آشنایان به نمایش بگذارد. جالب اینجاست اصل ماجرا، یعنی خوشحالی فرزندش، به حاشیه رانده می‌شود.

این حدیث به این اصل مهم خودشناسی و معنوی اشاره دارد که وقتی عزت خود را در تأیید دیگران جست‌وجو می‌کنیم، آرامش درونی از ما سلب می‌شود؛ مسیری بی‌انتهای که هیچ خط پایانی ندارد. هر چقدر هم تلاش کنیم، هیچ‌گاه به نقطه‌ای نمی‌رسیم که دیگران بگویند: «بس است، تو به اندازه کافی ارزشمندی». خانمی که با دیدن خانه دوستش، همسرش را تحت فشار قرار می‌دهد تا با گرفتن وام، تمام وسایل خانه را تعویض کنند تا از دوستش عقب نماند، وارد همین بازی بی‌پایان می‌شود. نکته جالب این است که هنوز مشغول پرداخت اقساط وام است، که موج جدیدی از مد دکوراسیون وارد بازار می‌شود.

خواهران گرامی! در این بازی، هرچه بیشتر تلاش کنیم، بیشتر درگیر این چرخه فرسایشی می‌شویم. وقتی عزت خود را از تأیید دیگران می‌گیریم، به آن‌ها وابسته می‌شویم. این وابستگی، ما را از ارزش درونی و خودباوری دور می‌کند و باعث می‌شود هر لحظه برای حفظ آن عزت کاذب، به خواسته‌های دیگران تن دهیم. امیرالمؤمنین؟ ع؟ می‌فرمایند: «مَنْ اعْتَزَّ بِغَيْرِ اللَّهِ أَهْلَكَهُ الْعِزُّ؛ هر کس عزت را از غیر خدا بجوید، آن عزت او را هلاک گرداند».<sup>۷۳</sup> تلاشی دائمی برای کسب تأیید دیگران، همراه با خستگی روانی و فرسودگی است. این رقابت دائمی برای «به اندازه کافی خوب بودن»، باعث اضطراب، افسردگی و ازدست‌دادن معنای زندگی می‌شود.

برای کسب عزت از منابع بیرونی، ممکن است مجبور شویم از اصول اخلاقی و ارزش‌های درونی خود فاصله بگیریم و آرام‌آرام به سوی تغییر آن‌ها گام برداریم. مثالی از این وضعیت را می‌توان در رفتارهای روزمره دید: خانمی که برای محبوبیت در جمع، رازداری را کنار گذاشته و اسرار دیگران را بازگو می‌کند تا در مرکز توجه باشد و احساس مهم‌بودن کند؛ یا بانویی که قبلاً ساده‌زیست بود، اما اکنون برای پذیرفته‌شدن در گروه‌های دوستانه و کسب عزت از جمع، به برندپوشی و سفرهای لوکس تظاهر می‌کند و ارزش ساده‌زیستی خودش را فراموش کرده است.

۷۲. محمدباقرین محمدتقی مجلسی، بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۱۷۴.

۷۳. عبدالواحد بن محمد التمیمی الآمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۷۸.

عزت و ارزشی که بر مبنای تأیید دیگران بنا شده باشد، شکننده است. یک روز با یک انتقاد، طردشدن یا ازدست دادن شغل، این عزت کاذب فرو می‌ریزد و فرد با احساس پوچی و بی‌ارزشی روبه‌رو می‌شود و در مواجهه با واقعیت دچار شکست می‌گردد.

در دنیای مدرن امروز، برخی زنان برای کسب عزت وارد یک بازار تأیید شده‌اند. چه در شبکه‌های اجتماعی و چه در دنیای واقعی در حال ساختن یک برزندینگ شخصی از خود هستند، که به‌شدت به تأیید دیگران وابسته است. این بازار، هر روز از زنان یک سبک زندگی بی‌نقص می‌طلبد؛ بازاری که همیشه در حال اشباع شدن است و برای ماندن در آن، باید همیشه محصول جدید ارائه داد. نتیجه این روند آن است که فرد، اصالت و هویت واقعی خود را فراموش کند. خانمی که زندگی عادی و آرامی داشت، اکنون برای گرفتن لایک بیشتر و دیده شدن، شروع به ساختن یک تصویر غیرواقعی از زندگی‌اش می‌کند. ممکن است از رستوران‌های گران‌قیمت فقط برای گرفتن عکس بازدید کند یا وانمود کند در سفری است که واقعاً در آن حضور ندارد. در ابتدا این کار برایش یک شوخی و سرگرمی به نظر می‌رسد، اما کم‌کم مرز بین واقعیت و نمایش از بین می‌رود. ارزش صداقت و اصالت در او به قدری ضعیف می‌شود که تمام انرژی‌اش صرف حفظ یک نقاب دروغین برای غریبه‌هایی می‌شود که هرگز آن‌ها را نخواهد دید و زندگی واقعی‌اش را کاملاً فراموش می‌کند. برای کسب توجه و عزت، با ساختن یک زندگی دروغین، ارزش صداقت و اصالت خود را از بین می‌برد.

دوستان عزیزم! سوال من از شما این است: عزت و احترام ما در چیست؟ آیا عزت ما در تأیید دیگران است؟ در لبخند رضایت کسانی که شاید با ارزش‌های ما هم‌سو نیستند؟ آیا در این است که برای پذیرفته شدن در یک جمع، از باوری اصلی یا یک خط قرمز کوتاه باییم؟ اساساً عزت را باید کجا جست‌وجو کنیم؟

در قرآن کریم، خداوند به‌صراحت منبع اصلی عزت را خود معرفی می‌کند و کسانی را که در پی کسب عزت و آبرو از غیر او هستند، مورد خطاب قرار می‌دهد: «أَيُّتَّغُونَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»<sup>۷۴</sup> این آیه، نفی طلب عزت از دشمن و تأکید بر این نکته است که خداوند منبع انحصاری عزت است. به روشنی بیان می‌کند که تمام عزت و سربلندی، مطلقاً به خداوند تعلق دارد و هرکس خواهان آن است، باید آن را از منبع اصلی‌اش یعنی خداوند طلب کند، نه از طریق وابستگی به دیگران یا زیرپا گذاشتن ارزش‌ها.

### توهم قدرت‌های زمینی

وقتی به داستان یوسف ع؟ و زلیخا نگاه می‌کنیم، با یک صحنه‌آرایی عجیب از قدرت‌های متضاد مواجه می‌شویم. در کاخ باشکوه مصر، زلیخا همه‌چیز داشت؛ قدرت، ثروت و احترام. همسر عزیز مصر بود و غرق در ثروت و مقام. با ظاهری زیبا و قدرتی که می‌توانست حکم مرگ و زندگی صادر کند. اما دلش را جوانی غریب و زیبارو، از سرزمین کنعان ربوده بود. زیبایی او چشم‌ها را خیره می‌کرد؛ اما بیش از همه، ایمان و پاکی



یوسف؟ ع؟ بود که دل‌ها را جذب می‌کرد. زلیخا فکر می‌کرد با مقام، ثروت و نفوذش، می‌تواند هرکس را که بخواهد، ذلیل کند و خواسته‌اش را به کرسی بنشانند. اما ایمان یوسف دست رد به خواسته زلیخا زد. زلیخایی که در اوج قدرت بود، به یوسف؟ ع؟ گفت: «وَلْيَكُونَنَّ مِنَ الصَّاغِرِينَ؛ تو را به زندان می‌اندازم و خوار و ذلیل می‌کنم!» این همان توهمی است که بسیاری از ما در طول زندگی دچارش می‌شویم و فکر می‌کنیم عزت و ذلت در دست انسان‌هاست؛ در دست پول، موقعیت شغلی یا حتی زیبایی ظاهری. اما خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «أَيُّبَتُّونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ آیا آنان عزت را نزد دیگران می‌جویند؟ درحالی که تمام عزت از آن خداست». چقدر در زندگی مان دیده‌ایم کسانی را که با تکیه بر موقعیت، تهدید کرده‌اند، حکم صادر کرده‌اند و خواسته‌اند دیگران را خوار کنند؟ چقدر خود ما، گاهی پشت مدرک، شهرت، یا یک منصب، احساس عزت کاذب کرده‌ایم؟

قدرت ظاهراً با زلیخا بود، اما دل‌ها و سرنوشت‌ها در دستان خداست. حضرت یوسف؟ ع؟ به خدا پناه برد و گفت: «رَبِّ السِّبْجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ؛ پروردگارا، زندان برایم محبوب‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند».<sup>۷۵</sup> سال‌ها بعد همان یوسف زندانی، با اراده خدا به عالی‌ترین مقام مصر رسید و عزیز مصر شد؛ درحالی که زلیخا، همه زیبایی و شکوهش را از دست داد و در تنهایی و بی‌پناهی ماند. آن روز مصر فهمید که عزت با زیبایی یا قدرت انسانی نمی‌ماند. عزت فقط برای خداست: «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» خداست که هرکس را بخواهد عزیز می‌کند و هرکس را بخواهد ذلیل.

مقام زلیخا رفت، اما انتخاب یوسف (صبر در مقابل گناه) جاودانه شد. هرکس عزت را از غیر خدا بخواهد، خود را به ریسمانی پوسیده بسته است. اما ایمان و اعتماد به خدا ما را از تکیه بر متغیرات پوچ دنیا رها می‌سازد و از عزیزان واقعی در دنیا و آخرت قرار می‌دهد. بیدل دهلوی در غزلیات خود به زیبایی به این نکته اشاره کرده است:

نبری گمان که یعنی به خدا رسیده باشی	تو ز خود نرفته بیرون به کجا رسیده باشی
سرت ار به چرخ ساید نخوری فریب عزت	که همان کف غباری به هوا رسیده باشی
به هوای خودسری‌ها نروی ز ره که چون شمع	سر ناز تا ببالد ته پا رسیده باشی
زدن آینه به سنگت، ز هزار صیقل اولی	که به زشتی جهانی ز جلا رسیده باشی <sup>۷۶</sup>

این شعر به زیبایی به مفهوم دوری از خودخواهی و فریبندگی دنیا می‌پردازد و هشدار می‌دهد که گمان نکنید با رسیدن به مقام یا عزت دنیایی، واقعاً به خدا نزدیک شده‌اید، درحالی که همچنان در دنیای خود گرفتارید. ما به واسطه خودسری و غرور، نه تنها به حقیقت نمی‌رسیم، بلکه همچنان در چنبره مشکلات و

۷۵. یوسف، ۳۳.

۷۶. سایت گنجور، بیدل دهلوی، غزلیات ۲۷۲۷.



محدودیت‌های وجودی باقی می‌مانیم. لذا تنها با گذر از خودخواهی، درک درد دیگران و اتصال واقعی به خداست که می‌توان به مفهوم واقعی زندگی و عزت دست یافت.

امشب با خودمان خلوت کنیم و صادقانه از خود بپرسیم: «من برای کسب احترام و عزت، بیشتر به چه چیزی تکیه می‌کنم؟ به مدل ماشین و خانه‌ام؟ به پست و مقام هم‌سرم؟ به تعریف و تمجید دیگران از ظاهر و تیپم؟ یا به بندگی خدا و درستی کارم؟» این پرسش کمک می‌کند منبع اصلی عزت‌مان را پیدا کنیم. آیا این منبع، مثل خدا، پایدار و ابدی است؟ یا همانند حرف مردم، یک روز هست و یک روز نیست؟

### خروج از بازی

خواهران من! بیایید از این بازی بی‌پایان بیرون بیاییم. آیه شریفه «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً» به ما یک راه فرار از این بازار آشفته را نشان می‌دهد.

عزت شما نه در شغل‌تان است، نه در وضعیت تأهل‌تان، نه در تعداد دوستان‌تان در شبکه‌های اجتماعی و نه در نگاه دیگران. در واقع، این آیه به ما می‌گوید که اصل‌ترین برند شما، «نفس شما» است. برند شما، نیازی به تأیید دیگران ندارد. ارزش شما به تعداد لایک‌ها یا تأیید دیگران نیست. عزت شما از جانب خداوند به شما داده شده است. آن را با هیچ‌چیز و هیچ‌کس معامله نکنید. اجازه بدهید خدا آبروداری کند؛ او تنها منبعی است که عزت حقیقی را به ما می‌بخشد.

خداوند متعال در قرآن کریم به زیبایی به این نکته اشاره فرموده است: «وَمَنْ يَهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ؛ کسی را که خدا خوار و بی‌مقدار سازد، هیچ‌کس گرامی‌دارنده و عزت‌بخش او نیست».<sup>۷۷</sup> این آیه به ما یادآوری می‌کند که برای کسب عزت، هرگز نباید وارد یک بازی بی‌پایان شد. در این رقابت بی‌معنا، بازنده کسی نیست که تأیید دیگران را به دست نمی‌آورد، بلکه کسی است که در آن شرکت می‌کند. تنها راه برنده‌شدن، خارج‌شدن از این بازی و پذیرش این واقعیت است که عزت واقعی و پایدار، هدیه‌ای از جانب خداست که وابسته به هیچ فرد، مقام یا تأییدی نیست. پذیرش این پیام، به ما زنان کمک می‌کند تا در برابر فشارهای اجتماعی، با قدرت و عزت نفس ایستادگی کنیم.

خواهر عزیزم! اگر یک مادر هستی، اگر یک زن شاغل هستی، اگر در روابط عاطفی آسیب‌دیده‌ای و...، خداوند با پرسشی توبیخی به ما هشدار می‌دهد: دنبال عزت پیش چه کسانی می‌گردید؟ عزت‌فروشان دنیا؟ قدرتمندان پوشالی؟ یا فرهنگ غالبی که هر روز رنگ عوض می‌کند؟ سپس مُهر تأیید بر یک حقیقت ابدی می‌زند؛ تمام عزت، مطلقاً و کاملاً برای خداست. هرکس عزت می‌خواهد، باید آن را از منبع اصلی‌اش طلب

کند: «مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا؛ هرکس طالب عزت است، بداند که همه عزت از آن خداست».<sup>۷۸</sup>

عزت و احترام حقیقی در گرو ارتباط با منبع لایزال آن، یعنی خداوند متعال است، نه در تأیید و لبخند رضایت دیگران؛ به‌ویژه اگر آن دیگران با ارزش‌های الهی و انسانی ما هم‌سو نباشند. کوتاه آمدن از اصول و باورها برای پذیرفته شدن در یک جمع، نه تنها عزت آور نیست، بلکه موجب ذلت و ازدست دادن هویت حقیقی انسان می‌شود.

خداوند متعال به پیامبر خود می‌فرماید: «وَ إِنْ تُطِيعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ؛ اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند؛ آنان فقط از گمان و پندار پیروی می‌کنند و تنها به حدس و تخمین تکیه می‌زنند».<sup>۷۹</sup> می‌دانیم این آیات در مکه نازل شد و در آن زمان مسلمانان شدیداً در اقلیت بودند و غالب مردم جامعه، مخالف اسلام بودند. این وضعیت ممکن بود این توهّم را برای برخی ایجاد کند که اگر آیین آن‌ها باطل و بی‌اساس است، چرا این همه پیرو دارند و اگر ما بر حقیق، چرا این قدر کم هستیم؟! خداوند متعال در این آیه، پیامبر خود را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: «اگر از اکثر مردمی که در روی زمین هستند پیروی کنی، تو را از راه حق گمراه و منحرف خواهند ساخت».

در جامعه امروز، متأسفانه عزت با تجمّلات تعریف می‌شود و مخالفان آن را عقب مانده تلقی می‌کنند. قرآن با رد اهمیت اکثریت کمی (عددی)، بر اکثریت کیفی (رشد و هدایت شده) تأکید می‌کند. اگرچه جوامع فعلی از روی اجبار و نبود راه بهتر به اکثریت عددی تکیه می‌کنند، اما اکثریتی که فاقد عقل کامل و پیرو هوای نفس باشد، به راحتی تحت تأثیر تفکر غلط قرار گرفته و جامعه را به انحطاط می‌کشد. چنین اکثریتی نه تنها ملاک حقانیت نیست، بلکه وسیله‌ای برای حق جلوه دادن باطل و تبدیل یک ارزش به ضد ارزش خواهد بود و اگر قرآن در مورد اکثریت در آیات مختلف ایراد می‌کند، شکی نیست که منظورش اکثریت غیر رشید و رهبری نشده است.<sup>۸۰</sup>

مشکل اصلی این است که امروزه رسانه‌ها به همین نگرش باطل (تجمل گرایی)، لباس اکثریت پوشانده و با بخشیدن عزت کاذب به آن، همگان را به دنبال خود می‌کشاند.

---

۷۸. فاطر، ۱۰.

۷۹. انعام، ۱۱۶.

۸۰. ناصر مکارم شیرازی و گروه نویسندگان، تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۴۱۳.

همه ما می‌دانیم ماست سفید است. فرض کنید همه اعلام می‌کنند ماست سیاه است و بر گفته خود پافشاری می‌کنند. پذیرش چنین چیزی دشوار است، اما اگر شما در چنین جمعی باشید چه می‌کنید؟ این گفته را می‌پذیرید یا خیر؟ آیا بر حرف و منطق خود که ماست سفید است، پافشاری می‌کنید؟ یا دل به دل جمعیت می‌دهید و شما هم می‌گویید تا اطلاع ثانوی ماست سیاه است؟!

آزمایش معروف «سولومون‌آش»، روان‌شناس اجتماعی در دهه ۵۰ میلادی، نشان داد که فشار گروهی چگونه بر قضاوت فردی تأثیر می‌گذارد. در این آزمایش، شرکت‌کنندگان باید طول خطوط را قضاوت می‌کردند. وقتی ۶ نفر (که با آزمایشگر هماهنگ بودند) عمداً پاسخ آشکارا غلط می‌دادند، ۷۵ درصد شرکت‌کنندگان واقعی نیز حداقل یک‌بار از پاسخ غلط اکثریت پیروی کردند. اما اش نتوانست با قطعیت بفهمد که آیا آن‌ها از روی اجبار هم‌رنگ جماعت شدند (درحالی که حقیقت را می‌دانستند) یا اینکه درکشان واقعاً تغییر کرده بود.

«گرگوری برنز»، روان‌شناس و عصب‌شناس دانشگاه آتلانتا، این آزمایش را با استفاده از اسکن مغزی تکرار کرد. نتایج او نشان داد زمانی که افراد تسلیم نظر گروه می‌شوند، بخشی از مغز فعال می‌شود که مسئول ادراک است، نه بخش تصمیم‌گیری. این بدان معناست که فشار جمعی می‌تواند واقعاً قدرت حس و درک ما را تغییر دهد، تا جایی که دیگر به چیزی که می‌بینیم، باور نداشته باشیم. از نظر برنز، این یافته از دیدگاه اجتماعی خطرناک است؛ زیرا اگر نظر جمع بتواند درک ما را تغییر دهد، ممکن است دیگر قادر به تشخیص حق از باطل نباشیم. او نتیجه می‌گیرد که تنها راه حل، آگاهی از این آسیب‌پذیری و مقاومت آگاهانه در برابر فشار جمعی است.<sup>۸۱</sup>

در دنیای امروز، وقتی در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها می‌بینیم که همه، عزت زندگی دنیایی خود را در خودنمایی، تجمل‌گرایی و تأیید دیگران تعریف می‌کنند، باید مراقب باشیم تا واقعیت عزت در زندگی را گم نکنیم. امیرالمؤمنین علی؟ ع؟ راز این تأثیرپذیری اجتماعی را عدم معرفت کافی به ارزش‌ها شمرده‌اند: «هَمَجُ رَعَاغٍ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ؛ هَمَجُ الرِّعَاعِ كَسَانِيَانِدْ كِه اَز پي هر آواز مي‌روند و با وزش هر باد به چپ و راست ميل مي‌كنند. از فروغ دانش بهره‌ور نشده‌اند و به ركن استواري پناه نجسته‌اند».<sup>۸۲</sup> در نتیجه، گروهی از مردم احمقان پستی هستند که به دنبال هر هیاهویی می‌دوند و (همچون پشه) با هر بادی به سمتی کشیده می‌شوند، این به‌خاطر نشناختن راه خود از طریق نور علم و معرفت است و به سنگر مطمئنی هم پناه نمی‌برند تا نجات یابند.

۸۱. روزنامه شرق، شماره ۱۱۱۸ به تاریخ ۱ آذر ۱۳۸۹، ص ۱۵.

۸۲. حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۷۰.

آیا ما هم می‌خواهیم مثل پشه‌ای با بادی به این طرف و آن طرف کشیده شویم؟ پس اگر نمی‌خواهیم مانند آن پشه‌ها باشیم که با هر بادی به سوی رانده می‌شوند، باید از خود پرسیم که آن «رُكْنٍ وَثِيقٍ» و سنگر مطمئن کجاست؟ ما امروز دقیقاً در دوراهی انتخاب عزت هستیم؛ عزت در سایه گناه و عزت در سایه اطاعت. آن خودنمایی و تلاشی که برای جلب توجه در فضای مجازی می‌کنیم، در نگاه دین، تلاش برای کسب عزت از راهی است که انتهایش خواری است. این همان «ذُلُّ الْمَعَاصِي» است.

اما راه دوم، راهی است که امام صادق (ع)؟ جلوی پای ما می‌گذارند و آن «عِزُّ التَّقْوَى» است؛ ایشان می‌فرمایند: «مَا نَقَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَبْدًا مِنْ ذُلِّ الْمَعَاصِي إِلَى عِزِّ التَّقْوَى إِلَّا أَغْنَاهُ مِنْ غَيْرِ مَالٍ وَ أَعَزَّهُ مِنْ غَيْرِ عَشِيرَةٍ وَ أَنَسَهُ مِنْ غَيْرِ بَشَرٍ»<sup>۸۳</sup>؛ یعنی خدای عزوجل بنده‌ای را از خواری گناهان (که همین وابستگی به تأیید دیگران و خودنمایی است) به عزت تقوا منتقل نمی‌کند، مگر اینکه بدون نیاز به مال و ثروت (و آن همه تجملات برای نمایش)، بی‌نیازش سازد و بدون نیاز به ایل و تبار و فالوور و لشکر مجازی، عزیزش گرداند و (مهم‌تر از همه) چنان با خودش مانوسش کند که دیگر برای احساس ارزشمندی، محتاج توجه و تأیید هیچ انسانی نباشد. این همان سنگر مطمئنی است که با هیچ بادی نمی‌لرزد.

#### داستان یک پیام جاودانه

الگوی زندگی ما زنان کیست؟ سلبریتی‌ها و بلاگرهای مجازی یا بانوی دو عالم فاطمه زهرا؟

یک روز حضرت علی (ع)؟ احساس گرسنگی کردند و نزد حضرت فاطمه؟ آنها؟ آمدند و فرمودند: «غذایی در منزل هست به من بدهید؟» حضرت پاسخ دادند: «نه، به خدا قسم چیزی برای خوردن نزد ما نیست. دو روز است هرچه در خانه داریم تقدیم شما کردم، درحالی‌که خودم و حسن و حسین گرسنه بودیم». امیرالمؤمنین (ع)؟ فرمودند: «ای فاطمه! پس چرا به من اطلاع ندادی تا غذایی برای شما تهیه کنم؟!» حضرت پاسخ دادند: «يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنِّي لَا سَتَحِييَ مِنْ إِلَهِي أَنْ تُكَلِّفَ نَفْسَكَ مَا لَا تَقْدِرُ؛ ای ابوالحسن! از پروردگارم شرم دارم چیزی از تو بخواهم که شاید برایت مقدور نباشد».<sup>۸۴</sup>

صدیقۀ طاهره؟ آنها؟ تا این اندازه از خداوند حیا می‌کرد که حتی از بیان نیازهای اولیه خود به همسرش خودداری می‌نمود، مبدا او در تأمین آن در تنگنا قرار گیرد. حال چگونه برخی از بانوان جامعه ما برای اینکه در مقابل دوست یا جاری خود کم نیاورند، هزینه‌های هنگفت جراحی بینی یا خرید مبلمان اشرافی را بر دوش همسر خود می‌گذارند و آنان را گرفتار مشکلات متعدد مالی و گاهی حتی وام‌های ربوی یا رفتارهای نادرست می‌کنند؟!

۸۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۷۶.

۸۴. محمد بن حسن طوسی، الأمالی للطوسی، ص ۶۱۶.

خواهران من! دشمن امروز با شمشیر به میدان نیامده؛ او با رسانه، مد، فرهنگ سازی و شبهه افکنی به جنگ ما آمده است. او نمی گوید دینت را کنار بگذار، تنها می خواهد سازش کنیم؛ می گوید: «کمی کوتاه بیا تا با کلاس و امروزی به نظر برسی.»، «در موضوع حجاب این قدر سخت گیر نباش. کمی شل کن تا بگویند به روز و جذابی!»، «در برابر فحشا و فساد سکوت کن تا نگویند اهل حاشیه ای.»، «در تربیت فرزندان این قدر روی مفاهیم دینی پافشاری نکن. بگذار آزاد باشند، تا نگویند عقب مانده ای.» اما عزت که در این تأییدهای توخالی نیست. عزت نه در لایک های اینستاگرام، بلکه در نگاه خدا است. یک زن عزتمند، زیبایی را در حیا می جوید، آرامش را در خانواده های الهی می سازد، نه در تقلید از سبک زندگی هایی که بنیان خانواده را هدف گرفته اند. او می داند که سازش بر سر حجاب، چراغ سبز نشان دادن به دشمن است؛ سکوت در برابر ترویج فساد، شراکت در گناه است و همراهی با افکار باطل، نابود کردن آینده فرزندانمان است.

امام صادق؟ ع؟ می فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يَفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ، أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ: "وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ" وَ الْمُؤْمِنُ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونَ ذَلِيلًا؛ همانا خداوند همه کارهای مؤمن را به اختیار او گذاشته، اما اجازه نداده که خود را خوار سازد. مگر نشنیده ای سخن خدا را که می فرماید: "عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است؟" پس شایسته است که مؤمن عزیز باشد و ذلیل نباشد».<sup>۸۵</sup>

### چالش «نه به تأییدطلبی»

بیا یک تمرین عملی انجام دهیم. در یک موقعیت اجتماعی، کاری را فقط به این دلیل که می دانید درست است و خدا از آن راضی است انجام دهید؛ حتی اگر بدانید ممکن است همراه با تأیید یا تشویق دیگران نباشد. فرض کنید در مجلسی نشسته اید که غیبت یک نفر را می کنند. همه هم سرشان را به نشانه تأیید تکان می دهند. اینجا میدان امتحان شماست. آیا برای اینکه بگویند: «چه خانم خوب و همراهی»، سکوت می کنید یا حتی همراهی می کنید؟ یا با شجاعت فاطمی، برای رضای خدا تذکر می دهید و اگر نشد، مجلس را ترک می کنید؟ شاید در آن لحظه، چند نفر به شما چپ چپ نگاه کنند، اما شما طعم شیرین عزتی را می چشید که از درونتان و از اتصال به خدا می جوشد، نه از تأیید دیگران. این همان عزت حقیقی است!

### خاطره های از اوج عزت

در تاریخ بلند ایران، نام بانوانی ثبت شده است که این آیه را با گوشت و پوست و خون خود زندگی کردند. نمونه بارز آن، شهیده بزرگوار، خانم «مرضیه دباغ» است. این بانوی غیور زیر سخت ترین شکنجه های ساواک، در اوج ضعف جسمی بود؛ اما روحش قدرتمندتر از تمام بازجوها بود. مأموران ساواک به او یک پیشنهاد ساده دادند؛ یک معامله برای خریدن عزت. به بانو شهیده دباغ می گویند: «بگو غلط کردم، اسمت را بنویس، برو آزادی!» یکی از افسران با تمسخر به او گفت: «مگر از ما نمی ترسی؟!» این دقیقاً همان «أَبْتَتَعُونَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ» است. یعنی بیا عزت و آزادی ات را از ما گدایی کن. بیا بندگی ما را بپذیر تا رهایت کنیم.

پاسخ این بانو چه بود؟ آیا سازش کرد؟ آیا گفت برای حفظ جانم، یک صلح مصلحتی می‌کنم؟ او در اوج درد و ضعف جسمانی، به چشمان شکنجه‌گر نگاه کرد و با صلابتی که از زهرای مرضیه؟ سها؟ به ارث برده بود، با صدایی محکم و قاطع گفت: «من نه تنها از شما نمی‌ترسم، بلکه از هیچ‌کس جز خدا نمی‌ترسم؛ چون عزت من نزد خداست».

شهیده دباغ می‌توانست برای رهایی از درد، لحظه‌ای به دشمن التماس کند؛ اما او می‌دانست عزت در دست شکنجه‌گر نیست، بلکه از خداست. اگر برای یک لحظه، عزت خود را به دشمن می‌سپرد، آن را برای همیشه از دست می‌داد. این خاطره، درس بزرگی برای تمام زنان در هر سن و موقعیتی است.

### عزت بر سکوی قهرمانی

«ساره جوانمردی»، نمونه‌ای درخشان از زنان نسل امروز است؛ مصداق عینی از آیه شریفه «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً». قهرمان ورزش کاری که با وجود معلولیت جسمی، توانست به قله‌های موفقیت در تیراندازی دست یابد. او نه تنها با مدال‌های طلای متعدد خود به‌عنوان یک قهرمان ورزشی شناخته می‌شود، بلکه به‌خاطر اعتقادات و ارزش‌های خود نیز مورد احترام است.

یکی از نکات برجسته در زندگی ورزشی ساره جوانمردی، پابندی او به پوشش اسلامی است. او در تمام رقابت‌های بین‌المللی با پوشش کامل و مقنعه وارد میدان شد. این انتخاب در دنیای ورزش، که اغلب به‌دنبال نمایش‌های ظاهری و هماهنگی با استانداردهای غربی است، یک چالش بزرگ محسوب می‌شود. این بانوی عزتمند می‌توانست برای کسب تأیید رسانه‌های غربی، یا برای اینکه در نگاه آن‌ها مدرن‌تر به نظر برسد، پوشش خود را تغییر دهد. اما او با این کار نشان داد که عزت واقعی‌اش را در این موارد نمی‌جوید. او به خوبی فهمیده است که عزت یک ورزش‌کار، در ظاهر یا تأیید دیگران نیست، بلکه در قدرت او برای غلبه بر مشکلات و تمرکز بر هدفش است. این باور، او را از ورود به بازی بی‌پایان برای کسب عزت از طریق منابع بیرونی (رسانه‌ها، قضاوت‌های عمومی) رها کرد.

خداوند متعال در یک حدیث قدسی می‌فرماید: «أَنَا الْعَزِيزُ، فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يِعِزَّ فَلْيَطِيعِ الْعَزِيزَ؛ منم عزیز؛ پس هرکس خواهد که عزیز شود، باید عزیز را اطاعت کند».<sup>۸۶</sup> این کلام نورانی، بسیار عمیق و راهگشا است و نقشه‌ راه عزت و سربلندی حقیقی را در برابر ما قرار می‌دهد. در اعماق وجود هر انسانی، عطش سیری‌ناپذیری برای عزت وجود دارد. هیچ‌کس دوست ندارد خوار و ذلیل باشد. همه ما به‌دنبال سربلندی، ارجمندی، قدرت و شکست‌ناپذیری هستیم. این میل فطری، هدیه‌ای است که خداوند در وجودمان قرار داده است.

ساره جوانمردی برای کسب عزت، به هیچ‌کس و هیچ‌چیز جز ایمان خود تکیه نکرد و خداوند نیز به بهترین شکل ممکن، به او پاداش داد. پس از کسب مدال‌های طلا در پارالمپیک، رهبر انقلاب یک انگشتر فیروزه به او هدیه دادند و از تلاش‌ها و حفظ ارزش‌هایش تقدیر کردند. یکی از لحظات مهم زندگی خانم جوانمردی،



دریافت این هدیه از مقام معظم رهبری؟ مد؟ بود. این اتفاق، به ساره جوانمردی و همه زنان مسلمان نشان داد که عزت و ارزش واقعی، در مسیر صحیح و با رعایت ارزش‌های دینی به دست می‌آید. این هدیه، تصدیقی بر این حقیقت بود که او عزت خود را از خدا طلب کرد و خداوند نیز با تأیید او، پاسخش را داد. این وقایع به ما زنان ایرانی یادآوری می‌کند که نیازی به تغییر خود برای جلب نظر دیگران نیست؛ چراکه عزت واقعی در درستی مسیر و ایمان به خداست.

در عرصه سیاسی نیز با همین چالش مواجه هستیم. رؤیای آمریکایی و نظام استکبار غربی، امروز تصویر رنگینی از عزتمندی برای خود در دنیا ساخته است تا جوامع را به سمت خود جذب کند. برخی گمان می‌کنند عزت در وابستگی به قدرت‌های شیطانی و مادی، یا پذیرش نظام سلطه و پناه‌بردن به مراکز قدرت دنیوی است تا شاید حیثیتی کسب کنند. اما منطق روشن قرآن این توهم را باطل می‌کند. قرآن به صراحت فریاد می‌زند: «أَيُّتَعُونَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» آیا نزد آنان (رقبای خدا و دشمنان حق) دنبال عزت می‌گردند؟ بدانید که عزت به‌تمامه از آن خداست.<sup>۸۷</sup>

در منطق قرآن، عزت گوهری است که تنها در جبهه الهی یافت می‌شود؛ آنجا که می‌فرماید: «وَاللَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» عزت متعلق به خداست و به پیامبر او و به مؤمنین. اگرچه منافقان این حقیقت را درک نمی‌کنند و نمی‌فهمند.<sup>۸۸</sup>

تاریخ پیامبران نیز گواه این حقیقت است. در سخت‌ترین چالش‌ها، در مصاف با اکثریت زور، ثروت و سلاح، جبهه حق پیروز شد. گزارش قرآن در سوره شعراء، پس از بیان غلبه پیامبران بزرگ بر کفر، مدام تکرار می‌کند: «وَإِنْ رَبُّكَ لَهْوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ». خدای شما عزیز و قدرتمند است و این پیروزی، آیتی از قدرت الهی بود. پس ای دوستان! راه کسب عزت روشن است. قرآن به پیامبر؟ ص؟ دستور می‌دهد: «وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ»؛<sup>۸۹</sup> بر این خدای عزیز و مهربان توکل کن؛ خدایی که تضمین‌کننده غلبه حق بر باطل است و در تمام حالات، ناظر و بینای اعمال ماست.

در همین جنگ ۱۲ روزه با اسرائیل، با تمام وجود دیدیم که تسلیم زورگویی آمریکا و اسرائیل نشدن، نه تنها ما را ذلیل نکرد، بلکه در نگاه ملت‌های دنیا و آزادی‌خواهان، عزیزتر و سربلندتر از گذشته شدیم. حتی بسیاری از بازیگران، خواننده‌ها، ورزشکاران و سلبریتی‌ها به این استقلال و عزت‌خواهی ما افتخار کردند.

خدایا! به ما بصیرت و شجاعت فاطمی عطا کن تا در این جنگ نرم، عزت را تنها از تو طلب کنیم و ذره‌ای با دشمنان دین تو سازش نکنیم. آمین یا رب العالمین!

---

۸۷. نساء، ۱۳۹.

۸۸. منافقون، ۸.

۸۹. شعراء، ۲۱۷.



بسم الله الرحمن الرحيم

«يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (سورة مبارکه مائده، آیه ۵۴)

### جزء ششم: سندروم سقف شیشه‌ای

با سلام و درود بی‌پایان بر شما، شیرزنان و مادران این سرزمین! خداوند را شاکرم که بار دیگر سعادت یافتم تا در این محفل نورانی، در کنار شما باشم.

خواهران گرمی من! ما زنان اغلب با سخنان و نگاه‌هایی روبه‌رو هستیم که دلمان را خالی می‌کند؛ همان کنایه‌های تلخی که می‌خواهند ما را از اهدافمان دور کنند. همه ما با این سخنان و نگاه‌ها که قلب را می‌فشارد، آشناییم؛ همان پیش‌داوری‌هایی که همچون ویروس‌های ذهنی، جلوی رشد ما را می‌گیرند. ما در حصار از نگاه دیگران زندگی می‌کنیم که مدام در گوشمان زمزمه می‌کند: «تو یک زنی، از پس این کار بر نمی‌آیی»، «تا همین جا کافیست، جلوتر نرو!»

این‌ها جملات ساده‌ای نیستند؛ آزارهای کلامی‌ای هستند که می‌توانند بی‌ارزش‌سازی و احساس یأس و پوچی در فرد ایجاد کنند. این تهدید نامرئی، همان «سندروم سقف شیشه‌ای» است؛ سندرومی که چه شاغل باشیم و چه خانه‌دار، یک جنگ روانی مدرن به‌راه می‌اندازد تا اراده‌مان را فلج کند؛ همان انرژی منفی که دیده نمی‌شود، اما حضورش حس می‌شود و مانع پیشرفت‌مان می‌شود. کارکرد اصلی آن، ایجاد یک باور محدودکننده است که ما را وادار به خودسانسوری می‌کند و باعث می‌شود توانایی‌هایمان را دست‌کم بگیریم.

### وقتی دنیا می‌گوید «تو کافی نیستی»

خواهران من! بانوان مؤمن و انقلابی! امروز می‌خواهیم درباره یک خط‌کش صحبت کنیم؛ معیاری دقیق که خداوند در قرآن برای سنجش عیار ایمان ما قرار داده است. همه ما ادعای ایمان داریم و خود را در مسیر انقلاب و حقیقت می‌دانیم؛ اما آیا در لحظه آزمون، همچنان انقلابی خواهیم بود؟ این همان لحظه‌ای است که مؤمن واقعی از مؤمن مصلحتی جدا می‌شود.

خواهران من! لحظه آزمون لزوماً میدان جنگ نظامی نیست. لحظه آزمون، در هیاهوی همین زندگی روزمره است؛ آنجا که صدای دیگران بلند می‌شود و ملامت‌ها آغاز می‌گردد؛ آنجا که می‌گویند: «چرا مثل بقیه نیستی؟»، «این کارها دیگر قدیمی شده» و «این همه سختی کشیدن برای چه؟»

اینجا، دقیقاً همان نقطه‌ای است که خداوند در سورة مبارکه مائده، شاخصه اصلی یاران حقیقی خود را اعلام می‌کند و می‌فرماید: «يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ؛ آنان در راه خدا جهاد می‌کنند و از

ملامت هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند.»<sup>۹۰</sup> این آیه، سخن از مرتدانی به میان می‌آورد که طبق پیش‌بینی قرآن، بعدها از این آیین مقدس روی برمی‌گردانند و در عین حال، یک قانون بسیار مهم و امیدبخش را به ما یادآوری می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ...»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرکس از شما از دین خود بازگردد، به‌زودی خدا گروهی را می‌آورد...»<sup>۹۱</sup>.

اما این گروهی که خداوند قرار است بیاورد و این انسان‌های ویژه که رسالتی بزرگ بر دوش دارند، چه ویژگی‌هایی دارند؟ قرآن پنج ویژگی کلیدی برای این گروه ممتاز ذکر می‌کند:

۱. «يُحِبُّهُمْ وَ يَحِبُّونَهُ»؛ خدا آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز خدا را دوست می‌دارند.
۲. «أَدْلَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»؛ در برابر برادران و خواهران ایمانی خود، سرشار از فروتنی و مهربانی‌اند.
۳. «أَعَزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ در برابر دشمنان و ستمگران، سرسخت، قاطع و قدرتمندند.
۴. «يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ آن‌ها انسان‌های بی‌تفاوت و ساکنی نیستند؛ همواره در راه خدا در تلاش و مجاهدت‌اند.
۵. «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَّائِمَةً»؛ در اجرای فرمان خدا و دفاع از حق، از سرزنش هیچ ملامت‌کننده‌ای نمی‌ترسند (این ویژگی، برای امروز ما حیاتی است).

این ویژگی آخر، یعنی شهامت، یعنی اگر اکثریت جامعه یا اطرافیان، راه را اشتباه رفتند یا سنت غلطی داشتند، ما برای دفاع از حق، آن قدر قوی باشیم که بایستیم و از طعنه، تمسخر و ملامت آن‌ها هراسی نداشته باشیم. اینجا، عیار ایمانمان سنجیده می‌شود؛ آیا در مقابل این سرزنش‌ها، اراده‌مان سست می‌شود؟ آیا برای خوشایند دیگران، از باوری که به آن رسیده‌ایم کوتاه می‌آییم؟ این ترس از ملامت، ابزار شیطان است.

خواهران عزیزم! جامعه همیشه ملامتگر خواهد بود. اگر بر حجاب و حیای فاطمی خود پافشاری کنید، پیکان سرزنش و جنگ روانی به‌سمت شما خواهد آمد و شما را «أَمَل» می‌نامند. آیه شریفه نیز این رفتار را این‌گونه تشبیه کرده است: «وَ إِذَا رَأَوْهُمُ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ؛ و چون مؤمنان را می‌دیدند، می‌گفتند: "این‌ها گمراهند!"»<sup>۹۲</sup> به تعبیر امروزی جامعه ما: اُمَل!

یک خانم جوان با لباس نامناسب در مسیر قدم‌زدن به یک خانم باحجاب برخورد کرد و با ناراحتی گفت: «أَمَل». خانم باحجاب لبخندی زد و با مهربانی پرسید: «عزیزم! ببخشید می‌توانی بگویی "أَمَل" یعنی چه؟» دختر جوان پاسخ داد: «یعنی عقب‌افتاده». خانم باحجاب پرسید: «می‌توانید بفرمایید از چی عقب افتاده‌ام؟» خانم جوان گفت: «از به‌روزی‌بودن و امروزی‌بودن». خانم باحجاب پرسید: «عزیزم! مدرک تحصیلی شما چیست؟» دختر جوان پاسخ داد: «دیپلم گرافیک». خانم محجبه گفت: «اگر به‌حال

۹۰. مائده، ۵۴.

۹۱. مائده، ۵۴.

۹۲. مطففین، ۳۲.

خودستایی نباشد، بنده مادر و متأهل و دارای مدرک ارشد فیزیک از دانشگاه شریف هستم و چند مقاله علمی در دانشگاه‌های برتر اروپا دارم. همسرم متخصص مغز و اعصاب است و پسر کوچک ده‌ساله‌ام تسلط به زبان انگلیسی دارد، حافظ کل قرآن و خوش‌نویس است. خودم هم دانشجوی دکترا و نخبه علمی هستم. اگر ممکن هست، می‌توانید بفرمایید از چه عقب افتاده‌ام؟»

خانم جوان که شگفت‌زده شده بود گفت: «عذرخواهی می‌کنم، قصد جسارت نداشتم. منظورم این بود که چرا این قدر پوشیدگی کامل دارید؟ چرا راحت و آزاد نیستید؟!» خانم با حجاب با آرامش توضیح داد: «مهم این است که راحتی را در چه ببینی. من اگر کفشم را اینجا در بیاورم، پایم از فشار کفش آزاد و راحت می‌شود، اما روی آسفالت آسیب می‌بیند. عزیزم! هرجایی اقتضای خودش را دارد. خیابان خانه نیست و خانه هم خیابان نیست. مهم‌تر از همه، من طبق فرموده خدای مهربان در قرآن، حجاب می‌کنم. اگر اطاعت از خدا اُمل‌بودن و عقب‌افتادگی باشد، پس کسی نباید با خدای مهربان حرف بزند و کاری با او داشته باشد، چون کاملاً اُمل و عقب‌افتاده است.»

سپس خانم با حجاب سوالی پرسید: «اگر در شرکتی بخواهی کارمند بشوی و یکی از شرایط استخدام شرکت، پوشیدن لباس کامل و خاص باشد و حقوق بسیار بالایی داشته باشد، آیا قبول نمی‌کنی؟» دختر جوان پاسخ داد: «به خاطر درآمد خوب، هر شرطی باشد، کاملاً قبول می‌کنم.» خانم محجبه گفت: «حرف رئیس شرکت را صددرصد قبول می‌کنی؛ اما خدای مهربان که وعده بهشت ابد و نعمت‌های دائمی داده و همه آنچه داریم از اوست، به اندازه رئیس یک شرکت هم روی حرف خالق خودت حساب باز نمی‌کنی و باز ادعای دوستی با او داری!» دختر جوان خجالت کشید و گفت: «خانم دکتر! ببخشید، قصد جسارت نداشتم.» خانم محجبه، او را در آغوش گرفت و دختر جوان گفت: «خیلی ممنون از مطالب و درس بسیار زیبا و منطقی‌تان.»

حال پرسش اصلی اینجاست: چگونه می‌توانیم به این قدرت روحی و معنوی برسیم که از سرزنش دیگران نترسیم؟ خداوند متعال پاسخ این سوال را در این آیه داده است: **«إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»**؛ این فقط شیطان است که به وسیله پیروان خود (با بزرگ‌نمایی دشمن) مردم را می‌ترساند. پس اگر مؤمن هستید، از آن‌ها نترسید و از من بترسید.<sup>۹۳</sup>

استاد عابدینی در تفسیر این آیه، به یکی از سنت‌های الهی اشاره می‌کنند. این آیه شریفه نشان می‌دهد که بین خوف از خدای سبحان و نترسیدن از اغیار، یک نسبت مستقیم برقرار است. هر قدر خوف و خشیت از خدا بالاتر برود، به همین نسبت، ترس از اغیار و دیگران پایین می‌آید و بالعکس، اگر کسی نسبت به دیگران ترسی در دل دارد، نشان‌دهنده آن است که از خدای تبارک و تعالی نمی‌ترسد. این قاعده در روایات نیز مکرر ذکر شده است؛ از جمله، امام صادق (ع)؟ فرمودند: **«مَنْ خَافَ اللَّهَ أَحَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ»**؛ هر کس از خدا

بترسد، خداوند همه چیز را از او می ترساند». یعنی نه فقط از دیگران نمی ترسد، بلکه درحقیقت همه از او می ترسند. خداوند در دل همه چیز، از او هیبت و احترام قرار می دهد.

ترس از خدا به معنای رعایت حریم اوست و هرچه انسان نسبت به خدا حریم بیشتری نگه دارد، همه موجودات عالم نیز نسبت به او حریم نگه می دارند. این حریم نگه داشتن، درحقیقت نوعی خدمت به خدا و اطاعت از اوست. گاهی می بینیم این انسان خداترس، از جهت ابزار مادی با اینکه هیچ گونه امکاناتی ندارد، اما هیبت و اقتدار روحی و معنوی دارد. بنابراین، اگر خوف از خدا در دلی محقق باشد، چه در نظام فردی و چه در نظام اجتماعی، حریم او نگه داشته می شود. از این نگه داشته شدن حریم، خیلی کار برمی آید.

در نقطه مقابل آن نیز، در ادامه روایت می فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؛ و هرکس از خدا نترسد، خداوند او را از همه چیز می ترساند».<sup>۹۴</sup> به این معنا که همه اسباب ظاهری برای او ترسناک می شوند و هیچ حریمی برای او نگه داشته نمی شود.

یک نکته مهم دیگر در این آیه این است که آیا می توانیم بگوییم: «إِنَّمَا ذَلِكَ الشَّيْطَانُ يَخَوْفُ أَوْلِيَاءَهُ»؛ یعنی آیا شیطان دوستان خود را می ترساند، یا اینکه با دوستانش، مؤمنان را می ترساند؟ فعل «يَخَوْفُ» دومفعولی است؛ یعنی شیطان، مؤمنان را همراه با اولیای خودش می ترساند. در این ساختار، مفعول اول محذوف است و این باء در حقیقت، در تقدیر برای آن مفعول دوم آمده است.<sup>۹۵</sup>

پس این آیه نمی گوید شیطان مستقیماً شما را می ترساند، بلکه او با بزرگ نمایی اولیائش (ملامتگران، دشمنان و موانع اقتصادی و فرهنگی) در ذهن ما، آنها را قدرتمند جلوه می دهد تا اراده مان را فلج سازد و ما را از جهاد فی سبیل الله باز دارد. ترس، قوی ترین ابزار برای سست کردن اراده و توقف حرکت است. وقتی زن مؤمن، از غیر خدا (حرف مردم، قضاوت دیگران، تمسخر، فشارهای اقتصادی و...) بترسد، اراده اش برای جهاد، سست و ضعیف می شود؛ چه جهاد علمی باشد، چه جهاد اقتصادی، چه جهاد تبیین و چه جهاد حفظ سنگر حجاب و عفاف.

چالش اصلی ما، ملامت نیست؛ چالش اصلی، ترس از ملامت است. قدرت این آیه در این نیست که ملامتگر را ساکت می کند، بلکه در این است که ترس را از قلب شما برمی دارد.

بیاید تمرین کنیم مصداق این آیه باشیم: «يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»؛ تلاش گرانی شجاع در راه حقیقت، که از قضاوت هیچ قضاوتگری نمی هراسند. در روایت آمده است: «چون این آیه نازل شد، پیامبر اکرم؟ ص؟ دست بر شانه سلمان فارسی زد و فرمود: "هم وطنان تو مصداق این آیه اند!"».<sup>۹۶</sup>

۹۴. حسین بن محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۲۹.

۹۵. جلسه تفسیر استاد عابدینی، سایت تمحیص.

۹۶. عبد علی بن جمعة العروسی حویزی، نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۴۲.

ما ایرانیان بارزترین مصداق این آیه هستیم. لذا شما در هر جایگاهی (مادر، همسر، شاغل، دانشجو، هنرمند یا کنشگر)، در میانه یک جهاد روزمره هستید؛ قرار نیست در این راه از ملامت‌ها در امان باشید. جهاد فقط جنگیدن نیست؛ جهاد یعنی تلاش مستمر و خستگی‌ناپذیر بودن؛ آن مادری که در این طوفان رسانه‌ای تلاش می‌کند فرزندی مؤمن و پایبند به ارزش‌ها تربیت کند، آن زن متخصصی که در محیط علمی یا شغلی تلاش می‌کند هم‌زمان با حفظ کرامت و ارزش‌های الهی خود بدرخشد و اثبات کند که دین‌داری مانع پیشرفت نیست، زن خانه‌داری که با عشق، خانه را به سنگر تربیت نسل آینده تبدیل می‌کند و دختر جوانی که در دانشگاه، خیابان یا فضای مجازی، بر هویت و باور خود می‌ایستد، همه در حال جهاد هستند.

### شاخصه زن مؤمن انقلابی

خواهران انقلابی من! قرآن کریم در آیه «يَجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةً لَّانِهِمْ»، تعریفی دقیق از مؤمن انقلابی ارائه می‌دهد. آیه نمی‌گوید مؤمن کسی است که سرزنش نمی‌شود. اتفاقاً برعکس! چون انقلابی است و خلاف جریان باطل شنا می‌کند، بیش از همه سرزنش می‌شود! مؤمن انقلابی کسی است که نمی‌ترسد و بی‌باک است. این بی‌باکی، یک شعار احساسی نیست؛ بلکه یک انتخاب آگاهانه براساس ایمان است.

شجاعت زن انقلابی کجاست؟ در میدان جنگ؟ بله، آن هم در جای خود! اما امروز، شجاعت اصلی ما در این است که در دانشگاه، محیط کار و جامعه، با افتخار از هویت دینی و انقلابی خود دفاع کنیم، از اقلیت بودن در یک جمع غفلت‌زده نترسیم و با صراحت و روشنی از حق دفاع کنیم و نهراسیم که بگوییم ما به این اصول پایبندیم.

در آیات قرآن از زنان بهشتی و مخدرات انبیا و اوصیا تجلیل شده است؛ تقریباً هیچ کدام برای عبادت فردی مورد ستایش قرار نگرفته‌اند، بلکه آن‌ها در موضع‌گیری‌های شدید اجتماعی و انقلابی برجسته‌اند. یکی از آن بانوان که الگوی همگان در قرآن است، بانو آسیه، همسر فرعون است. براساس روایات، هنگامی که دید فرعون، آرایشگر خود (ماشطه) را به همراه فرزندانش در آتش سوزاند، دست از تقیه برداشت و به فرعون فرمود: «الْوَيْلُ لَكَ يَا فِرْعَوْنُ، مَا أَجْرُكَ عَلَى اللَّهِ جَلَّ وَعَلَا!؛ وای بر تو! چه چیز باعث شده که در برابر خدای متعال این قدر جسور باشی و چنین جنایت وحشیانه‌ای مرتکب شوی؟!». <sup>۹۷</sup> این جمله را در برابر کسی گفت که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده بود! این بانوی الهی، یک‌تنه در مقابل این شخص بدتر از حیوان وحشی ایستاد.

این درحالی بود که بخش مهمی از دربار، وزرا، مقامات، لشکریان، بردگان و کنیزان زیردست ملکه دربار بودند و ملکه در دستگاه سلاطین، جایگاه و منزلت اجتماعی بسیار بالایی داشت؛ یعنی موضع‌گیری او، دربار فرعون را دوباره کرد. لذا فرعون دستور داد این مخدّره الهی را به چهارمیخ بکشند. چرا باید با او چنین کنند؟ چون اگر ملکه دربار با فرعون همراهی نکند، نصف دربار قیام می‌کنند یا برایشان تردید ایجاد

می‌شود و آبرو و ابهت فرعون فرو می‌ریزد. او با وجود اینکه در بالاترین سطح رفاه و تجملات مادی قرار داشت، نه تنها منفعل نشد و دنیاپرستی را قبول نکرد، بلکه در برابر تمام قدرت و ثروت فرعون ایستاد.

علامه مجلسی؟ رح؟ نقل کرده است که حضرت آسیه نیز از بنی اسرائیل و اهل ایمان بود، اما تقیه می‌کرد: «كَانَتْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَانَتْ مُؤْمِنَةً مُخْلِصَةً وَ كَانَتْ تَعْبُدُ اللَّهَ سِرًّا»<sup>۹۸</sup> این منزلت بسیار شگفت‌انگیز است! زن مؤمنی را تصور کنید که مجبور باشد با کافر جنایت کاری مثل فرعون زندگی کند و ملکه دربار باشد؛ او در این شرایط، نه تنها اسیر جلال و جبروت مادی دستگاه نشود، بلکه نقش حفاظت از نبی الهی را بر عهده بگیرد و پس از آن، موضعی در برابر امام کفر بگیرد که به شهادت او منجر گردد. او هنگام شهادت، چنین دعا می‌کند: «رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ نَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ پروردگارا! برای من نزد خودت خانه‌ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و کردارش رهایی بخش و مرا از مردم ستمکار نجات ده».<sup>۹۹</sup>

ملامتگر او چه کسی بود، مردم کوچه و بازار؟ خیر! ملامتگر او، خود فرعون بود؛ قدرتمندترین دیکتاتور زمان، کسی که ادعای خدایی می‌کرد و حضرت آسیه را تهدید به شکنجه سخت و مرگ کرده بود.

خواهران گرامی! شما در هر جایگاه و با هر باوری که باشید، هرگز نمی‌توانید رضایت همه را جلب کنید. امام باقر؟ ع؟ در روایتی ارزشمند، نقشه راه را به ما نشان می‌دهند و می‌فرمایند: «وَ إِنْ مُدِحْتَ فَلَا تَفْرَحْ وَ إِنْ دُمِمْتَ فَلَا تَجْزَعْ؛ اگر ستایش شدی، شاد مشو و اگر نکوهش شدی، بی‌تابی مکن».<sup>۱۰۰</sup> این روایت، دقیقاً به زندگی امروز ما اشاره دارد. چقدر از خوشحالی ما وابسته به یک لایک یا تعریف دیگران است؟ و چقدر از ناراحتی ما به خاطر یک طعنه، یک قضاوت در محیط کار یا خانواده، یا حتی یک آنفالو شدن است؟ با توجه به سخن امام؟ ع؟، باید از این بازی احساسی که دیگران آن را مدیریت می‌کنند، بیرون بیاییم.

اما این به معنای بی‌تفاوتی نیست؛ بلکه ایشان می‌فرمایند: «وَ فَكِّرْ فِيمَا قِيلَ فِيكَ، فَإِنْ عَرَفْتَ مِنْ نَفْسِكَ مَا قِيلَ فِيكَ فَسَقُوطُكَ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ جَلَّوَعَزَّ عِنْدَ غَضَبِكَ مِنَ الْحَقِّ أَعْظَمُ عَلَيْكَ مُصِيبَةً مِمَّا خَفَتْ مِنْ سَقُوطِكَ مِنْ أَعْيُنِ النَّاسِ وَ إِنْ كُنْتَ عَلَى خِلَافٍ مَا قِيلَ فِيكَ فَثَوَابٌ اِكْتَسَبْتَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَعَبَّ بِذُنُوبِكَ؛ بی‌تابی مکن و پیرامون آنچه درباره تو گفته شده است بیندیش. اگر دیدی آنچه گفته‌اند در تو هست، مصیبت افتادن از چشم خداوند عزوجل، به سبب خشمناک شدن از حقیقت، بزرگ‌تر از مصیبت افتادن از چشم مردم است که از آن می‌ترسی و اگر خلاف آن چیزی باشی که گفته‌اند، این خود ثوابی است که بی‌رنج به دست آورده‌ای».<sup>۱۰۱</sup>

۹۸. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۶۴.

۹۹. تحریم، ۱۱.

۱۰۰. ابن شعبه الحرانی، تحف العقول، ص ۲۸۴.

۱۰۱. همان.



سپس، امام؟ ع؟ هشدار تکان‌دهنده‌ای می‌دهند و معیاری در اختیار ما می‌گذارند تا دریابیم چقدر به این خاندان عصمت و طهارت نزدیکیم: «وَاَعْلَمُ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّىٰ لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلُ مِصْرَکَ وَ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوٌّ لَمْ يَحْزُنْكَ ذَلِكَ وَ لَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسْرُکْ ذَلِكَ؛ و بدان که تو دوست (و پیرو) ما نیستی مگر آن‌گاه که اگر همه همشهریانت بر ضد تو هم‌داستان شوند و بگویند: "تو مرد بدی هستی"، این سخن تو را اندوهگین نسازد و اگر بگویند: "تو مرد خوبی هستی"، این سخن شادمانت نگرداند». این اوج قدرت روحی است؛ نباید معیار خوب و بد بودن ما، سخن مردم و فشارهای اجتماعی باشد.

اگر معیار، حرف مردم نیست، پس چه چیزی معیار است؟ در مواجهه با این همه طعنه و قضاوت جامعه، که مانند طوفان می‌خواهند ما را از مسیرمان خارج کنند، امام؟ ع؟ پناهگاه نهایی را معرفی می‌کند و می‌فرماید: «وَلَكِنْ اَعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ؛ فَإِنْ كُنْتَ سَالِكًا سَبِيلَهُ، زَاهِدًا فِي تَرْهِيهِهِ، رَاغِبًا فِي تَرْغِيهِهِ، خَائِفًا مِنْ تَخَوُّفِهِ، فَاتَّبِثْ وَ أَبْشِرْ، فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّكَ مَا قِيلَ فِيكَ؛ بلکه (در هر حال) خود را بر کتاب خدا (قرآن) عرضه کن. اگر پوینده راه آن بودی و به آنچه به بی‌اعتنایی بدان فراخوانده است بی‌اعتنا و به آنچه بدان ترغیب کرده است راغب بودی، پس پایداری کن و خوش باش؛ زیرا آنچه درباره تو گفته شده، به تویانی نرساند».<sup>۱۰۲</sup>

خواهران گرامی! وقتی معیار ما قرآن باشد، دیگر نه ملامت‌ها ما را می‌شکنند و نه با تعریف‌ها مغرور می‌شویم. در این حالت، ما معیار حقیقی را یافته‌ایم.

### الگوریتم سقفِ شیشه‌ای دشمن در جنگ روانی امروز

خواهران من! میدان جنگ امروز ما تغییر کرده است. دشمنی که روزی خاکمان را هدف گرفته بود، امروز هویت و اراده زن ایرانی را نشانه گرفته است. می‌خواهند ما را به بردگی مدرن کاخ‌های پوشالی خود بکشانند. جنگ امروز، یک جنگ روانی است؛ بمبارانی مداوم از ناامیدی، خودتحقیری و تردید که از صفحه نمایش تلفن‌هایمان، شبکه‌های ماهواره‌ای و زمزمه‌های مسموم، مستقیم به قلب باورهای ما شلیک می‌شود. جنگ امروز ما، شاید صدای آژیر و انفجار نداشته باشد، اما دشمن می‌خواهد با فشار روانی، ما را از درون تهی کند تا بی‌سروصدا تسلیم شویم. او می‌داند که زن بابصیرت و مؤمن انقلابی، ستون خیمه این جامعه است؛ به همین دلیل، نوک پیکان این جنگ نرم، دقیقاً هویت و کرامت ما زنان را نشانه گرفته است.

هدف اصلی این تهدید، نه اشغال خاک، بلکه اشغال ذهن‌ها و باورهاست. دشمن تلاش می‌کند تا یک سقف شیشه‌ای ذهنی و روانی بر سر ما زنان، که محور اصلی خانواده و فرهنگ هستیم، ایجاد کند. ملامتگر امروز، امپراتوری رسانه‌ای دشمن است که می‌خواهد ما را از اصولمان شرم‌ده سازد. ملامت امروز، تمسخر حجاب، تضعیف خانواده و القای این است که ما در اقلیت هستیم.



دشمن مشکلات داخلی را زیر ذره بین می برد و مدام در گوشمان زمزمه می کند: «اینجا آخرش همین است»، «تلاش تو بی فایده است»؛ این زمزمه ها به تدریج به صدای درونی مان تبدیل می شود و اعتماد به نفسمان را به «سندروم خودویرانگری» تبدیل می کند. هدفش ترویج ناامیدی و ایجاد حس ناتوانی و خودکم بینی است؛ تا به توانایی های خود شک کنیم، از رؤیاهایمان دست بکشیم و به کمترین ها قانع شویم. این همان حسی است که مانع می شود در موقعیت های علمی و شغلی بهتر عمل کنیم یا ایده های خلاقانه مان را به زبان آوریم؛ زیرا از قبل باور کرده ایم که پیشرفت و استقلال برای ما ممکن نیست.

امروز، دشمن با اسلحه نمی جنگد، بلکه با ترویج سبک زندگی وارداتی و بی ریشه در تلاش است زن ایرانی را بی هویت کند. با ارائه تصویری بی نقص، فیلتر شده و غیرواقعی از زن در فرهنگ های دیگر، یک استاندارد دست نیافتنی می سازد و سبک زندگی فریبنده ای را ترویج می کند که نتیجه اش ایجاد احساس دائمی «ناکافی بودن» است. آن ها می خواهند با هزاران تصویر دروغین و روایت های تحریف شده، آینه ای ترک خورده پیش روی ما بگذارند تا خود را آن گونه که آن ها می خواهند ببینیم. این همان سقف شیشه ای است که نمی گذارد از خود واقعی مان لذت ببریم و ما را وادار می کند که مدام خودمان را با یک ویتترین دروغین مقایسه کنیم. در نهایت، به جایی می رسیم که برای پذیرفته شدن، گمان می کنیم باید هویت، فرهنگ و اصالت خود را انکار کنیم.

خواهران عزیزم! حقیقت این است که دشمن وقتی از رویارویی مستقیم مأیوس می شود، به دنبال تضعیف اراده و باورهای ما از درون می رود. خواهر شجاعمان، «مهدیه اسفندیاری» را به یاد بیاورید؛ حقیقتی زنده و استوار که در عصر خودمان زندگی می کند.

دشمن امروز ما، که نقاب زیبای آزادی و حقوق بشر به چهره زده، تاکتیک جدیدی پیش گرفته است. در قلب اروپا؛ همان جایی که ادعای آزادی اش گوش فلک را گر کرده و خود را مهد تمدن و حقوق بشر می نامد، اگر کسی (به ویژه یک زن مسلمان)، برخلاف میلشان سخن بگوید و از مظلوم دفاع کند، معادله ای جدید برایش می نویسند: «او را خرد می کنیم و با برچسب تروریسم، زندان انفرادی و ارباب قانونی می شکنیم تا دیگران بترسند و سکوت کنند». آن ها برای خانم اسفندیاری دو چیز را تدارک دیده بودند: «سختی» (هشت ماه در سلول انفرادی) و «سرزنش» (اتهامات سنگین حقوقی و تروریستی).

اما مهدیه چه کرد؟

خواهران من! او دقیقاً همان کاری را انجام داد که مادران ما در جنگ کردند. او به ما نشان داد که زن مؤمن، در هر کجای دنیا که باشد، قدرتی در درون خود دارد که از ایمانش نشئت می گیرد. او مصداق زنده این کلام امام رضا ع؟ شد: «أَنْ لَا تَخَافَ مَعَ اللَّهِ أَحَدًا؛ اینکه با خدا از احدی بیم نداشته باشی». او از سیستم پیچیده قضایی و امنیتی فرانسه نترسید و سختی هشت ماه انفرادی را که برای شکستن او طراحی شده بود، به نماد مقاومت و صبوری زینب گونه تبدیل کرد. او آن سرزنش و اتهام سنگین را، به افتخار دفاع از حقیقت و مظلوم تبدیل نمود.

همان‌طور که کوه عظیم، نه از لرزش سنگ‌ریزه‌ها و نه از صدای برخورد باران تکان می‌خورد، اهل حق نیز از سروصدای سرزنشگران و طعنه‌زنندگان نمی‌لرزند.

امروز دشمن تلاش می‌کند در رسانه‌ها، شبکه‌های اجتماعی، محیط کار و حتی گاهی در میان اطرافیان، ما را به‌خاطر اعتقادات، حجاب و دفاعمان از حق، سرزنش کند تا بترسیم و سکوت کنیم.

بدون شک، یکی از شفاف‌ترین و تکان‌دهنده‌ترین داستان‌های قرآنی که مصداق کامل جهاد در برابر ملامت ملامتگران است، داستان حضرت مریم؟ سها؟ می‌باشد. این داستان، نمونه‌ای برجسته از رویارویی با ملامت اجتماعی است و از آن جهت اهمیت دارد که جهاد او، نه با شمشیر در میدان نبرد، بلکه جهاد حیثیت، جهاد صبر و جهاد حفظ ایمان در برابر سنگین‌ترین اتهام اجتماعی بود.

جهاد و مأموریت الهی برای حضرت مریم؟ سها؟، پذیرش امری خارق‌العاده و بی‌سابقه بود؛ باردار شدن به فرزندی بدون پدر، به اراده مستقیم خداوند. جهاد او، تسلیم شدن در برابر امری بود که از نظر عقل و عرف اجتماعی، غیرقابل توضیح و غیرقابل دفاع و یک جرم نابخشودنی محسوب می‌شد. ترس او از ملامت، آن قدر سنگین بود که قرآن به زیبایی این اضطراب انسانی را به تصویر می‌کشد، آنجا که می‌فرماید: «فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا» پس درد زایمان او را به‌سوی تنه درخت خرما می‌کشاند. (مریم) گفت: ای کاش پیش از این مُرده بودم و به‌کلی فراموش شده بودم». ۱۰۳

این آیه، اوج فشار روانی و ترس از ملامت را نشان می‌دهد؛ حضرت مریم؟ سها؟ نه از درد زایمان، بلکه از وحشت رویارویی با جامعه و اتهاماتی که در انتظارش بود، آرزوی مرگ می‌کرد. نقطه عطف داستان اینجاست که با وجود این ترس عمیق انسانی، که از نظر اجتماعی، مساوی با نابودی کامل آبرویش بود، حضرت مریم؟ سها؟ تسلیم «سبیل الله» شد، نوزادش را به دنیا آورد و به فرمان خدا، مأمور به سکوت گردید.

وقتی او با نوزاد در آغوش، به میان قومش بازگشت، ملامتگران (که تمام قومش بودند) هجمه‌ها را آغاز کردند: «قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا \* يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا» گفتند: "ای مریم! به‌راستی چیز بسیار زشت و عجیبی آورده‌ای. ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت زنی بدکاره". ۱۰۴ آن‌ها به او و خانواده‌اش، به حیثیت و به تمام قداستش تاختند. آن‌ها سنگین‌ترین جنگ روانی را علیه پاک‌دامن‌ترین زن زمان اجرا کردند.

حضرت مریم؟ سها؟، قهرمان جهاد حیثیت بود. درحالی که دنیا او را ملامت می‌کرد، او نترسید و عقب‌نشینی نکرد و مصداق واقعی «وَلَا يَخَافُونَ» شد. او براساس باور خود، که فرمان خدا بود، عمل کرد؛ سکوت اختیار

---

۱۰۳. مریم، ۲۳.

۱۰۴. مریم، ۲۷ تا ۲۸.

نمود و شجاعانه ایستاد. به جای دفاع از خود، به نوزادش، حضرت عیسی؟ ع؟ اشاره کرد و خداوند با زبانی معجزه آسا از او دفاع کرد.

این استقلال فکری، ما را به یک رهبر تبدیل می کند؛ رهبری با نیروی محرکه درونی که از یک زن منفعل به زنی فعال، قوی و تأثیرگذار بدل می شود. در چنین شرایطی، نصرت الهی به مثابه یک سلاح مخفی در اختیار ما قرار می گیرد و امدادهای الهی از جایی می رسند که هیچ گاه انتظارش را نداریم. خداوند از دل همین سختی ها، فشارها و ملامت ها، برکت و رحمتش را به زندگی مان سرازیر می کند.

همانند «مژگان رحمانی»، قهرمان داریت ایران؛ زنی که با تمام وجود، آماده اعزام به مسابقات جهانی بود. در سینه اش رؤیای سکوی قهرمانی بود و در قلبش، عشق به ایران می تپید. او در همان مسیر فرودگاه امام خمینی؟ رح؟، با سادگی و امیدی که در چشمانش می درخشید، از مسئولان تیم پرسید: «آیا پرچم ایران را به همراه دارید؟ چون من مطمئنم که قهرمان می شوم و می خواهم پرچم کشورم را روی دوشم بیندازم». جوابی که شنید نه حمایت بود و نه دلگرمی؛ بلکه جوابش پوزخند و تمسخر بود. به او گفتند: «نگران نباش! تو روی سکو نمی روی. حالا از فرودگاه می خریم».

تصور کنید در خانه خودت و از طرف افرادی که باید حامی تو باشند، این چنین ناامید شوی! مژگان، که تا آن روز حتی فرودگاه را به درستی ندیده بود، در آن ترمینال بزرگ، گیج و تنها، به دنبال یک مغازه می گشت؛ مغازه ای که فقط یک چیز بفروشد؛ نماد هویت و نماد تلاش و سختی هایی که برای رسیدن به این نقطه کشیده بود. اما آن را پیدا نکرد!

در اوج ناامیدی، وقتی داشت از گیت خروج عبور می کرد، چشمش به یک پرچم کوچک افتاد؛ یک پرچم رومیزی، روی میز مأمور گیت. جلو رفت و با همان صدایی که شاید از بغض می لرزید، اما پر از اراده بود، گفت: «من بازیکن تیم ملی ایرانم. دارم برای مسابقه می روم و مدال طلا می گیرم؛ اما هیچ کس باور نمی کند، هیچ کس به من پرچم نداد. می شود این پرچم رومیزی را به من امانت بدهید؟» آن مأمور نیز از روی ترحم، پرچم روی گیت را به او داد.

خانم ها و آقایان، مژگان رحمانی به مسابقات رفت و جنگید؛ نه فقط با حریفانش، بلکه با تمام آن ناباوری ها و تمسخرها و در نتیجه، روی سکوی اول جهان ایستاد. او مدال طلا را گرفت! و در آن لحظه باشکوه، در میان پرچم های برافراشته کشورهای دیگر، مژگان رحمانی همان پرچم کوچک رومیزی را از جیبش درآورد و بالای سرش گرفت. آن پرچم کوچک، در آن لحظه، بزرگ ترین پرچم دنیا بود؛ بزرگ تر از تمام پرچم های موجود در سالن؛ زیرا آن پرچم، نماد باور بود، نماد اراده شکست ناپذیر زنی که برای اثبات خود، نیازی به تأیید دیگران نداشت.

بیایید امروز با خودمان عهد ببندیم که دیگر اجازه ندهیم احساس ناکافی بودن، سقف آرزوهایمان را تعیین کند. ما وارثان زنانی هستیم که از خاکستر جنگ، ققنوس وار برخاستند. بیایید با سلاح ایمان و توکل، سقف های شیشه ای را بشکنیم و به دنیا نشان دهیم که زن ایرانی، نه یک قربانی، بلکه فرمانده ای قدرتمند در سنگر اراده و ایمان است.

بسم الله الرحمن الرحيم

«إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ...» (سورة مبارکه مائده، آیه ۹۱)

### جزء هفتم: قدرت «ماشدن»

سلام بر شما زنان آگاه و توانمند ایران! سلام بر دستان معجزه‌گرتان که هر روز پیوندهای زندگی را، از گرمای خانه تا انسجام جامعه، ترمیم می‌کنید و می‌بافید. خرسندم که امروز در این جمع صمیمی و نورانی، گرد هم آمده‌ایم تا دربارهٔ بزرگ‌ترین رسالت و قدرتی که در دستانمان است، گفت‌وگو کنیم.

#### پیوندهای از هم‌گسسته

ما در دورانی زندگی می‌کنیم که انگار همه‌چیز برای جداکردن ما از هم طراحی شده است. در خانه‌هایمان، شاید دور هم باشیم، اما نگاهمان به‌جای چشم‌های عزیزانمان، به صفحهٔ سرد گوشی‌ها دوخته شده است. گفت‌وگوی واقعی، آن ارتباط چشمی که گرما می‌آفریند، جای خود را به انزوا داده است. انگار، گذشت را گم کرده‌ایم؛ همان حلقهٔ گمشده‌ای که خانواده را در برابر طوفان‌ها حفظ می‌کرد.

در بیرون از خانه و در فضای مجازی، انگار در یک میدان مین احساسی قدم می‌زنیم؛ هر لحظه ممکن است چیزی خشم ما را برانگیزد. آیا تابه‌حال فکر کرده‌ایم که شاید همهٔ این‌ها حقیقت نداشته باشد؟ همان‌طور که شما دخترخانم‌های جوان این را به‌خوبی حس کرده‌اید؛ شاید این‌ها ابزاری برای کنترل ما باشند تا ما را از هم دور و متنفر کنند و نگذارند به‌دنبال نقاط مشترکمان بگردیم.

این گسست، حتی به محیط‌های کاری هم نفوذ کرده است؛ فضایی که در آن به موفقیت تیمی و اخلاق حرفه‌ای توجه نمی‌شود، بلکه رقابت فردی و حذف همکار، شاخص موفقیت شده است. نه! ما به فضایی امن نیاز داریم، جایی که به‌جای سازهای مخالف، وحدت نظرها شنیده شود.

و در سطح جامعه، وقتی فشارهای اقتصادی امانان را بریده است، تنها راه عبور از مشکلات این است که هوای همدیگر را داشته باشیم. همین که درد هم را بفهمیم و همین درک متقابل در اوج سختی، خودش بزرگ‌ترین قدم علیه نیروی است که می‌خواهد ما را به جان هم بیندازد.

در نهایت، ما در حال فراموشی آن باهم‌بودن قدیمی هستیم؛ آن فرهنگ همیاری و تعاون که به ما یاد داده بود تنهایی دوام نمی‌آورد. در حال فراموش کردن «ما» بودن هستیم و پیش از آنکه این عداوت‌ها ریشه‌دار شوند، باید ما و شما کاری کنیم تا این جداشدن‌ها متوقف شود.

خانم‌های عزیز! مشکل ما در خانه، فضای مجازی، محیط کار، اقتصاد و اجتماع این است که پیوندهایمان در حال گسستن است.

عزیزان من! خدای متعال ما انسان‌ها را، من و شما را، تنها نیافریده است. انگار در خمیرمایه‌مان «باهم‌بودن» نوشته شده است. قدرت، برکت زندگی و آرامش دل ما، همه در همین یک نکته است که کنار هم باشیم؛ همه این‌ها در باهم‌بودن ماست.

یک زن یا یک مادر تنها را تصور کنید که چقدر دلش می‌گیرد، اما وقتی بچه‌ها دورش جمع می‌شوند، همسرش می‌آید یا همسایه‌ش در می‌زند، انگار دنیا را به او داده‌اند. قدرت و آرامش ما در همین است. هرچه بیشتر از هم دور بشویم و تنها بمانیم، ضعیف‌تر و شکننده‌تر خواهیم شد.

دشمن قسم‌خورده‌مان، شیطان، از همان روز اول قسم خورده ما را به زمین بزند. او نقطه ضعف ما را فهمیده و می‌داند تا با هم هستیم، تا دل‌هایمان به هم گره خورده است و پشت هم هستیم، هیچ کاری از دستش بر نمی‌آید. به همین دلیل، تمام توان و لشکرش (از انس و جن) را بسیج کرده تا ما را از هم جدا کند و بینمان تفرقه بیندازد.

این قرآن است که فریاد می‌زند: «إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ؛ مسلماً شیطان می‌خواهد میان شما دشمنی و کینه اندازد»؛<sup>۱۰۵</sup> تمام هدف و نهایت آرزوی شیطان این است که می‌خواهد دل‌هایتان را از هم چرکین نماید و میان شما عداوت و کینه ایجاد کند.

فکر نکنیم این یک داستان قدیمی است. ردپای کثیف شیطان را از روز اول، از زمان حضرت آدم؟ ع؟ تا امروز، می‌توان دید. او فقط سراغ حضرت آدم؟ ع؟ نفت، بلکه پس از آن، فرزندان آدم؟ ع؟ را آنقدر وسوسه کرد تا بین هابیل و قابیل، بین دو برادر، عداوت انداخت و کار را به جایی رساند که برادر، خون برادرش را ریخت.

کار را رها کرد؟ خیر، سراغ فرزندان حضرت یعقوب؟ ع؟ رفت. آنقدر حسادت را در دل‌های آن‌ها باد زد تا یازده برادر، کمر به قتل برادر کوچک خود بستند. این همان بغضا است!

جلوتر آمد، در لشکر آقا امیرالمؤمنین؟ ع؟، در جنگ صفین آن‌گونه شکاف انداخت؛ در لشکر آقا امام حسن مجتبی؟ ع؟، آن‌گونه تفرقه افکند.

می‌بینید، عزیزانم! شیطان کارش همین است: «جدا کردن ما از هم».

در مقابل این نقشه، انبیا و ائمه معصومین؟ عه‌م؟ چه کردند؟

**دست خدا با جماعت است**

تمام دستورات دین، تمام زحمت انبیا و اولیا، برعکس این نقشه شیطانی بوده است: «وصل کردن، همدلی آوردن، هم‌بستگی درست کردن و ماکردن تک‌تکمان».

جانم به قربان آقا امیرالمؤمنین؟ ع؟ که این قدر زیبا موضوع را برایمان باز می‌کند؛ ایشان در خطبه ۱۲۷ نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ وَ إِيَّاكُمْ وَ الْفُرْقَةَ، فَإِنَّ الشَّادَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّادَّ مِنَ الْعَنْمِ لِلذَّنْبِ؛ با اکثریت (دین‌دار) جامعه همراه شوید؛ زیرا دست خدا با جماعت است. از پراکندگی بپرهیزید که جدا شده از مردم، طعمه شیطان است؛ همچنان که گوسفند جدا شده از رمه، طعمه گرگ است».<sup>۱۰۶</sup>

دست خدا با جماعت است؛ یعنی تا وقتی با هم هستیم، دست ما در دست خداست. از تفرقه و جدایی بترسید و دوری کنید؛ چون آدمی که از جمع جدا می‌شود، شاذ خواهد شد، تکیه روی می‌کند و طعمه آماده شیطان می‌شود. حضرت چه مثال زیبایی می‌زنند! می‌فرمایند همانند گوسفندی که از گله جدا می‌افتد، گرگ او را درجا می‌درد.

خواهرانم! همه ما انسان‌ها همین‌گونه هستیم؛ تا وقتی در جمع خانواده و فامیل، هیئت، مسجد و... هستیم و تا وقتی دل‌هایمان با هم جماعت بسته است، در پناه دست خداییم. اما وای به روزی که تک‌وتنها بیفتیم! وای به روزی که فرزندان تنها بیفتند! گرگ‌های این زمانه، که از صدها گرگ بیابان بدترند، درجا او را می‌درند. برای همین است که روح دین ما، فردی نیست. خداوند به ما فرموده: «برو یک گوشه بنشین و خودت عبادت کن»؛ بلکه در همه موارد فرموده است: «با هم»! فرموده با هم نماز بخوانید (نماز جماعت)، با هم روزه بگیرید، با هم قرآن بخوانید، با هم حج بروید و... .

اما چه بسا نفس ما (همین نفس مسوله) فرییمان بدهد و بگوید: «ای بابا! برو در خانه خودت نماز بخوان. تنهایی، حضور قلبت بیشتر است!» درحالی که این خودش یکی از دام‌های شیطان است. ممکن است کسی به هوای حضور قلب بیشتر، از جامعه جدا شود، از مسجد و هیئت فاصله بگیرد و در خانه‌اش به تنهایی عبادت کند، اما نداند که در دام شیطان افتاده است، نداند شاید عمری را در عبادتی بگذراند که رنگ شیطان دارد. به ما دستور انزوا و تنهایی نداده‌اند؛ همه‌جا به عبادت و اطاعت جمعی امر کرده‌اند.

امام صادق؟ ع؟ در این باره که پیامبر اکرم؟ ص؟ نیز بر جمع بودن حساس بوده‌اند، می‌فرماید: «إِنَّ أَنَسًا كَانُوا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ؟ ص؟ أَبْطَلُوا عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ؟ ص؟: "لَيُوشِكُ قَوْمٌ يَدْعُونَ الصَّلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ أَنْ تَأْمَرَ بِحَطْبٍ فَيُوضَعُ عَلَى أَبْوَابِهِمْ فَتُوقَدَ عَلَيْهِمْ نَارٌ فَتُحْرَقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتُهُمْ؛ در زمان رسول خدا؟ ص؟، عده‌ای در آمدن به نماز جماعت مسجد سستی می‌کردند. حضرت فرمودند: "نزدیک است که گروهی نماز در مسجد را رها کنند، آن‌گاه دستور می‌دهیم هیزم بیاورند و بر در خانه‌هایشان بگذارند و آتشی بر آنان



برافروزند تا خانه‌هایشان بر سرشان بسوزد».<sup>۱۰۷</sup> در روایت دیگری هم فرمودند: «لَتَحْضُرَنَّ الْمَسْجِدَ أَوْ لَأَحْرَقَنَّ عَلَيْكُمْ مَنَازِلَكُمْ؟» یا باید در مسجد حاضر شوید یا خانه‌هایتان را بر سرتان به آتش می‌کشم».<sup>۱۰۸</sup>

این شدت لحن برای چیست؟ برای اینکه کسی خیال نکند نماز در منزل، همان نماز در مسجد است.<sup>۱۰۹</sup> نخیل! مساجد را باید پر کرد. ما هرچه داریم از همین مسجد و هیئت داریم. بیشتر ما زنان، مادر هستیم و نگران آینده فرزندان خود. اگه رابطه خود را با مسجد محکم کنیم و دست فرزندانمان را در همین جلسات قرآن و در همین مساجد بگیریم، نسل آینده خودمان را بیمه خواهیم کرد.

لذا اینکه در دین و روایاتمان از تنهایی بدگفته‌اند و به اجتماع سفارش کرده‌اند، یک دلیل دارد: «نجات ما در باهم بودن است».

برخی از عبادات فردی مانند نماز شب نیز مقدمه آمادگی برای اجتماع است؛ برای همین، در نماز شب باید برای چهل مؤمن دعا کنیم. آن عزلتی که مقدمه اجتماع شود، مثل خلوتی که حضرت موسی؟ ع؟ در میقات داشت تا الواح را دریافت کند یا آن عزلتی که پیغمبر اکرم؟ ص؟ برای دریافت قرآن به پذیرفت، بسیار ممدوح است و خود مقدمه‌ای بر اجتماع.<sup>۱۱۰</sup>

این دستورات دینی، فقط محدود به عبادت نیست؛ تنهایی در تمام شئون زندگی، مذمت شده است. امام کاظم؟ ع؟ چه زیبا فرمودند: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ؟ ص؟ ثَلَاثَةً: الْأَكْلَ زَادَهُ وَحْدَهُ وَ النَّائِمَ فِي بَيْتٍ وَحْدَهُ وَ الرَّأَكِبَ فِي الْفَلَاةِ وَحْدَهُ؛ رسول خدا؟ ص؟ سه گروه را نفرین کردند! کسی که توشه خود را به تنهایی بخورد (حتی غذاخوردن)، کسی که در خانه‌ای تنها بخوابد و کسی که در بیابانی به تنهایی سفر کند».<sup>۱۱۱</sup>

حتی خود معنای ولایت در دین ما، معنایی عمیق از باهم بودن دارد؛ ولایت یعنی به هم پیوستگی، هم‌جبهه‌گی و اتصال شدید؛ یعنی ما یک فکر و یک هدف داریم و در یک مسیر حرکت می‌کنیم، باید همچون دانه‌های تسبیح، به هم متصل، جوش خورده و یک پیکر واحد باشیم. پیامبر اکرم؟ ص؟ نیز همین کار را انجام داد؛ در ابتدا، مسلمانان را به هم جوش داد، میانشان اخوت و برادری ایجاد کرد و یک امت اسلامی واحد پدید آورد.

---

۱۰۷. ابوجعفر محمدبن حسن طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۲۵؛ وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۳.

۱۰۸. محمدبن الحسن الحرّ العاملی، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۲۹۱.

۱۰۹. اگر نسبت به تعارض این روایات با روایاتی که مسجد زن را منزل او معرفی می‌کند «خَيْرُ مَسَاجِدٍ نِسَائِكُمُ الْبُيُوتُ» اشکالی در ذهن شما سخنران محترم یا مخاطبین به وجود آمد، می‌توانید با مراجعه به مقاله: بررسی تفصیلی حضور زنان در مسجد در عصر پیامبر؟ ص؟ (<https://masjedpajoh.ir/article/study/۱۳۲۳>) جزئیات این موضوع را بررسی کنید.

۱۱۰. تفسیر استاد عابدینی، سایت تمحیص، ۲۳ آبان ۱۴۰۴.

۱۱۱. ابوجعفر محمدبن علی بن حسین بن بابویه قمی، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۷۷.

همچنین مانع می‌شد که آنان با دشمنان یا مخالفان درآمیزند و صفوفشان را همواره فشرده و منسجم نگه می‌داشت.

رهبر معظم انقلاب؟ رح؟ در این مورد می‌فرمایند:

برای اینکه اگر این‌ها به این حالت نباشند، اگر ولایت نداشته باشند، اگر به هم پیوسته صد درصد نباشند، میان آن‌ها اختلاف به وجود بیاید، از برداشتن بار امانتی که بر دوش آن‌هاست، عاجز خواهند ماند؛ نمی‌توانند این بار را به سرمنزل برسانند.<sup>۱۱۲</sup>

باید این‌ها را هرچه بیشتر به هم بچسبانند، هرچه بیشتر به هم بجوشانند و گره بدهند. مثل چه؟ مثل یک عده کوه‌نوردی که از یک راه صعب‌العبور کوهستانی دارند عبور می‌کنند. به این‌ها گفته می‌شود: «به همدیگر بچسبید، کمربندهایتان را به هم ببندید، جدا جدا و تک‌تک حرکت نکنید که اگر تنها ماندید، خطر لغزیدن هست».<sup>۱۱۳</sup>

بله، تمام دستورات انبیا و اولیا در جهت هم‌بستگی ما بوده است. وقتی با هم هستیم، قدرت و آرامش داریم؛ اما وقتی تنها باشیم، ضعیف و آسیب‌پذیر خواهیم شد و روزبه‌روز بر اضطراب و نگرانی مان افزوده می‌شود.

این چه سری است که با وجود پیشرفت‌های مادی، صنعتی، تکنولوژیکی و سهولت‌های بی‌نظیری که در زندگی بشر به وجود آمده، مردم دنیا به شکلی بی‌سابقه به‌سوی افسردگی، اضطراب و بحران روحی در حرکت‌اند؛ تا جایی که از آرامش و سکینت به‌عنوان گم‌شده انسان معاصر یاد می‌شود.

مشکل اصلی این است که فرهنگ غالب در جامعه به‌سرعت در حال گسترش منفعت‌گرایی فردی است؛ شاید فردگرایی و خودخواهی، ما را به آرامش و خوشی‌های مقطعی برساند، اما آرامش واقعی در تأمین منافع جمعی است.

تاروپود عالم امکان به هم پیوسته است      عالمی را شاد کرد آن کس که یک دل شاد کرد<sup>۱۱۴</sup>

باید بدانیم که اگر دایره محبت و توجه خود را گسترش ندهیم و کاری به همسایه، فامیل، دوست، همشهری و امثال آن نداشته باشیم یا اصلاً به آرامش دست پیدا نمی‌کنیم یا اگر آرامشی هم حاصل شود، موقتی و بی‌کیفیت خواهد بود.

عزیزان! می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم که شاید مهم‌ترین آوردگاه و نقطه آغازین همان آتش و عداوتی باشد که پیش‌تر از آن سخن گفتیم «کانون خانواده». باید ببینیم آن عداوت و بغضا که در آیه ۹۱ سوره مبارکه

---

۱۱۲. بیانات رهبر معظم انقلاب، ولایت و حکومت، ص ۵۳.

۱۱۳. بیانات رهبر معظم انقلاب، طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ۲۳ ولایت، ص ۵۲۰.

۱۱۴. صائب تبریزی، دیوان اشعار غزلیات، شماره ۲۳۵۱.

مأذنه به عنوان هدف غایب شیطان معرفی شده است، نطفه‌اش از کجا بسته می‌شود و در کجا برای آن جشن گرفته می‌شود؟

در اینجا با یک روایت تکان‌دهنده از پیامبر گرامی اسلام؟ ص؟ مواجه می‌شویم؛ روایتی که عمق فاجعه گسست در اولین واحد اجتماعی، یعنی خانه را به تصویر می‌کشد. ایشان می‌فرمایند: «إِذَا اخْتَصَمْتُ هِيَ وَ زَوْجُهَا فِي الْبَيْتِ...»؛ زمانی که زن و شوهر در محیط خانه با یکدیگر اختصام می‌کنند...؛ اختصام، صرفاً یک گفت‌وگوی ساده نیست؛ بلکه به معنای جدال، کشمکش، نزاع و همان چیزی است که ما آن را درگیری می‌نامیم.

ادامه روایت، هولناک است: «فَلَهُ فِي كُلِّ زَاوِيَةٍ مِنْ زَوَايَا الْبَيْتِ شَيْطَانٌ يُصَفِّقُ»؛ در هر گوشه‌ای از گوشه‌های آن خانه، شیطانی ایستاده و کف می‌زند!؛ او نه تنها حضور دارد، بلکه این نزاع، مایه سرور و شادمانی اوست. سپس دعا می‌کند «وَيَقُولُ: فَزَحَّ اللَّهُ مِنْ فَرْحَنِي»؛ خداوند شاد کند آن کسی را که امروز من (شیطان) را این‌گونه شادمان کرد.<sup>۱۱۵</sup>

این روایت به‌طور دقیق نشان می‌دهد که هدف کلان شیطان برای ایجاد عداوت و بغضا، چگونه در خصوصی‌ترین بخش زندگی ما عملیاتی می‌شود. خانه‌ای که خداوند فلسفه وجودی آن را مودت، رحمت و مایه آرامش (لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا) قرار داده است، در اثر این اختصام، به مجلس جشن و پای‌کوبی لشکریان ابلیس تبدیل می‌گردد.

این همان گسست است. این همان جدایی است که پیش‌تر از آن به‌عنوان طعمه‌ای برای گرگ یاد کردیم. اینجاست که پیوند پاره می‌شود؛ پیوندی که اگر با گذشت و مدارا ترمیم نشود، شیطان دقیقاً در همان شکاف لانه می‌کند و خانه‌ای را که باید مرکز «ماشدن» باشد، به مرکز تفرقه تبدیل می‌نماید.

یادمان باشد: «در لحظات سخت زندگی که ممکن است برای هرکس پیش بیاید و اختلافات زن و شوهری بالا بگیرد، به این روایت فکر کنیم و اجازه ندهیم با دعوا و کدورت، شیطان را شاد کنیم. اصطلاح عامیانه و زیبای "از خر شیطان پایین بیا" دقیقاً مربوط به همین لحظه است؛ چون وقتی بر خر شیطان سوار شدی، او شما را هر طرف که بخواهد می‌برد. اما ما باید خودمان را آرام کنیم و اجازه ندهیم که این شکاف‌ها عمیق‌تر شوند».

بانوان عزیز! اگر امروز در کانون خانواده، میان زوجین، والدین و فرزندان و یا میان خواهران و برادران، شاهد بروز اختلاف و کینه هستیم، اگر در سطح جامعه و همسایگی، کار به جایی رسیده که همسایه از حال همسایه بی‌خبر است و آن الفت و مودت گذشته، جای خود را به بیگانگی و سردی داده، تا جایی که در روابط اجتماعی خود، مصداق نگران‌کننده قطع رحم شده‌ایم و اگر به‌وضوح مشاهده می‌کنیم که رسانه‌های بیگانه و فضای مجازی، به‌طور سیستماتیک و شبانه‌روز در حال تزریق و ترویج نفرت، دشمنی و کینه‌ورزی میان

اقتضای مختلف جامعه هستند، نباید این وقایع را ساده‌انگارانه یا تصادفی تلقی کنیم. این‌ها صرفاً اتفاقات گذرا نیستند، این‌ها مصداق بارز ردّپای شیطان هستند؛ همان نقشه و راهبرد کلانی که قرآن کریم از آن پرده برداشته است.

اجازه بدهید واضح‌تر بگوییم: «این ردّپا یک مفهوم انتزاعی و دور از ذهن نیست؛ این ردّپا، اکنون در متن زندگی و در مقابل چشمان ماست».

۱. **ردّپا در رسانه‌های معاند:** این ردّپا را به‌وضوح در شبکه‌های ماهواره‌ای و رسانه‌هایی می‌بینید که مستقیماً کانون خانواده را هدف گرفته‌اند. آنجایی که در تحلیل یک اثر سینمایی (مانند فیلم برادران لیلا)، کارشناس و منتقد آن شبکه، نه‌تنها از تقدس‌زدایی از مقام مادر و نمایش چهره‌ای منفعت‌طلب از او دفاع می‌کند، بلکه پا را فراتر نهاده و صحنهٔ تکان‌دهندهٔ هتک حرمت و سیلی‌زدن دختر به صورت پدر را نه یک فاجعهٔ اخلاقی و نشانهٔ فروپاشی خانواده، بلکه پایان اقتدار پدرسالارانه و امری طبیعی و قابل دفاع جلوه می‌دهد! این دقیقاً همان القای بغضا در قلب خانواده است؛ شکستن حرمت و قداستی است که ستون خیمهٔ خانه است.

۲. **ردّپا در فردگرایی افراطی:** شما این ردّپا را در تقویت فاجعه‌بار تفکر اومانیستی تحریف‌شده و فردگرایی مسموم، در بستری فراگیر مانند اینستاگرام می‌بینید. جریاناتی به‌ظاهر موفق که دائماً با پوشش روان‌شناسی زرد و مفاهیمی چون خوددوستی، به ذهن مخاطب، به‌ویژه دختران جوان ما القا می‌کنند: «تو فقط خودت مهم هستی»؛ «تو به هیچ‌کس، حتی والدینت، هیچ توضیحی بدهکار نیستی»؛ «هر رابطه‌ای که به تو حس بد بدهد یا تو را محدود کند، سمی است و باید فوراً آن را قطع کنی». نتیجهٔ این تفکر چیست؟ انزوا، خودخواهی مطلق و گسست تمام پیوندهای عاطفی، رحمی و اجتماعی، به بهانهٔ اولویت‌دادن به «من»! این، نابودی همان «ماشدن» از ریشه است.

۳. **ردّپا در عادی‌سازی خشونت:** این ردّپا را به روشنی در کلیپ‌ها، چالش‌ها و محتواهایی می‌بینید که در دسترس فرزندانمان قرار دارد و خشونت عریان را عادی‌سازی می‌کند. دیگر فقط کارتون‌های خشن نیست، صحبت از چالش‌های شبکه‌های اجتماعی است؛ چالشی که در آن، نوجوان باید به هم‌کلاسی خود سیلی بزند و فیلم بگیرد؛ شوخی‌های زننده‌ای که تماماً مبتنی بر آزاررساندن فیزیکی به خواهر یا برادر است و سپس این تصاویر، هزاران بار بازنشر می‌شود و برای آن لایک و تشویق جمع می‌کنند. این یعنی تقدس‌زدایی از امنیت روانی و آموزش عملی عداوت به نسل جدید از سنین پایین!

خواهران گرامی! این‌ها اتفاقات ساده و تصادفی نیستند، بلکه قطعات یک پازل راهبردی برای فروپاشی «ما» و نهادینه کردن همان «**عَدَاوَة وَ الْبَغْضَاء**» هستند.

اگر امروز، در برابر این عداوت آگاهانه‌ای که شیاطین انس و جن، در زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی ما ترویج می‌کنند، موضعی فعال اتخاذ نکنیم، اگر برای مآل شدن و بازیابی آن انسجام الهی اقدام نکنیم، باید بدانیم که خدای ناکرده، آتش این تفرقه و دشمنی، دامن‌گیر همه خواهد شد. این همان هشدار است که

قرآن کریم به صراحت بیان می‌کند: «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً؛ و بپرهیزید از فتنه‌ای (عذاب و نفاق) که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه دامن همگان را می‌گیرد)».<sup>۱۱۶</sup>

در آن زمان، دیگر تمکن مالی، جایگاه اجتماعی و ظواهر زندگی، ارزشی نخواهد داشت. آن‌گاه که دل‌ها از هم تیره و آکنده از بغضا باشد، آسایش و خوشبختی حقیقی از زندگی رخت برمی‌بندد و این آتش، پیش از هرچیز و بیش از هرچیز، همان کانون گرم خانواده را که شما حافظان آن هستید، می‌سوزاند و به خاکستر بدل می‌کند.

و این، ما را به یک نکته راهبردی و حیاتی در زمانه خودمان می‌رساند.

خواهران گرامی! امروز دشمنان ما، آمریکا که به تعبیر حضرت امام شیطان بزرگ است، به یک جمع‌بندی دقیق رسیده‌اند. امروز، امید آنان بیش از آنکه به حملات نظامی و جنگ سخت دل‌بسته باشد، به اختلافات داخلی و فتنه‌های درون جامعه دل‌خوش است. آن‌ها فهمیده‌اند که راه فروپاشی یک ملت، الزاماً در تهاجم خارجی نیست، بلکه در فعال کردن گسل‌های داخلی است. تمام امیدشان به گسترش همین «عَدَاوَة وَ الْبَغْضَاء» در سطح جامعه است و امید دارند که با شعله‌ور کردن آتش فتنه‌های داخلی، کشورمان دوباره گرفتار بحران‌های اجتماعی شدید شود و آن‌گاه، گران‌بهارترین سرمایه خود، یعنی امنیت و انسجام ملی را از دست بدهد. آن‌ها می‌خواهند ما با دست خودمان، کاری کنیم که آن‌ها با سلاح‌هایشان هرگز نتوانستند انجام دهند.

در این باب، داستانی تاریخی و بسیار آموزنده وجود دارد که عمق این راهبرد را به خوبی نشان می‌دهد:

در دوران عبدالملک، اختلاف‌های داخلی و هرج و مرج در میان مسلمانان شدت یافته بود. پادشاه روم با شنیدن این اخبار، با وزرای خود مشورت کرد تا لشکری آماده کنند و از این شکاف ایجادشده میان مسلمانان، بهره ببرند و با آنان وارد جنگ شوند. همه وزراء این پیشنهاد را پذیرفتند؛ اما یکی از مشاوران کاردان و باتجربه، با این تصمیم مخالفت کرد. هنگامی که علت را از او پرسیدند، گفت: «فردا پاسخ خواهم داد.»

فردای آن روز، بزرگان کشور نزد او گرد آمدند. آن مرد دستور داد دو سگ که با هم بیگانه بودند را در وسط میدانی رها کردند. آن دو سگ به یکدیگر حمله کردند و درگیری میان آن دو آن‌قدر بالا گرفت که یکدیگر را به شدت زخمی کردند. در این هنگام، آن مرد خردمند، دستور داد گرگی را به سوی آن دو سگ رها کنند. اینجا بود که صحنه تغییر کرد! هنگامی که چشم آن دو سگ (که تا لحظاتی پیش خونین و مالین یکدیگر را می‌دریدند) به گرگ افتاد، بلافاصله دست از اختلاف برداشتند، با هم متحد شدند و هر دو با هم با آن گرگ گلاویز شدند و آن را فراری دادند.

آن مرد خردمند رو به پادشاه و وزرا کرد و گفت: «مَثَل شما و مسلمانان، مَثَل این دو سگ و گرگ است. درست است که اکنون مسلمانان اختلاف داخلی دارند، اما به مجرد حمله شما (یعنی دیدن گرگ)، اختلاف‌های داخلی کنار می‌رود و با شما وارد جنگ خواهند شد». سخن او، مورد پسند پادشاه و تمام وزرا قرار گرفت و از جنگ با مسلمانان چشم‌پوشیدند.<sup>۱۱۷</sup>

این داستان، یک پیام روشن برای امروز ما دارد. دشمنان ما آن درس را به‌خوبی آموخته‌اند؛ آن‌ها فهمیده‌اند که حمله نظامی مستقیم (یعنی فرستادن گرگ) نه تنها ما را نابود نمی‌کند، بلکه اختلافات داخلی را به وحدت و اتحاد علیه دشمن مشترک تبدیل خواهد کرد. راهبرد آمریکا و اسرائیل، امروز این است که گرگ هرگز نباید دیده شود. راهکارشان این است که خودشان عقب بایستند و کاری کنند که آن دو سگ (یعنی نیروهای داخلی) آن قدر با هم بجنگند و یکدیگر را زخمی کنند، تا خودشان از پای درآیند و همدیگر را نابود کنند.

راهبرد امروز دشمن، جنگ نیابتی نیست؛ بلکه جنگ خودی با خودی است. تمام امیدشان به این است که با پمپاژ عداوت و بغضا از طریق همین رسانه‌ها و ابزارهایی که پیش‌تر اشاره کردیم، ما را آن قدر درگیر نزاع‌های داخلی کنند که دیگر نه چشمی برای دیدن گرگ داشته باشیم و نه توانی برای مقابله با او و خدای ناکرده، مصداق بارز این روایت امیرالمؤمنین علی؟ ع؟ شویم که فرمود: **«وَإِيْمُ اللَّهِ مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّةٌ بَعْدَ نَبِيِّهَا إِلَّا ظَهَرَ بَاطِلُهَا عَلَى حَقِّهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ»**؛ به خدا سوگند! هیچ امتی، پس از پیامبرشان اختلاف نکردند، جز آنکه اهل باطل بر اهل حق مسلط شدند، جز آنجا که خدا نخواست».<sup>۱۱۸</sup>

### نقش زنان در قدرت «ماشدن»

از این رو امروز، وظیفه و رسالت ما به عنوان یک زن، به عنوان مادر و محور تربیتی خانواده، مقابله آگاهانه با این نقشه تفرقه افکن است. این همان **«الْعَدَاوَةُ وَ الْبُغْضَاءُ»** بی است که قرآن نسبت به آن هشدار می‌دهد. هدف نهایی این نیروی تفرقه افکن، دقیقاً همین است که ما را از محور وحدت و از «ما» بودن بیندازد.

چگونه می‌توانیم این پیوندهای گسسته را ترمیم کنیم؟ چگونه بار دیگر، معماران آن **«بُنْيَانُ مَرْصُوصٍ»** بنیان استوار<sup>۱۱۹</sup> باشیم؟ قرآن کریم، شاه‌کلید این ماشدن و این وصل کردن را در آیه‌ای شریفه به ما عطا فرموده؛ آنجا که می‌فرماید: **«... وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ...»**؛ و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون و همکاری کنید و در راه گناه و تعدی، همکاری ننمایید».<sup>۱۲۰</sup>

---

۱۱۷. علی فصیحی، نمونه معارف اسلام، صص ۱۳-۱۴.

۱۱۸. محمد بن محمد مفید، *الأُمالی*، ص ۲۳۴.

۱۱۹. صف، ۴.

۱۲۰. مائده، ۲.



خواهران گرامی! در این آیه لطافتی نهفته است؛ می‌فرماید: «تعاون بر برّ (نیکی) و تقوا». چرا تقوا را در کنار برّ آورده است؟ تقوا مرتبه‌ای بالاتر از صرف نیکی کردن است؛ تقوا یعنی وقایه، یعنی سپر.

وقتی ما براساس نیکی‌ها با هم تعاون و همکاری می‌کنیم، در حقیقت درحال ساختن یک سپر هستیم؛ سپری برای محافظت از جامعه و وقایه‌ای برای نگهداری انسان در برابر شیطانی که می‌خواهد ما را ببلعد. این تعاون، وحدت می‌آورد و این وحدت، جای نفوذ شیطان را می‌بندد. این همان چیزی است که قرآن در جایی دیگر از آن به «بنیان مرصوص» یاد می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ يَجِبُ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ؛ خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او در یک صف واحد می‌رزمند، گویی بنایی استوار (و سُرپی) هستند».<sup>۱۲۱</sup> این صف و بنیان استوار، زمانی شکل می‌گیرد که نیازها و حاجات افراد به یکدیگر گره بخورد.

### راهکار حیاتی؛ تعاون دوطرفه برای حفظ کرامت

یک نکته ظریف در این تعاون وجود دارد که ما زنان باید پرچمدار آن باشیم: «برای اینکه این صف ایجاد شود و گسسته نشود، تعاون نباید یک‌طرفه باشد». اگر کمک ما به دیگران، همواره از بالا به پایین و یک‌طرفه باشد، درست است که برّ و نیکی انجام داده‌ایم، اما شاید آن سپر و وحدت لازم را ایجاد نکند؛ چه بسا در بلندمدت باعث تحقیر و خدشه‌دار شدن کرامت طرف مقابل شود.

بگذارید مثالی بزنم. یکی از دوستان، از سیره پدرانشان خاطره‌ای جالب نقل می‌کردند: «پدر ما فردی ثروتمند و متمکن بود و مردم برای قرض گرفتن به ایشان رجوع می‌کردند. ایشان برای اینکه آن افراد نیازمند، احساس سختی نکنند و این رابطه یک‌طرفه نباشد، گاهی اوقات، با اینکه هیچ نیازی نداشت، از همان افراد وسیله‌ای یا مبلغی اندک به عنوان قرض می‌گرفت و سپس بازمی‌گرداند؛ تا آن فرد نیز احساس کند: «او هم به من نیاز دارد» و حس کند که او نیز در این چرخه، یک فرد مفید و تواناست.

«تعاون» حقیقی همین است! ما باید در روابطمان، توانایی و قدرت افراد را ببینیم. شاید فردی از نظر مالی ضعیف باشد، اما بتوانیم در مسئله‌ای دیگر از او کمک بخواهیم. همین کمک‌خواستن از آنان، شخصیت و هویتشان را حفظ می‌کند. آن‌گاه پیوندها دوطرفه می‌شود. هرچه این پیوندها دوطرفه و مبتنی بر احترام متقابل شد، آن صف ایجادشده، به بنیانی مرصوص و خلل‌ناپذیر تبدیل می‌گردد؛ اما اگر کمک یک‌طرفه و از موضع برتری مالی باشد، این گسست همچنان باقی می‌ماند.

### مصدق عملی؛ ساده‌سازی افطاری برای فرهنگ‌سازی تعاون

همین ماه مبارک رمضان، بهترین فرصت برای تمرین این «تَعَاوُنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» است. چگونه؟ آیا با افطاری‌های سنگین و پرهزینه که از عهده همگان برنمی‌آید؟! در اینجا باید به یک هشدار تاریخی از جانب ائمه؟ عهده؟ توجه کنیم.

نقل است که یکی از یاران امام صادق؟ ع؟ به نام حسین، از عراق به مدینه می‌آمد. در طول مسیر، چون متمکن بود، در هر منزل گوسفندی می‌کشت و تمام کاروان را مهمان می‌کرد. وقتی به خدمت امام صادق؟ ع؟ رسید، حضرت به او فرمودند: «تَذَلُّلُ الْمُؤْمِنِينَ يَا حُسَيْنُ؟» ای حسین! آیا مؤمنین را ذلیل کردی؟» عرض کرد: «فدایت شوم! من چه کردم؟ من آنان را اکرام کردم». حضرت فرمودند: «در آن کاروانی که تو بودی، افراد دیگری هم بودند که مردم به آنان رجوع می‌کردند (و آبرو داشتند)، اما آن قدر ثروت نداشتند که مانند تو در هر منزل چنین غذایی بدهند. تو با این کار سنگین خود، مرجعیت و آبروی آنان را نزد دیگران از بین بردی.»<sup>۱۲۲</sup>

بینید چقدر دقیق است! اگر می‌خواهیم تعاونمان، منجر به تقوا و وحدت شود، باید کاری کنیم که فرهنگ‌سازی شود؛ نه اینکه صرفاً یک اقدام سنگین فردی انجام دهیم که دست دیگران از آن کوتاه بماند.

راهکار عملی ما در ماه رمضان این است: «ساده‌سازی افطاری‌ها برای تسهیل گردهمایی مؤمنان در یک محفل کوچک قرآنی». اگر افطاری‌دادن را سخت و سنگین کنیم، جلوی فرهنگ‌سازی آن را گرفته‌ایم؛ اما ساده‌سازی افطاری و جمع‌شدن مؤمنان در کنار هم و تشکیل محافل کوچک قرآنی، حتی با نان و پنیر و سبزی، می‌تواند فرهنگ تعاون را به سرعت تسری بخشد. جلسات قرآنی خانگی و ساده، همین اثر را دارد. بیاییم از کارهای کوچک شروع کنیم؛ از مهربانی به یکدیگر، اما با نگاه فرهنگ‌سازی. یعنی من به گونه‌ای به همسایه‌ام کمک کنم که او هم یاد بگیرد به من و دیگران کمک کند؛ این زنجیره نباید متوقف شود. وقتی سفره افطار را برپا می‌کنیم، همسایه‌ها را هم در پذیرایی از مهمان سهیم کنیم تا این فرهنگ، به تدریج فراگیر شود. پس بیاییم در این ماه رمضان، با ساده‌سازی و دوسویه کردن محبت‌ها و کمک‌هایمان، آن بنیان مرصوص را علیه نقشه عداوت و بغضا بنا کنیم.<sup>۱۲۳</sup>

---

۱۲۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۱۲۲.

۱۲۳. اقتباس از بیانات استاد عابدینی، تفسیر آیه تعاونوا علی البر...، برنامه آسمان ۶، سایت تمحیص.

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»<sup>۱۲۴</sup>

## جزء هشتم: مدیران واقعی

سلام بر شما بانوان عزیز! سلام بر قامت‌های استوارتان! قامت‌هایی که هرگز در برابر ظلم و ناامیدی خم نمی‌شوند و با ایمان راسخ، چراغ راه نسل‌های آینده هستند. سلام بر همه شما بانوان پرتوان، که امروز اینجا گرد هم آمده‌اید!

خواهران گرامی! امروز می‌خواهیم درباره یک واقعیت صحبت کنیم؛ واقعیتی که همه ما بانوان، هر روز و هر ساعت، آن را زندگی می‌کنیم، اما شاید به‌ندرت فرصتی پیدا کنیم تا درباره‌اش سخن بگوییم. ما زنان، اغلب به‌عنوان قلب تپنده خانه شناخته می‌شویم. این تعبیر زیباست! ما عشق، گرما و عاطفه را در رگ‌های خانه جاری می‌کنیم. اما من معتقدم این تمام ماجرا نیست، ما فقط قلب خانواده نیستیم؛ بلکه مغز متفکر، برنامه‌ریز استراتژیک و مدیران اقتصادی خانواده نیز هستیم. قدرت معجزه‌آسای مدیریت و برکت، از وجود زن و مادر در خانواده جاری می‌شود؛ وقتی برای مهمانی، سفرهای رنگین پهن می‌کنیم؛ وقتی بین هزینه‌های تحصیل فرزندان، مسافرت‌ها و خریدهای خانه تعادل برقرار می‌کنیم؛ وقتی برای ده سال آینده خانواده، پس‌انداز و برنامه‌ریزی می‌کنیم، این‌ها کارهای ساده روزمره نیستند! نقش ما در خانواده، فقط یک نقش عاطفی نیست؛ بلکه یک نقش حیاتی و راهبردی در مدیریت اقتصادی خانواده است.

تصور کنید چهار جوان دانشجو، یک خانه مجردی گرفته‌اند؛ خانه‌ای که در آن، هیچ مدیریت متمرکزی وجود ندارد. این چهار جوان، طبیعتاً نه فرصت دارند، نه انرژی و شاید حتی حوصله آشپزی و مدیریت خانه را نداشته باشند. بیاید اقتصاد این خانه را با هم حساب کنیم. وعده‌های غذایی‌شان شامل صبحانه از کافه، ناهار از رستوران و شام از فست‌فود است. اگر خیلی خوش‌بینانه حساب کنیم، هر نفر روزانه حداقل ۵۰۰ هزار تومان برای این سه وعده هزینه می‌کند؛ این یعنی برای چهار نفر، روزانه ۲ میلیون تومان فقط هزینه تغذیه است. حالا این مبلغ را در ۳۰ روز ماه ضرب کنید، به عدد ۶۰ میلیون تومان در ماه می‌رسیم. هنوز تمام نشده! هزینه‌های جانبی این سبک زندگی را هم اضافه کنید؛ هزینه نظافت منزل (احتمالاً به شرکتی سپرده می‌شود)، هزینه شست‌وشوی البسه (خشک‌شویی)، هزینه‌های درمانی (زیرا غذای ناسالم و نامنظم، بدن را ضعیف می‌کند و یک سرماخوردگی ساده، تبدیل به یک بیماری پرهزینه می‌شود). با یک حساب سرانگشتی، این خانه مجردی چهارنفره، ماهانه هزینه‌ای بالغ بر ۱۰۰ میلیون تومان بر دوش این جوانان می‌گذارد؛ سیاه‌چاله‌ای اقتصادی که پول، انرژی و سلامتی را می‌بلعد.

بیاپید در این سناریو، فقط متغیر را تغییر دهیم. تصور کنید همین چهار نفر، در خانه‌ای زندگی می‌کنند که محوریت آن با یک عنصر جادویی و قدرتمند، به نام مادر است. چه اتفاقی می‌افتد؟ آن هزینه ۱۰۰ میلیون تومانی، به شکلی معجزه‌آسا به حدود ۱۰ میلیون تومان، یعنی یک‌دهم، کاهش پیدا می‌کند!

سؤال اینجاست: واقعاً چه اتفاقی در خانهٔ مادری می‌افتد؟ این چه قدرتی است که هزینه‌ها را ۹۰ درصد کاهش می‌دهد و بهره‌وری را صدها برابر افزایش می‌دهد؟

این، همان قدرت معجزه‌آسای مدیریت و برکت است که از وجود زن و مادر در خانواده جاری می‌شود.

خواهران عزیزم! راستش را بخواهید، این مدیریت، روی دیگری هم دارد و هر روز با دل‌نگرانی شیرینی که گاهی به اضطرابی تلخ تبدیل می‌شود، روبه‌رو است. چگونه همهٔ مسائل زندگی را با وجود کمبودهای اقتصادی مدیریت کنیم؟ چگونه هزینه‌های تحصیل فرزندان، درمان خانواده، مسافرت و تفریح، پوشاک، پذیرایی از مهمانان و... را مدیریت کنیم تا برکت واقعی در زندگی شامل حالمان شود؟ چطور از میان این همه هیاهو، چشم‌وهم‌چشمی و دل‌نگرانی‌های اقتصادی رهایی پیدا کنیم؟

اینجاست که خبر خوب فرا می‌رسد. نسخه‌ای شفاف‌بخش برای این دل‌نگرانی‌ها، ترس از کم‌بودن‌ها و کافی‌نبودن‌ها وجود دارد.

### قاعدهٔ طلایی مدیریت زندگی

خداوند مهربان در قرآن، یک اصل طلایی و خط مشی بزرگ به ما هدیه داده است؛ آنجا که با صراحت می‌فرماید: «وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید؛ زیرا خدا اسراف‌کنندگان را دوست ندارد».<sup>۱۲۵</sup>

عزیزان من! این فقط یک دستورالعمل ساده برای تغذیه یا مدیریت یخچال نیست؛ این آیه، مجوز رهایی ماست؛ یک اصل اساسی برای برکت پیدا کردن زندگی. بسیاری به اشتباه تصور می‌کنند که دستور خدا اسراف نکردن به معنای کم‌خوردن یا محرومیت کشیدن در زندگی است؛ درحالی‌که این برداشت، کاملاً نادرست است؛ اسراف نکردن یعنی درست مصرف کردن.

به دو کلمهٔ اول در این آیه دقت کنید: «بخورید و بیاشامید»؛ این یعنی اسلام دین رهبانیت، سختی کشیدن افراطی یا محرومیت نیست. قرآن هرگز ما را از لذت بردن از زیبایی‌ها منع نکرده؛ بلکه اتفاقاً دستور استفاده از آن‌ها را داده است. اما بلافاصله پس از این دستور، یک خط قرمز پررنگ کشیده شده: «درست مصرف کنید!»

خداوند متعال در جای دیگری باغ‌های خود را مبدأ استفاده من و شما معرفی می‌نماید: «وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ... وَكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ؛ اَوْسَتْ كِه باغ‌ها را آفرید... و از میوه‌اش بخورید»؛ یعنی لذت ببرید، استفاده کنید، ببوشید و...؛ اما بلافاصله هشدار می‌دهد: «وَأَنْتُمْ حَقُّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَ لَا تُنْسِرُوا؛ و حق آن را (سهم فقرا) روز برداشت بدهید و اسراف نکنید».<sup>۱۲۶</sup>

اگر یاد بگیریم چگونه مصرف خانه و خانواده‌مان را مدیریت کنیم، حتی در سختی‌ها برکت شامل حالمان می‌شود. در این زمینه، روایتی داریم: «إِنَّمَا السَّرْفُ أَنْ تَجْعَلَ ثَوْبَ صَوْنِكَ ثَوْبَ بَدَلَتِكَ؛ اگر لباس میهمانی را لباس کار و خانه قرار بدهی، اسراف است».<sup>۱۲۷</sup> همین که ما خانم‌ها در منزل مدیریت کنیم و فرزندان و همسرمان، لباس کار، مهمانی و مدرسه، هرکدام را در جای خود استفاده کنند، یعنی مدیریت مصرف در زندگی و اسراف نکردن.

در حدیث دیگری نیز آمده است: «وَلَكِنَّ السَّرْفَ أَنْ تَلْبَسَ ثَوْبَ صَوْنِكَ فِي الْمَكَانِ الْقَذِرِ؛ اگر کسی در جایی بنشیند که جارو نشده، اسراف کرده است».<sup>۱۲۸</sup> این نکته به ما یاد می‌دهد که به فرزندان خود آموزش دهیم چگونه از لباس‌هایشان درست استفاده کنند و با نشستن در مکان‌های کثیف، آن‌ها را از بین نبرند. این همان مدیریت مصرف در زندگی است.

یک نمونه عملی و الهام‌بخش از زندگی واقعی، «شهیده مریم فرهانیان» است. خواهر ایشان نقل می‌کند:

با خواهرم در بیمارستان امام خمینی آبادان مشغول امدادگری و کمک به مصدومان جنگ بودیم. روزهای اول جنگ و ماه‌های ابتدایی، شرایط بسیار سخت بود و برای برق و آب هم مشکل داشتیم. ما با مقنعه‌ها و مانتوهای بلند کار امدادگری می‌کردیم. یک بار دیدم مقنعه‌اش را که شسته بود، بارها تکاند و سپس، چند دقیقه از دو طرف مقنعه را کشید و دستش را ثابت نگه داشت. وقتی علت را پرسیدم، گفت: «حالا که شرایط اتوکردن نداریم، باید باید با همین روش صبر کنم و مقنعه که هنوز نم دارد را نگه دارم تا وقتی خشک شد، چروک نباشد. این‌طوری انگار آن را اتو کرده‌ام». بسیار مراقب تمیزی و آراستگی ظاهری خود بود؛ البته در چهارچوب دین. حجاب و پوشیدگی او همیشه برای همه نمونه بود.<sup>۱۲۹</sup>

### چرا خدا اسراف‌کاران را دوست ندارد؟

خواهران عزیزم! تابه‌حال به این فکر کرده‌اید که چرا خدا اسراف‌کنندگان را دوست ندارد؟ پاسخ ساده است؛ چون اسراف هم به خود انسان آسیب می‌رساند و هم به جامعه.

۱۲۶. انعام، ۱۴۱.

۱۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، ج ۶، ص ۴۴۱.

۱۲۸. حسن بن فضل طبرسی، *مکارم الأخلاق*، ص ۹۸.

۱۲۹. عبدالرضا سالمی‌نژاد، *دختری کنار شط*؛ به روایت زندگی و خاطرات شهیده مریم فرهانیان

اولین ضرر اسراف به خود ما می‌رسد. امام صادق؟ ع؟ اسراف را این‌گونه تعریف می‌کنند: «إِنَّمَا الْإِسْرَافُ فِيمَا أُتْلِفَ الْمَالُ وَ أَضُرَّ بِالْبَدَنِ؛ همانا اسراف در آن چیزی است که مال را تلف کند و به بدن (در اثر پرخوری و...) زیان برساند».<sup>۱۳۰</sup> اولین ضرر تغذیه بیش از نیاز بدن و خریدهای اضافی، بر خود ما وارد می‌شود.

جمله «وَكُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا؛ بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید» که در آیه فوق آمده است، گرچه بسیار ساده به نظر می‌رسد، اما امروز ثابت شده است که یکی از مهم‌ترین دستورات بهداشتی است؛ زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که سرچشمه بسیاری از بیماری‌ها، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده در بدن انسان باقی می‌ماند، این مواد اضافی هم بار سنگینی برای قلب و سایر دستگاه‌های بدن است و هم منبع آماده‌ای برای انواع عفونت‌ها و بیماری‌ها است؛ لذا برای درمان بسیاری از بیماری‌ها، نخستین گام این است که مواد مزاحم که در حقیقت زباله‌های تن انسان هستند، سوخته شوند و پاک‌سازی جسم، عملی گردد.<sup>۱۳۱</sup>

عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم، اسراف و زیاده‌روی در تغذیه و به اصطلاح پرخوری است؛ راه جلوگیری از آن، جز رعایت اعتدال در غذا نیست. در روایت داریم که رسول خدا؟ ص؟ می‌فرماید: «إِنَّ مِنَ السَّرَفِ أَنْ تَأْكَلَ كُلَّ مَا اشْتَهَيْتَ؛ اینکه هرچه دلت بخواهد بخوری، از اسراف است».<sup>۱۳۲</sup> ما بانوان، که مسئول مدیریت تغذیه خانواده هستیم، نه تنها به خودمان، بلکه باید به سلامت خانواده نیز توجه کنیم. مثلاً مصرف هم‌زمان غذاهای متضاد مانند خرما و هندوانه یا چای و نبات با کاهو و سکنجبین، می‌تواند موجب اختلال در گرمی و سردی بدن شود. به‌ویژه در عصر ما که بیماری‌های مختلفی مانند دیابت، چربی خون، تصلب شرایین، نارسایی کبد و انواع سکته‌ها شایع شده است، افراط در تغذیه و عدم تحرک جسمانی کافی، یکی از عوامل اصلی این بیماری‌ها محسوب می‌شود. تنها راه مقابله با این مشکلات، مصرف کافی و میانه‌روی در تغذیه است.

مفسر بزرگ ما، مرحوم طبرسی در «مجمع‌البیان» مطلب جالبی نقل می‌کنند:

هارون‌الرشید، طبیبی مسیحی داشت که مهارت او در طب معروف بود. روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت: «من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی‌یابم، درحالی‌که دانش مفید بر دو گونه است؛ علم ادیان و علم ابدان». او پاسخ داد: «خداوند همه دستورات طبی را در بخشی از یک آیه در کتاب خویش آورده است: "وَكُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا؛ بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید"». پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است: «الْمَعِدَةُ بَيْتُ كُلِّ دَاءٍ وَ الْجُمُيَةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ وَ أُعْطِيَ كُلَّ بَدَنٍ مَا عَوَّدَتْهُ؛ معده، خانه همه بیماری‌ها است و پرهیز (کم‌خوری و درست مصرف کردن) سرآمد همه داروها است و آنچه بدنت را عادت داده‌ای (از عادات صحیح و مناسب) آن را از او دریغ مدار». طبیب

۱۳۰. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۹۹.

۱۳۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۵۲.

۱۳۲. ابوالحسن ورام بن ابی‌فراس، مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۲۹.



مسیحی پس از شنیدن این سخن، گفت: «مَا تَرَكَ كِتَابُكُمْ وَ لَا نَبِيَّكُمْ لِجَالِيُنُوسَ طَبَّا؛ قرآن شما و پیامبرتان، طبی برای جالینوس (طبيب معروف آن عصر) باقی نگذاشته است».<sup>۱۳۳</sup>

البته دستور «وَكُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا» فقط مربوط به خوردن نیست؛ بلکه فرمولی برای بهره‌مندی درست از تمام نعمت‌هایی است که خداوند در زندگی من و شما قرار داده است. زیاده‌روی در خرید لباس‌های غیرضروری که در کمد خاک می‌خورند؛ خرید وسایل غیرضروری خانه که فقط فضا را تنگ می‌کنند یا خرید ماشین یا خانه‌ای که بسیار بزرگ‌تر از نیاز واقعی ماست، همه این‌ها، همان بلایی را بر روح و روانمان می‌آورد که پرخوری بر معده می‌آورد. همان‌طور که پرخوری جسم را سنگین و بیمار می‌کند، انباشتن وسایل اضافی هم روح را سنگین، نگران و افسرده خواهد کرد.

یک سوءتفاهم بزرگ در زندگی ما وجود دارد؛ فکر می‌کنیم رزق یعنی دارایی. اما خواهران من! رزق، میزان دارایی‌های تو در حساب بانکی، سند باغ و مزارع خانه یا مدل ماشین نیست؛ این‌ها اموال هستند، نه لزوماً رزق. رزق حقیقی، آن مقداری است که تو فرصت می‌کنی از آن لذت ببری و آرامش بگیری.

فرض کنید شما مالک یک باغ بزرگ و باصفایید، اما آن‌قدر درگیر کار و تلاش برای بیشتر کردن دارایی خود هستید که فقط ماهی یک بار فرصت می‌کنید به آن باغ سر بزنید. از آن طرف، کلید باغ را به یکی از دوستانتان داده‌اید و او هر هفته با خانواده‌اش به آنجا می‌رود، از هوای تمیزش لذت می‌برد، زیر درختانش چای می‌نوشد و بچه‌هایش در باغ بازی می‌کنند.

سوال این است: رزق این باغ، مال چه کسی است؟ چه‌بسا رزق دوست شما از باغ، بسیار بیشتر از رزق شما باشد؛ چون او از این باغ استفاده می‌کند و لذت می‌برد، اما شما فقط درگیر داشتن و نگهداری کردن آن هستید. سندش به نام شماست، اما رزقش برای دوستان است!

قانون نانوشته دنیا این است: کسی که مدام به دنبال زیاده‌خواهی و انباشتن بیشتر است، آرامش و فرصت استفاده کردن از داشته‌های فعلی را از دست می‌دهد. وقتی کم‌دندان از لباس‌های رنگارنگی پر شده است که حتی برای پوشیدنشان فرصت نمی‌شود؛ شما فقط انباردار آن لباس‌ها هستید، نه صاحب و استفاده‌کننده واقعی آن‌ها. پس بیایید مالک واقعی زندگی خودمان باشیم، نه انباردار وسایل. اسراف نکردن یعنی نهایت لذت‌بردن از آنچه داریم، به جای دویدن بی‌پایان به دنبال آنچه نداریم.

### اسراف، یعنی تجاوز از حد

لذا خداوند متعال از ما می‌خواهد ارزش نعمت‌های الهی را بدانیم و درست مصرف کنیم. در موضوع اسراف هم با هیچ‌کس ملاحظه و تعارف ندارد. ما با یک هشدار صریح و مستقیم در قرآن مواجه هستیم؛ خداوند

متعال با لحنی قاطع، تکلیفمان را با اسراف روشن کرده است و می‌فرماید: «إِنَّهُ لَا يَحِبُّ الْمُسْرِفِينَ؛ خداوند اسراف‌کاران را دوست ندارد». این سنگین‌ترین عبارتی است که می‌توان درباره‌ی یک عمل شنید.

خواهران من! اسراف فقط یک مسئله‌ی اقتصادی نیست، بلکه یک مسئله‌ی روحی است. وقتی اسراف می‌کنیم، در واقع داریم با زبان بی‌زبانی می‌گوییم: «خدایا! این نعمت برایم عادی شده است». اسراف، دقیقاً نقطه‌ی مقابل شکرگزاری است.

در اینجا، مدیریت ما در خانه، یک مدیریت سرنوشت‌ساز در جلب عنایت الهی یا خشم خداوند از خانواده و جامعه است. نقش ما، ایجاد تعادل یا همان اقتصاد است. امیرالمؤمنین علی؟ ع؟ می‌فرمایند: «مَنْ لَمْ يَحْسِنْ الْاِقْتِصَادَ أَهْلَكَهُ الْإِسْرَافُ؛ هرکه میانه‌روی را خوش نداشته باشد (و آن را به‌درستی اجرا نکند)، اسراف او را هلاک سازد».<sup>۱۳۴</sup>

اما اگر این تعادل به‌هم بخورد و از حد خود در مصرف نعمت‌های الهی تجاوز کنیم، چه می‌شود؟ اگر کفران نعمت جای شکرگزاری را بگیرد، سنت الهی چیست؟ قرآن با مثالی تکان‌دهنده پاسخ می‌دهد: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ؛ و خداوند مثلی زده است؛ منطقه‌ای (شهری) که امن و آرام بود و روزی‌اش از هر جا فراوان می‌رسید، پس (آن جامعه) نعمت‌های خدا را ناسپاسی کرد و خداوند به کیفر کارهایی که می‌کردند، گرسنگی و ترس را همچون یک لباس، بر آنان چشانید و پوشاند».<sup>۱۳۵</sup>

اما این کفران نعمت چه بود؟ آن‌ها چه کردند که مستحق چنین عذابی شدند؟ در تفاسیر معتبر، مانند تفسیر علی‌بن‌ابراهیم قمی، در ذیل این آیه، روایتی هولناک نقل شده است که اسراف و بی‌حرمتی به نعمت را مصداق این کفران نعمت معرفی می‌کند: «قَالَ نَزَلْتُ فِي قَوْمٍ كَانُ لَهُمْ نَهْرٌ يَقَالُ لَهُ الثَّرَائِرُ وَ كَانَتْ بِلَادُهُمْ خَصْبَةً كَثِيرَةَ الْخَيْرِ، فَكَانُوا يَسْتَنْجُونَ بِالْعَجِينِ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَلْيَنُ لَنَا فَكَفَرُوا بِأَنْعُمِ اللَّهِ وَ اسْتَحَقُّوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ فَحَبَسَ اللَّهُ عَنْهُمْ الثَّرَائِرَ فَجَدَّبُوا حَتَّى أَحْوَجَهُمُ اللَّهُ إِلَى أَكْلِ مَا كَانُوا يَسْتَنْجُونَ بِهِ حَتَّى كَانُوا يَنْقَاسُمُونَ عَلَيْهِ؛ فرمود: این آیه درباره‌ی مردمی نازل شد که رودخانه‌ای داشتند که به آن ثرثار گفته می‌شد و سرزمینشان حاصلخیز و پر نعمت بود. آنان (به‌جای آب یا سنگ) با خمیر نان خود را (در دست شویی) پاک می‌کردند و می‌گفتند: "این برای ما نرم‌تر و راحت‌تر است". پس به نعمت‌های خداوند کفر ورزیدند و نعمت الهی را خوار شمردند. پس خداوند آن رود ثرثار را از آنان بازداشت و دچار خشک‌سالی و قحطی شدند؛ تا جایی که خداوند آنان را محتاج به خوردن همان چیزی کرد که روزی با آن خود را پاک می‌کردند و کار به جایی رسید که بر به‌دست آوردن آن، میان خود سوگند می‌خوردند و آن را قسمت می‌کردند».<sup>۱۳۶</sup>

۱۳۴. عبدالواحد بن محمد آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۶۰۲.

۱۳۵. نحل، ۱۱۲.

۱۳۶. علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۹۱.

این عذاب الهی، بلای بر سر آنان آورد که برای به دست آوردن همان یک تکه خمیر نان که قبلاً با آن خود را تمیز می کردند، زن و مرد، پیر و جوان، حتی پدران با فرزندان لاغر و چشم به راه صف می کشیدند و با حسرت و شرم، تکه هایی از آن نان آلوده را میان خود تقسیم می کردند؛ سوگند می خوردند و سهم هر کس را جدا می کردند؛ همه برای اینکه تنها یک لقمه بیشتر به دهان ببرند تا خودشان و عزیزانشان از مرگ نجات یابند.

خواهران گرامی! این فقط یک داستان تاریخی برای گذشتگان نیست؛ این بیان سنت الهی است. این قانون خداوند در هستی است که اسراف و کفران نعمت، نتیجه ای جز گرفته شدن آن نعمت ندارد.

بیایید به امروز و به آشپزخانه خودمان سر بزنیم. شاید امروز در جامعه ما کسی با خمیر نان خود را پاک نکند، اما براساس آمارهای رسمی، متأسفانه ما ایرانی ها به طور متوسط حداقل ۲۰ درصد نانی را که می خریم، ضایع می کنیم و دور می ریزیم؛ این یعنی از هر پنج قرص نانی که وارد خانه ما می شود، یک قرص نان کامل، سر از سطل زباله در می آورد!

این فقط یک مسئله اخلاقی یا اسراف فردی نیست؛ بلکه یک مسئله مستقیم اقتصادی و ملی است. آیا می دانید دولت در سال ۱۴۰۴، چقدر (از سرمایه ملی و بیت المال) هزینه می کند تا نان ارزان به دست من و شما برسد؟ براساس آمار رسمی بودجه، امسال ۲۵۰ هزار میلیارد تومان یارانه، فقط برای نان اختصاص داده شده است (۲۵۰ همت!).

بیایید آن ۲۰ درصد ضایعات نان را با این عدد محاسبه کنیم. وقتی ۲۰ درصد نان را دور می ریزیم، یعنی داریم ۲۰ درصد از آن ۲۵۰ هزار میلیارد تومان یارانه نان را مستقیماً به سطل زباله می اندازیم؛ ۲۰ درصد ۲۵۰ هزار میلیارد تومان، می شود ۵۰ هزار میلیارد تومان!

خواهران من! این فقط یک عدد نیست. این ۵۰ هزار میلیارد تومان در سطل زباله خانه های ما تلف می شود؛ پولی که می توانست صدها مدرسه در مناطق محروم بسازد، هزاران تخت بیمارستانی اضافه کند یا گره ای از مشکلات جاده ای و زیرساختی کشور باز کند.

اینجا دقیقاً همان نقطه ای است که قناعت ما زنان در خانه، تبدیل به یک جهاد اقتصادی می شود. وقتی شما به عنوان مدیر خانه، طوری برنامه ریزی می کنید که نان به اندازه خریداری شود، به درستی نگهداری شود و آن ۲۰ درصد اسراف، به صفر نزدیک شود، شما فقط جلوی دورریختن چند تکه نان خشک را نگرفته اید؛ بلکه دارید جلوی هدر رفتن ۵۰ هزار میلیارد تومان از سرمایه این ملت را می گیرید. اینجاست که می بینیم مدیریت اقتصادی ما در خانه، مستقیماً به حل مشکلات کلان اقتصادی کشور گره می خورد و با شکرگزاری عملی (یعنی همان قناعت)، می توانیم جلوی تکرار سرنوشت تلخ اصحاب ثرثار را برای جامعه خود بگیریم.

این قانون در مصرف، محدود به نان نیست. وقتی شیر آب را در آشپزخانه یا حمام بی دلیل باز می گذاریم، این فقط آب بهای ما نیست که هدر می رود. ما در کشوری خشک زندگی می کنیم؛ این آب، سرمایه ملی ماست، آبی است که باید صرف کشاورزی و صنعت شود. هر قطره آبی که اسراف می کنیم، از سهم آب

آشامیدنی فرزندانمان در ده سال آینده کم کرده‌ایم. وقتی برق و گاز را بیهوده مصرف می‌کنیم، فقط قبض خانه سنگین نمی‌شود؛ بلکه ما در حال سوزاندن سرمایه ملی هستیم. این انرژی که می‌توانست چرخ یک کارخانه را بگرداند و اشتغال‌زایی کند، صرف گرم کردن خانه‌ای خالی یا روشن ماندن لامپی بی‌دلیل شده است. چطور توقع داریم با این همه اسراف در خانه و خانواده و جامعه، برف و باران و نعمت‌های الهی، همانند گذشته شامل حالمان شود؟

جالب اینجا است که معمولاً تصور می‌کنیم اسراف در خرج کردن‌های خیلی زیاد است؛ درحالی که اسراف، در بسیاری از مسائل روزمره زندگی ما (مثل همین یک قرص نان) اتفاق می‌افتد. در روایت داریم که امام صادق (ع) می‌فرمایند: «أَدْنَى الْإِسْرَافِ هِرَاقَةُ فَضْلِ الْإِنَاءِ وَ ابْتِدَالُ ثَوْبِ الصَّوْنِ وَ إِلْقَاءُ النَّوَى؛ پایین‌ترین مرتبه اسراف عبارت است از دورریختن آبی که از آشامیدن اضافه آمده، اینکه لباس کار و لباس بیرون، یکی باشد و به‌دورانداختن هسته خرما پس از خوردن آن».<sup>۱۳۷</sup> حاج‌احمد آقای خمینی (رح)؟ نقل می‌کردند که یک لیوان آب برای امام می‌آوردند، نیمی از آب را می‌نوشیدند و باقی‌مانده را روی میز می‌گذاشتند و یک کاغذ هم روی آن قرار می‌دادند. گفتیم: «آقا چرا چنین می‌کنید؟» فرمودند: «نصف لیوان آب است، عصر تشنه شوم می‌خورم». گفتیم: «نکنید، دور بریزید». گفتند: «ابدأ! دورریختن همین نصف لیوان آب اسراف است و اسراف گناه کبیره است».<sup>۱۳۸</sup>

نقش ما زنان، به‌عنوان مدیران خانه، این است که افسرانی باشیم که نمی‌گذارند خانواده از مرز تعادل خارج شود و به دره اسراف سقوط کند؛ تا ما و خانواده و جامعه‌مان در دایره محبوبین خداوند بمانیم و برکات الهی بر ما تداوم یابد. پس بیاید از همین امروز، چند تمرین کوچک، ولی اثرگذار، به مدت یک هفته، در فرهنگ مصرف زندگی‌مان انجام دهیم:

- سعی کنیم در هر وعده غذایی به اندازه‌ای در بشقاب خود و فرزندانمان غذا بکشیم که تمام شود و هیچ غذایی دور ریخته نشود. این تمرین ساده، حساسیت شما را نسبت به نعمت غذا بالا می‌برد.
- مراقبت کنیم که مدت زمان حمام‌رفتن خود و اعضای خانواده‌مان را کوتاه کنیم.
- در حین وضوگرفتن شیر آب را ببندیم تا جلوی همین مقدار اسراف کم آب را هم بگیریم.
- و ...

### زنان؛ محور قناعت یا کالای مصرف!

برای اینکه روشن شود این دستور خداوند به ما زنان در مدیریت مصرف و اعتدال در زندگی، چقدر مهم و حیاتی است، می‌خواهم سیر تاریخی از نقش شما زنان و بانوان در مدیریت اقتصادی جامعه ارائه کنم تا ببینیم این هیاهوهای امروز رسانه‌ای در عرصه تجمل‌گرایی از کجا آغاز شده است.

۱۳۷. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۶۰.

۱۳۸. ۶ تن از خادمان و پاسداران بیت امام خمینی (رح)، خاطرات خادمان و پاسداران امام خمینی (رح)، ص ۱۹۱.

بیایید به دوران قدیم برگردیم؛ قبل از دوران رنسانس و قبل از به وجود آمدن این کارخانه‌های بزرگ. در آن زمان، خانه خودش یک کارگاه تولیدی کوچک بود و مدیر آن کارگاه، زن بود. معادله زندگی بسیار ساده و روشن بود: «زنان به اندازه‌ای که تولید می‌کردند، مصرف می‌کردند». این زن بود که در خانه نان می‌پخت؛ او بود که پای چرخ نخ‌ریسی می‌نشست، پارچه می‌بافت یا لباس اهل خانه را می‌دوخت. رب، ترشی، مربا و تمام آذوقه سال را نیز خود زنان در خانه تهیه می‌کردند؛ حتی گلیم و فرش زیر پایشان، معمولاً دست‌بافت خود آنها بود.

در آن دوران، ابزار تولید کاملاً دستی بود؛ مثل همان تنور گلی یا دوک نخ‌ریسی. چون تولید سخت و محدود بود، قناعت و اسراف نکردن یک اصل عقلانی و بدیهی محسوب می‌شد. هیچ‌کس چیزی را که با زحمت به دست آمده بود، به راحتی دور نمی‌ریخت. در آن جهان، زنی که بهتر می‌توانست تولیدات خانه را مدیریت کند، یک زن بافضیلت و مدیر شناخته می‌شد. بنابراین، زن محور اصلی تولید بود.

اگر به اسناد رسمی شهرهای ثروتمند اروپایی، همانند ونیز در قرن سیزدهم و چهاردهم، یعنی دقیقاً قبل از رنسانس بنگریم، می‌بینیم حتی دولت‌ها نیز در آن زمان بر قناعت تأکید داشتند و اجازه نمی‌دادند تجمل‌گرایی جای قناعت را بگیرد و مصرف از تولید پیشی بگیرد. در شهر ونیز قانونی به نام «قوانین ضد تجمل‌گرایی» تصویب شده بود. در این قوانین، که توسط مسئولان شهر تصویب می‌شد، دقیقاً نوشته بودند که یک زن در هر طبقه اجتماعی چند دست لباس مجلسی می‌تواند داشته باشد، یا استفاده از مروارید و پارچه‌های زیباست برایش ممنوع یا محدود است. حتی برای یک زوج جوان نیز مشخص شده بود که در ابتدای زندگی حق دارند چه مقدار ظروف و لوازم منزل تهیه کنند.<sup>۱۳۹</sup>

#### دنیای جدید: مصرف؛ پیشران جدید اقتصاد

اما دنیای جدید، با انقلاب صنعتی و ظهور ماشین، این معادله را به طور کامل وارونه کرد. ماشین، تولید انبوه را ممکن ساخت و برای نخستین بار در تاریخ، جامعه با مازاد تولید روبه‌رو شد. این بار، این تولید بود که تابع مصرف شد.

در این هنگام، یک نگرانی بزرگ برای کارخانه‌داران، کارتل‌ها و نظام‌های اقتصادی شکل گرفت: «اگر مردم نخرند، چه می‌شود؟ اگر مصرف کاهش یابد، کارخانه‌ها تعطیل می‌شوند، چرخ اقتصاد از حرکت می‌ایستد و کل سیستم ورشکست می‌شود». در این منطق جدید، مصرف دیگر صرفاً برای رفع نیاز نبود؛ بلکه به پیشران اقتصاد تبدیل شد. اما این پیشران (مصرف)، خود به یک نیروی محرکه نیاز داشت. چطور می‌توان مردم را وادار کرد که بیشتر و بیشتر و حتی فراتر از نیاز واقعی‌شان، مصرف کنند؟ پاسخ در مصرف لوکس و تجملی، نهفته بود.

## لوکوموتیو تجمل‌گرایی

در این سیستم، قارون‌ها و طبقات مرفه و لوکس‌نشین، تبدیل به لوکوموتیو قطار مصرف شدند. آنان با به‌نمایش گذاشتن مصرف‌های تجملی و خیره‌کننده، این قطار را به راه انداختند. جامعه نیز، به شوق رسیدن به آن سبک زندگی و چشیدن آن مصرف لوکس، به‌دنبال این قطار دوید و به مصرف بیشتر ترغیب شد. دیگر قناعت یک فضیلت نبود؛ مصرف بیشتر، به فضیلت جدید تبدیل شد؛ چون چرخ اقتصاد را می‌چرخاند و این اقتصاد مبتنی بر مصرف‌گرایی، به تدریج سیاست، فرهنگ و سبک زندگی همه را شکل داد و بر آنها سلطه یافت.

## جایگاه زن در این پازل کجاست؟

و اینجا، به تلخ‌ترین بخش ماجرا و نقطه کانونی بحثمان می‌رسیم. در این دنیای جدید مصرف‌گرا، متأسفانه زن به کالا تقلیل پیدا کرده است و در نظام سرمایه‌داری، از محور تولید به کالای مصرف تبدیل شده است. دقیق‌تر بگوییم: برای اینکه آن مصرف لوکس جذاب شود و پیشران اقتصاد (تجمل‌گرایی) مهیا گردد، زن و جذابیت‌های زنانه به موضوع اصلی تبدیل شد. زن به ابزار اصلی تبلیغات، ویت‌ترین اصلی مُد و نماد اصلی لوکس‌گرایی تبدیل شد. او وسیله‌ای برای لوکس‌کردن مصرف شد تا لوکوموتیو تجمل‌گرایی، اقتصاد مصرف‌محور را با قدرت بیشتری پیش ببرد. دقیقاً در چنین جهانی است که نقش امروز زنان، از هر زمان دیگری مهم‌تر می‌شود. در جهانی که تمام ساختارهای اقتصادی و رسانه‌ای موجود در آن، زن را به سمت مصرف‌کنندگی تجملی سوق می‌دهد، قناعت و مدیریت اقتصادی ما در خانه، دیگر یک انتخاب ساده نیست؛ بلکه یک مبارزه و جهاد آگاهانه است.

در چنین فضایی، چشم‌وهم‌چشمی به اوج خود می‌رسد. اسراف دیگر یک خطا نیست، بلکه یک نُرَم اجتماعی برای نمایش منزلت و جایگاه تلقی می‌شود؛ جایی که اسراف، به بخشی از هنجارهای روزمره تبدیل می‌شود، مهمانی‌های پُرزرق‌وبرق، خریدهای لوکس افراطی و رقابت بر سر تجمل‌گرایی. اسراف به مثابه هنجار در این سبک زندگی، نه تنها نکوهیده نیست، بلکه گویی بخشی از تعریف زندگی به‌روز است. چالش اصلی اینجا است که خوردن و آشامیدن (و اساساً هر نوع مصرف) نه برای نیاز، بلکه برای نمایش انجام می‌شود.

## راه‌حل چیست؟

راه‌حل، بازگشت به فرهنگ اصیل قناعت است. قناعت به معنای فقر نیست؛ قناعت یعنی مدیریت آگاهانه و مصرف مسئولانه. لذا خداوند متعال در این آیه از من و شما می‌خواهد الگوی اسراف را به فرهنگ قناعت تبدیل کنیم و سبک زندگی مصرف‌نمایشی را به سرمایه‌گذاری معنوی بدل سازیم. ما بانوان جامعه این قدرت را داریم که به‌جای اسراف، جریان‌ساز خیر باشیم و لذتی عمیق‌تر و ماندگارتر از لذت مصرف را تجربه کنیم.

در زمان امیرالمؤمنین علی؟ ع؟، نقل است که رئیس قبیله‌ای شتری کشت و آبگوشتی تهیه کرد و قابلمه قابلمه برای مردم فرستاد. یک قابلمه هم برای رئیس قبیله‌ای دیگر برد. او با اعتراض گفت: «من خودم رئیس قبیله‌ام. شما آبگوشت درب خانه من آورده‌اید!» و با لگدی قابلمه را واژگون کرد. سپس، به اطرافیان‌ش گفت: «شما به کوری چشم این آقا، دو شتر بکشید». آن طرف هم گفت: «ما از او کم نمی‌آوریم،



سه شتر می‌کشیم». رقابت بالا گرفت و شترهای زیادی کشته شد، تا آنکه شمار آن‌ها به صد شتر رسید. امیرالمؤمنین؟ ع؟ باخبر شدند، میان آن دو قبیله حاضر شدند و فرمودند: «هیچ‌کس از این آبگوشت‌ها نخورد؛ زیرا در این کار قُرب نیست». آبگوشت هست، ولی روی چشم‌وهم‌چشمی است، نه تقرب.

همچنان که امروز نیز بسیاری در ماه رمضان سفرهٔ افطار می‌گسترانند و مهمانی می‌دهند، اما لحظه‌ای ثواب نمی‌برند؛ چون نیتشان رقابت و نمایش است؛ می‌گویند: «می‌خواهم برای افطار سفره‌ای بچینم که فامیل بگویند چنین غذایی نخورده بودیم؛ عجب سفره‌ای بود!». <sup>۱۴۰</sup> بیایید اکرام (گرامی‌داشتن) را جایگزین اسراف کنیم. مهمان‌نوازی ما به تعداد دیس‌ها و زرق‌وبرق سفره نیست، بلکه به برکتی است که در سفره می‌گذاریم. «لَا تُسْرِفُوا» یعنی تدبیر، پختن به‌اندازه، خلاقیت در استفادهٔ کامل از تمام مواد غذایی؛ مدیریتی که در آن، نه چیزی ضایع شود و نه کسی گرسنه بماند. برکت، پاداش نفی اسراف است.

در روایت آمده است: «مَنْ أَعْطَى فِي غَيْرِ حَقٍّ فَقَدْ أَسْرَفَ؛ کسی که در غیر حق پول خرج کند، اسراف کرده است». <sup>۱۴۱</sup> هزینه‌ای که می‌توان با آن مشکل چند خانوادهٔ نیازمند را حل کرد، اگر صرف کورکردن چشم جاری، مادرزن، همسایه یا فامیل شود، بی‌شک اسراف است.

امروز ما در معرض طوفان رسانه‌های اجتماعی هستیم؛ در محاصرهٔ اینستاگرام، تیک‌تاک و شبکه‌های مشابه. ساعت‌ها از عمر گران‌بهایمان را صرف تماشای سبک زندگی لوکس و فیلترشدهٔ دیگران در فضای مجازی می‌کنیم؛ غافل از اینکه فرهنگی به ما القا می‌شود که نه برای مصرف، بلکه برای نمایش طراحی شده است؛ فرهنگی که ما را در فست‌فشن‌ها (مدهای زودگذر)، غرق می‌کند. در این مسیر، آرامش، پس‌انداز و مهم‌تر از همه، زمان گران‌بهایمان را فدای استانداردهایی می‌کنیم که نه خودمان انتخابشان کرده‌ایم و نه حتی لزوماً به آن‌ها اعتقاد داریم.

شما بانوان که ستون‌های خانواده و جامعه هستید و مدیریت مصرف با شماست، بیایید از امروز، قبل از هر خرید، قبل از پُرکردن هر بشقاب و قبل از دورریختن هر چیزی، یک لحظه مکث کنیم و از خود بپرسیم: «آیا این لازم است، یا فقط هوس؟ آیا این اعتدال است، یا اسراف؟ و آیا با این کار، در جمعی قرار می‌گیرم که خداوند درباره‌شان فرموده است: آن‌ها را دوست ندارد؟»

بیایید به‌جای مصرف‌گرایی برای دیده‌شدن، آگاهانه مصرف کنیم و از خود بپرسیم: «آیا این یک نیاز واقعی است یا تقلیدی از اسراف دیگران؟»

---

۱۴۰. محسن قرائتی، *درس‌هایی از قرآن*، ۲ مهر ۱۳۹۴.

۱۴۱. محمدباقرین محمدتقی مجلسی، *بحارالانوار*، ج ۶۶، ص ۲۶۱.

## بسم الله الرحمن الرحيم

«وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (سورة مبارکه انفال، آیه ۱۷)

### جزء نهم: اراده‌ها در هنگام برخورد

سلام بر شما بانوان ارزشمند! سلام بر شما که در هر نقشی (مادر، همسر، دختر یا یک فرد مؤثر در جامعه)، چراغی از امید و استقامت را روشن نگه داشته‌اید. خدا را شاکرم که بار دیگر توفیق حضور در کنار شما نصیبم شده است.

امروز می‌خواهیم دربارهٔ لحظه‌ای بسیار آشنا صحبت کنیم؛ لحظه‌ای که همهٔ ما تجربه‌اش کرده‌ایم. آن لحظه‌ای که کوهی از "نمی‌شود"ها روبه‌رویمان قد علم کرده بود، اما در اوج ناباوری دیگران، قدم برداشتیم و تلاش کردیم. آن موفقیتی که وقتی به عقب نگاه می‌کنیم، با خود می‌گوییم: باورم نمی‌شود! من شروع کردم!

ما زنانی هستیم که با وجود مسئولیت‌های مادری و همسری، تصمیم گرفتیم ادامه تحصیل دهیم. یادتان هست به ما می‌گفتند: «تو با این بچهٔ کوچک؟ کی وقت می‌کشی درس بخوانی؟ آخرش که چی؟ بنشین زندگیت را بکن» و گاهی ته دلمان می‌لرزید که نکند کم بیاوریم، نکند همان شود که بقیه می‌گویند. اما با وجود همهٔ تردیدها، سهم خود را، هرچقدر هم کم‌وناچیز به نظر می‌رسید، انجام دادیم و تلاشمان را کردیم.

یاد آن دوستان بخیر که می‌خواست آن کارگاه کوچک شیرینی‌پزی خانگی را راه بیندارد؛ با یک همزن معمولی و دو قالب کج و کوله. شوهرش می‌گفت: «این همه قنادی! چه کسی می‌آید از آشپزخانهٔ تو کیک بخرد؟! حالا بیا و ببین، همان که فقط شروع کرده بود، امروز چنان موفقیتی به دست آورده که برای عید باید از دو ماه قبل سفارش بدهی!

یا شما که تا صبح بیدار ماندید و روی آن طرح کار کردید؛ همان طرحی که همه می‌گفتند در این بازار شکست می‌خوری؛ اما شما سهم خودتان را انجام دادید.

می‌دانید زیبایی ماجرا کجاست؟ آنجایی که میان آن‌همه «نمی‌شود»ها و «نمی‌توانی»ها، صدای آرامی از ته دلمان ندا می‌داد: «تو فقط تلاش خودت را بکن». زیبایی این کار آنجایی بود که وقتی قدم اول را برداشتیم، انگار یک دست غیبی به کمکمان آمد؛ آن مشتری بزرگی که به‌طور غیرمنتظره‌ای پیدا شد، آن حمایتی که از جایی که فکرش را هم نمی‌کردیم رسید، آن قدرتی که ناگهان در کلامان جاری شد و همه را متقاعد کرد. انگار خدا فقط منتظر همان قدم اولمان بود؛ چه زیبا تلاش کوچکمان را دید و به آن برکت داد.

خواهران عزیزم! امروز نمی‌خواهم از فرمول‌های پیچیدهٔ موفقیت سخن بگویم. می‌خواهم از زنانی بگویم که قدم اول را برداشتند و نتیجه‌ای که گرفتند، فراتر از حد تلاششان بود؛ زنانی که کار بزرگی نکردند، آن‌ها فقط شروع کردند. آن‌ها با تمام تردیدها، خستگی‌ها و شاید با تمام نداشته‌هایشان، فقط قدم اول را برداشتند؛ اما نتیجه‌ای که گرفتند، چنان شگفت‌انگیز بود که هرگز با ترازوی تلاش آن‌ها سنجیده نمی‌شد.

دوستان من! می دانید راز ماجرا کجاست؟ وقتی انسان در مسیر راه به دیواری بلند برخورد می کند، جایی که اراده های انسانی در فاز برخورد با موانع قرار می گیرند؛ درست در همان نقطه است که پروردگار وارد صحنه می شود. اینجاست که خدای متعال تمام معادلات بشری را به هم می ریزد؛ آنجا که به حبیبش می فرماید: «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى؛ و تو (ای پیامبر) آن گاه که (به سوی دشمن) تیر انداختی، تو نبودی که انداختی، بلکه این خدا بود که انداخت».<sup>۱۴۲</sup>

خواهران خوبم! برای درک عمق این آیه، باید با هم به سال دوم هجرت سفر کنیم؛ به سرزمینی داغ و بیابانی در کنار چاه های بدر. تصور کنید در یک سوی میدان، سپاه اسلام ایستاده است؛ تنها ۳۱۳ نفر، با کمترین تجهیزات، اکثرشان پیاده و فقط با چند اسب. اضطراب در دل ها موج می زند، چراکه این نخستین رویارویی جدی مسلمانان است. در سوی دیگر، سپاه مشرکان، حدود ۱۰۰۰ نفر، مجهز، مسلح، با صد اسب سوار جنگی و آذوقه کامل ایستاده است. همه چیز بر کاغذ می گوید شکست مسلمانان قطعی است. منطق ریاضی حکم می کند که ۳۰۰ نفر دست خالی، حریف ۱۰۰۰ نفر تا دندان مسلح نمی شوند.

اما اینجا همان نقطه ای است منطق خدا وارد می شود. در اوج درگیری، هنگامی که فشار دشمن شدت گرفت، پیامبر اکرم؟ ص؟ کاری کردند که در ظاهر عجیب بود، اما در باطن عالم، تحول آفرید و آن را تکان داد. ایشان به امیرالمؤمنین علی؟ ع؟ رو کردند و فرمودند: «یا علی! مشتی خاک و سنگ ریزه از زمین بردار و به من بده». امیرالمؤمنین؟ ع؟ اطاعت کردند و مشتی خاک خشک بیابان را به دستان مبارک پیامبر دادند. پیامبر؟ ص؟ با حال معنوی و اتصال به قدرت لایزال الهی، آن مشتی خاک را به سوی انبوه سپاه دشمن پاشیدند و این جمله را فرمودند: «شَهِتَ الْوُجُوه؛ رویتان زشت و سیاه باد!»

اینجا بود که معجزه رخ داد. قانون طبیعت می گوید یک مشتی خاک، نهایتاً دو متر جلوتر می ریزد؛ اما وقتی این حرکت با اراده الهی گره خورد، طوفان به پا شد! آن مشتی خاک و سنگ ریزه، به اذن خدا تبدیل به ابزاری شد که در چشمان تمام سربازان دشمن فرو رفت. ناگهان ترس و وحشتی عجیب بر دل آن سپاه هزارنفره افتاد. آرایش جنگی شان به هم ریخت، اسب ها رم کردند و روحیه شان شکست. همان یک مشتی خاک، مقدمه بزرگترین پیروزی اسلام شد.<sup>۱۴۳</sup>

پس از پیروزی، شاید برخی با خود گفتند: «عجب بازویی داشتیم! یا پیامبر؟ ص؟ عجب پرتابی کردند!»؛ اما در همین لحظه، جبرئیل نازل شد تا نگاه ها را اصلاح کند و این حقیقت را یادآور شود: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ

**قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى؛** این شما نبودید که آن‌ها را کشتید؛ بلکه خدا آن‌ها را کشت! و این تو نبودی (ای پیامبر) که (خاک و سنگ) انداختی، آن‌گاه که انداختی؛ بلکه خدا بود که افکند».<sup>۱۴۴</sup>

خیلی وقت‌ها ما زن‌ها در زندگی، در موقعیت بدر قرار می‌گیریم؛ موقعیتی که مشکلاتمان (همانند سپاه دشمن) هزار نفره‌اند و توان ما (همانند سپاه اسلام) اندک و محدود است. گاهی احساس تنهایی می‌کنیم، احساس می‌کنیم دستان خالی است. اما این آیه شریفه، سه درس بزرگ به ما می‌دهد.

**درس اول: قانون «مشتِ خاک» (تلاش‌های کوچک، اثرات بزرگ)؛** گاهی با خود می‌گویید: «فقط می‌توانم یک غذای ساده بپزم»، «فقط می‌توانم دو کلمه با فرزندم صحبت کنم»، «زورم به اصلاح اخلاق تند همسر نمی‌رسد» و... اما خداوند تعالی می‌فرماید: «تو همان مشت خاک را بردار! تو همان تلاش کوچک خودت را انجام بده. همان‌گونه که خاکِ دستِ پیامبر؟ ص؟ را من به چشم همه دشمنان رساندم، آن محبت و صبوری کوتاه تو را چنان در دل همسر و فرزندت می‌نشانم که اثرش معجزه کند. پرتاب کردن از تو است و اثرگذاری از من!»

**درس دوم: تو تنها نیستی (امداد غیبی)؛** در جنگ بدر، مسلمانان گمان می‌کردند با زور بازوی خود می‌جنگند؛ اما خدا فرمود: «نه! نیروی جسمانی و روحانی شما را من دادم».

خواهرم! وقتی صبح زود بیدار می‌شوی و کارهای خانه یا بیرون را با خستگی انجام می‌دهی، نگو: «من تنهایی بار زندگی را می‌کشم»؛ بلکه بگو: «خدایا! این دست من است، اما قوت از توست. این زبان من است که فرزندم را نصیحت می‌کند، اما نفوذ کلام از توست». وقتی بدانی **«وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»** (یعنی خداست که دارد کار را جلو می‌برد)، دیگر از بزرگی مشکلات نمی‌ترسی؛ چون خدای تو، خدای طوفان‌هاست.

**درس سوم: پرهیز از غرور (آفتِ «من بودم»)**؛ نکته بسیار لطیف آیه اینجاست که خداوند آن را دقیقاً بعد از پیروزی نازل کرد؛ تا مبادا شیرینی موفقیت، با زهر غرور تلخ شود.

خواهر عزیزم! وقتی فرزندت با ادب و صالح بار آمد، وقتی با مدیریت تو چرخ اقتصاد خانه چرخید یا هنرت مورد تحسین قرار گرفت، مراقب باش دام «من بودم» تو را نگیرد. این آیه به ما می‌آموزد که در اوج موفقیت، مؤدبانه سند افتخاراتمان را به نام خدا ثبت کنیم و با دلی آرام بگوییم: «خدایا! درست است که من زحمت کشیدم و تیر را انداختم (**رَمَيْتُ**)، اما اگر لطف و خواست تو نبود (**وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى**)، هیچ‌کدام به هدف نمی‌نشست».

آیه **«وَ مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»** فقط مخصوص میدان جنگ نیست؛ این فرمول زندگی هر روز ماست. ببینید خداوند متعال چطور در جای‌جای قرآن، این حقیقت را فریاد می‌زند. حضرت موسی؟ ع؟ عصا را انداخت؛ عصا یک تکه چوب خشک بود، اما خدای مهربان آن را تبدیل به حقیقتی زنده کرد: **«قَالَ**

أَلْقَهَا يَا مُوسَىٰ فَلَقَّاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى؛ گفت: "ای موسی! آن را بینداز". پس آن را انداخت و ناگهان ماری شد که به سرعت می‌خزید».<sup>۱۴۵</sup>

عزیزان من! گاهی وسایل زندگی، درآمد همسر یا حتی تلاشی که برای تربیت فرزندانمان می‌کنیم، مثل همان تکه چوب خشک به نظر می‌رسد. با خودمان می‌گوییم: «با این حقوق کم چه کنم؟»، «با این همه مشکل چطور این بچه را تربیت کنم؟» خداوند می‌فرماید: «تو عصا را بینداز، تو سفره را پهن کن، تو آن کلمه محبت‌آمیز را به همسرت بگو؛ من از آن درآمد کم، برکت می‌سازم و از آن تلاش ساده مادرانه، فرزندی صالح و «حیة تسعی» (پویا و زنده) بیرون می‌آورم». چوب از تو، اژدها کردنش با من!

حضرت موسی؟ ع؟ عصا را به دریای زد. عقل می‌گفت آب مایع است و کنار نمی‌رود؛ اما خدای مهربان آب را شکافت: «فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِب بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ؛ پس به موسی وحی کردیم عصایت را به دریا بزن! پس دریا شکافت و هر پاره‌ای از آن چون کوهی بزرگ شد».<sup>۱۴۶</sup> چند بار در زندگی به دریا رسیده‌ایم؟ لحظاتی که انگار همه درها بسته است، غم‌ها مثل موج روی سرمان ریخته و راه پس‌و‌پیش نداریم. آن لحظه که صبوری می‌کنیم، آن لحظه که به جای ناامیدی، باز هم توکل می‌کنیم و هرچه در توان داریم به میدان می‌آوریم، داریم عصا را به دریا می‌زنیم. شکافتن این دریای مشکلات، کار ما نیست؛ کار خداست. تو فقط وظایف‌ها را انجام بده و اقدام کن، خدا راه را باز می‌کند.

مردم به دست حضرت عیسی؟ ع؟ شفا می‌گرفتند، اما این خدا بود که شفا می‌داد. حضرت عیسی؟ ع؟ با صراحت می‌گفت این کار من نیست، بلکه به اذن خداست: «وَأُتِرِئُ الْأَكْمَةَ وَ الْأُبْرَصَ وَ أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ؛ و کور مادرزاد و مبتلا به پیسی را شفا می‌دهم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم».<sup>۱۴۷</sup>

خانم‌های عزیز! ما زن‌ها مظهر اسم شافی خداوند در خانه هستیم. وقتی نصف‌شب بالای سر فرزند بیمار بیداری، وقتی برای همسرت دمنوش درست می‌کنی، وقتی با یک لب‌خند، خستگی را از اهل خانه دور می‌کنی، این دستان توست که کار می‌کند، اما آن کسی که اثر می‌گذارد و شفا می‌دهد، «بِإِذْنِ اللَّهِ» است. دارو بهانه است، پرستاری تو بهانه است؛ شفا دهنده اوست.

بله، خواهران من! خدای متعال، این‌گونه خدایی است؛ او آن‌قدر کریم است که می‌گذارد کار به اسم ما تمام شود، اما فاعل اصلی و همه‌کاره خودش است. در پرونده اعمال می‌نویسند: «فلان خانم بچه‌اش را مؤمن تربیت کرد، فلان خانم زندگی‌اش را نجات داد و...»؛ خدا افتخارش را به ما می‌دهد، اما قدرتش از خودش است. یادمان باشد؛ اگر او نخواهد، عصا همان چوب خشک است، دریا همان موج خروشان و غرق‌کننده است و دست، همان دست بی‌اثر. اما اگر او بخواهد، از چوب بی‌جان، اژدها می‌سازد؛ از دریای خروشان،

۱۴۵. طه، ۱۹ تا ۲۰.

۱۴۶. شعراء، ۶۳.

۱۴۷. آل عمران، ۴۹.

جاده‌ای امن می‌سازد و از نَفَس خاکی من و شما، نسیم حیات و عشق در زندگی جاری می‌کند. پس بیایید تکیه کنیم به آن قدرتی که همه چیز را دگرگون می‌کند.

پس عزیزان من! بیایید از امروز عهدی تازه ببندیم. بیایید بار سنگین نگرانی برای آینده را زمین بگذاریم. بیایید هر صبح که بیدار می‌شویم، بگوییم: «خدایا! من امروز تمام تلاشم را می‌کنم، بهترین خودم را ارائه می‌دهم، اما نتیجه با توست؛ تو که داناتری، تو که مهربان‌تری».

نکته‌ای بسیار ظریف و کلیدی در این تفکر نهفته است که شخصیت ما را رشد می‌دهد. وقتی باور کنیم که نیروی اصلی که پیروزی را محقق می‌سازد، اراده و قدرت خداوند است، اتفاقی بزرگ در درونمان رخ می‌دهد و آن رهایی و نجات پیدا کردن از دام غرور و خودبزرگ‌بینی است. اگر موفق شدیم، مغرور نمی‌شویم که «من بودم که این کار را کردم!»، بلکه می‌گوییم: «تلاش کردم، اما خدا خواست که شد». از طرفی، اگر نتیجه‌ای که می‌خواستیم حاصل نشد، ناامید و شکسته نمی‌شویم؛ چون می‌دانیم ما کم نگذاشته‌ایم و حتماً حکمتی در کار مدبر عالم بوده است که فعلاً از آن بی‌خبریم.

دوستان من! چه در اوج سختی‌ها باشید و چه در قله‌های موفقیت، یک حقیقت قرآنی وجود دارد که مانند لنگر کشتی، ما را در طوفان حوادث ثابت و آرام نگه می‌دارد. خداوند در سوره مبارکه آل عمران، آب پاکی را روی دستمان می‌ریزد و می‌فرماید: «وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ؛ پیروزی تنها از جانب خداوند شکست‌ناپذیر و حکیم است».<sup>۱۴۸</sup> وقتی این حقیقت در جان ما نشست، معجزه‌ای در درونمان رخ می‌دهد. این نگاه، زن مسلمان را متعادل می‌کند؛ نه در پیروزی، سرمست غرور می‌شود و نه در شکست، اسیر یأس. باور به اینکه «پیروزی نهایی دست خداست»، ما را در برابر طوفان‌های زندگی، متواضع و درعین حال قدرتمند نگه می‌دارد و این، راز آرامش واقعی است که این روزها همه به دنبالش هستند.

### قانون زندگی ما زنها

خواهران عزیزم! می‌خواهم شما را کنار یکی از زیباترین الگوهای استقامت زنان ببرم. بیایید صحنه را با کلام امام صادق (ع) مرور کنیم؛ آن لحظه‌ای که حضرت ابراهیم (ع)؟، همسر و فرزندش را در بیابان بی‌آب و علف مکه گذاشت و رفت، تشنگی بر جگرگوشه هاجر غلبه کرد. در این لحظه، یک مادر چه حالی پیدا می‌کند؟! امام می‌فرمایند در آن بیابان، بین دو کوه صفا و مروه درختانی بود. هاجر نتوانست تشنگی نوزادش را ببیند؛ بیرون آمد و دوید، تا اینکه بر بلندی کوه صفا ایستاد؛ با دلی لرزان فریاد زد: «هَلْ بِالْبَوَادِي مِنْ أُنْثَى؟» آیا در این بیابان‌ها مونس و یآوری هست؟ اما هیچ‌کس پاسخش را نداد. ناامید نشد. دوباره حرکت کرد و دوید؛ تا به کوه مروه رسید. این کار را هفت بار تکرار کرد.



خواهران من! این هفت بار دویدن، اوج تلاش یک زن بود؛ اوج تیرانداختن هاجر بود. آن قدر این تلاش در نظر خدا عزیز آمد که امام؟ ع؟ می فرمایند: «فَأَجْرَى اللَّهُ ذَلِكَ سِنَّةً؛ خداوند همین هفت بار سعی هاجر را قانون و سنت حج قرار داد»؛ یعنی حاجیان در حج تا قیامت باید به یاد دویدن این مادر بدوند.

اما نقطه اوج داستان اینجاست؛ در اوج خستگی هاجر، جبرئیل نازل شد و پرسید: «تو کیستی؟»، گفت: «من مادر فرزند ابراهیم هستم». جبرئیل پرسید: «ابراهیم شما را به چه کسی سپرد و رفت؟»، هاجر جمله ای گفت که کوه را می لرزاند؛ او گفت: «وقتی می خواست برود دامن ردایش را گرفتم و گفتم: "یا ابراهیم! ما را به چه کسی می سپاری؟" و او گفت: "إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ شما را به خدای عزوجل سپردم». اینجا بود که جبرئیل امین، رمز پیروزی را به هاجر گفت: «لَقَدْ وَكَّلَكُمْ إِلَى كَافٍ؛ به به! حقاً که شما را به وکیلی سپرد که کافی است و برایتان بس است».

ببینید این خدای کافی چه می کند؟ هاجر کجا می دوید؟ بالای کوه صفا و مروه. اما چشمه کجا بود؟ در روایت آمده است که مردم از آن مسیر رد نمی شدند، چون آبی در آنجا نبود؛ اما در همان لحظات اضطراب مادر، آن کودک پاشنه پایش را به زمین سایید و ناگهان چشمه زمزم جوشید.

الله اکبر! مادر جای دیگر می دوید، خدا جای دیگر نتیجه داد. هاجر از کوه مروه به سوی کودک برگشت و دید آب فوران کرده است. آن قدر آب زیاد بود که هاجر ترسید، هدر برود؛ پس، شروع کرد خاک ها را دور آب جمع کردن تا آب را نگه دارد.

نتیجه چه شد؟ خدایی که کافی است، نه فقط آب، بلکه سفره را هم پهن کرد. پرندگان دور آب جمع شدند. کاروانی از تجار یمن که از دور می گذشتند، پرواز پرندگان را دیدند و فهمیدند آنجا آب است. آمدند و از هاجر آب گرفتند و در عوض، به آن ها غذا و نان دادند. «وَأَجْرَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُمْ بِذَلِكَ رِزْقاً؛ و خداوند این گونه به وسیله آن آب، رزق و روزی را برای آن مادر و کودک جاری کرد.»<sup>۱۴۹</sup>

قانون زندگی ما زن ها، قانون هاجر است. تو برای تربیت فرزندت می دوی؛ او را به کلاس میبری، حرص می خوری (این سعی صفا و مروه توست)؛ اما خدا نتیجه را سال ها بعد، نه در کلاس درس، بلکه در یک موقعیت خاص، در عاقبت بخیر شدن فرزندت (زمزم) نشان می دهد. تو برای حفظ زندگی ات صبوری می کنی اما گشایش از جایی می رسد که در محاسبات نبود.

تاریخ را ببینید! به مادران شهدا نگاه کنید. مادرانی که فقط نیت کردند فرزندشان را خوب تربیت کنند؛ نتیجه اش شد مردانی که دنیا را تغییر دادند. آیا مادر شهید بزرگوار، حسن باقری «غلام حسین افشردی»، می دانست که دارد نابغه ترین استراتژیست جنگ را تربیت می کند؟ آیا کار آن مادر (مرحومه حاجیه خانم کبری طاهری پور) کوچک بود؟ ابداً!

او در آشپزخانه خانه‌اش، داشت تاریخ را معماری می‌کرد. او در دانشگاه‌های نظامی تدریس نمی‌کرد؛ در خانه، کارش این بود که نیت کند فرزندش را با لقمه حلال و محبت اهل‌بیت؟ عهم؟ بزرگ کند؛ کارهایی که شاید به چشم خیلی‌ها ساده بیاید: مراقبت از طهارت شیر و نوازش کودک با نام خدا.

او تلاش مادرانه‌اش را انجام داد؛ اما خدا بود که از دامان آن زن، مردی را بیرون آورد که معادلات جنگ را تغییر داد و دنیا را شگفت‌زده کرد. جوان نابغه نظامی که ژنرال‌های دنیا را انگشت‌به‌دهان گذاشت!

وقتی غلام‌حسین به دنیا آمد، یک نوزاد نارس و بسیار ضعیف بود. آن قدر لاغر و نحیف بود که وزنش به سختی به یک کیلو و نیم می‌رسید. آن زمان امکانات پزشکی محدود بود و پزشکان امید زیادی نداشتند که این بچه زنده بماند. اینجاست که قانون «**وَمَا رَمَيْتَ**» خودش را نشان می‌دهد. این مادر چه کرد؟ آیا ناامید شد؟ خیر. او در همان خانه کوچک، به دامن اهل‌بیت؟ عهم؟ پناه برد و نذر کرد. او چنین تعریف می‌کرد: «هر سال ماه محرم، حتی در سرمای سخت زمستان، این بچه کوچک و ضعیف را می‌پیچیدم و با خودم به روضه امام حسین؟ ع؟ می‌بردم». آن نوزاد یک‌ونیم کیلویی که امیدی به زنده ماندنش نبود، با شیر آمیخته به اشک روضه، ستون فقرات جنگ ایران شد! این کار خدا بود، نه محاسبات پزشکی.

آن‌ها مستأجر بودند و پدر خانواده کارگر بود. مادر شهید تعریف می‌کرد که روزهای زیادی بود که سختی معیشت فشار می‌آورد، اما او یک خط قرمز داشت: «لقمه». حساس بود که همسرش چه پولی به خانه می‌آورد و خودش چه غذایی می‌پزد. او در خاطراتش می‌گوید: «حتی در دوران بارداری و شیردهی، حواسم بود که وضو داشته باشم و با طهارت به بچه‌ام شیر بدهم».

خواهران من! این کار شاید در ظاهر ساده به نظر برسد اما آن مادر با هر بار وضوگرفتن، داشت روح این بچه را صیقل می‌داد تا روزی بتواند نقشه‌های پیچیده عملیات فتح‌المبین را طراحی کند.<sup>۱۵۰</sup>

مادری، فقط غذا پختن نیست؛ مادری یعنی تزریق شجاعت. زمانی که حسن باقری وارد جنگ شد، سن کمی داشت. خیلی‌ها شاید جلوی فرزندشان را بگیرند؛ اما این مادر که سختی‌های بزرگ کردن یک نوزاد نارس را به جان خریده بود، حالا او را برای خدا می‌خواست. وقتی خبر شهادت را آوردند، این مادر کوه صبر شد؛ چون می‌دانست که او فقط امانت‌دار بوده است. او بذر را کاشت و این خدا بود که آن را به درختی تنومند تبدیل کرد.

خواهر عزیزم! وقتی در خانه نشسته‌ای و کودک را با سختی آرام می‌کنی، وقتی با دست‌های خسته برایش غذا می‌پزی، وقتی در برابر شیطنتهایش صبری می‌کنی، مادر حسن باقری را به خاطر بیاور و به خودت بگو: «من دارم وظیفه‌ام را انجام می‌دهم (**رَمَيْتَ**)، اما خدایا! تو قرار است از دل این زحمتهای کوچک من، چه چیزی بیرون بیاوری؟!» شاید فرزندی که امروز در آغوش توست و به سختی بزرگش می‌کنی، فردا

گره‌گشای عالم شود. تو تیر را رها کن، خدا آن را به هدف می‌نشانند: «وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»؛ شما اراده نمی‌کنید، مگر اینکه خداوندی که پروردگار جهانیان است، بخواهد.<sup>۱۵۱</sup>

خواهران من! همه ما روزهایی داشته‌ایم که دویده‌ایم، تلاش کرده‌ایم، عرق ریخته‌ایم، اما احساس کرده‌ایم به در بسته خورده‌ایم؛ روزهایی که از خودمان پرسیده‌ایم: «خدایا! پس چرا جواب نمی‌دهی؟ من که همه کار کردم...!»

عزیز دلم! حواست هست؟ تو به دنبال این بودی که آب زیر پای خودت بجوشد (تغییر فوری شوهرت)، اما خداوند زمزم را جای دیگری جاری کرد. ندیدی یک وقت‌هایی که همه چیز بهم ریخته است، آرامش عجیبی داری؟ ندیدی خدا چطور بلاها را از خانه‌ات دور می‌کند؟ ندیدی چطور محبت را در دل بچه‌ها و اطرافیان می‌اندازد؟ خدا گاهی جواب صبوری تو را با اصلاح اخلاق همسرت نمی‌دهد؛ بلکه با گره‌گشایی از جایی می‌دهد که فکرش را نمی‌کنی؛ با یک رزق‌وروزی بی‌هوا، با یک سلامتی، با یک آبروی خاص بین مردم. تو برای حفظ سقف خانه‌ات دویدی و خدا پایه‌های زندگی‌ات را محکم کرد.

او وعده داده است: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»؛ و هرکس تقوای الهی پیشه کند، خدا راه گشایشی برای او قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌برد، به او روزی می‌رساند و کسی که بر خدا توکل کند، خدا برایش کافی است.<sup>۱۵۲</sup> این یعنی نتیجه تو، محدود به تلاشت نیست؛ بلکه متصل به خزائن بی‌نهایت اوست.

که ایزد در بیابانت دهد باز

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز

### کیمیایگر را ببین

اما خواهران عزیزم! باید بدانیم کلید طلایی این گشایش‌ها یک چیز است؛ اگر می‌خواهیم مثل هاجر، مثل مادران شهدا و مثل آن همسران صبور، خدا برایمان پشتیبان شود، باید یک تغییر کوچک اما بزرگ در نگرمان بدهیم: «باید همه‌کاره‌بودن خدا را باور کنیم».

فیلسوف و مفسر بزرگ قرآن، آیت‌الله جوادی آملی، مثال بسیار لطیفی می‌زنند؛ ایشان می‌فرمایند: «ما آدم‌ها چند جور به دنیا نگاه می‌کنیم. یک وقت هست که مشکلات را می‌بینیم و می‌گوییم خدا حلش کند (این خوب است)؛ اما یک وقت هست که نگاهمان بالاتر می‌رود».

ایشان می‌فرمایند: «فرض کنید کسی مشتاق زیارت است و به سمت حَرَم می‌رود؛ در راه، تابلویی می‌بیند که رویش فلش زده و نوشته «حرم». آیا این زائر می‌ایستد و به رنگ و جنس تابلو خیره می‌شود؟ آیا ایراد می‌گیرد

۱۵۱. تکویر، ۲۹.

۱۵۲. طلاق، ۲ تا ۳.

که چرا این تابلو کج است یا فونتش ریز نوشته شده؟ ابداً! او همین که تابلو را دید، حرم به یادش می‌آید و عبور می‌کند. او اصلاً تابلو را نمی‌بیند، او مقصد را می‌بیند.

زندگی نیز همین است، خواهر من! بدخلقی شوهرت، بی‌پولی، بیماری، شادی و غم‌های زندگی، همه این‌ها تابلو و نشانه‌اند تا یک حقیقت را ببینیم: «**اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ**؛ خدا خالق همه چیز است». <sup>۱۵۳</sup> اگر چشم‌ت باز باشد، در دل سختی‌ها گرفتار نمی‌مانی؛ بلکه می‌گویی: «**فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ**؛ به هر سو که رو کنید، همان‌جا چهره خداست». <sup>۱۵۴</sup> وقتی نگاهت چنین شد، دیگر نمی‌گویی: «چرا شوهرم این کار را کرد؟»؛ بلکه می‌گویی: «خدایا! این صحنه را تو چیدی تا صبر مرا ببینی. من در این سختی، تو را می‌بینم، نه مشکل را». <sup>۱۵۵</sup>

اینجاست که به قول مولانا، می‌فهمی خدا کیمیاگر است؛ اوست که می‌تواند جنس اتفاقات را دگرگون کند. کارگاه اصلی خدا در همان جایی است که ما احساس نیستی و ناامیدی می‌کنیم:

کارگاهِ صُنعِ حق چون نیستی‌ست      جز معطل در جهانِ هست، کیست؟

یعنی وقتی دستت خالی شد، وقتی هیچ راهی پیش‌رویت نبود و به نیستی رسیدی، تازه به کارگاه خدا تبدیل می‌شوی؛ خدایی که می‌تواند ماهیت هر چیز را تغییر دهد؛ خاک را طلا کند و غم را شادی.

کیمیا داری که تبدیلت کنی      گرچه جوی خون بود، نیلت کنی

پس بیایید از امروز، در هر اتفاق (تلخ یا شیرین)، به جای اینکه بگوییم: «شانسی بد من بود» یا «هنر من بود»، رو به آسمان کنیم و چنین زمزمه کنیم:

این چنین میناگری‌ها کار توست      این چنین اکسیرها، اسرار توست

### رمز پیروزی در سختی‌ها

رمز پیروزی ملت ایران در مواجهه با ظلم‌ها و زورگویی‌هایی دشمنان، همین بوده است. رزمندگان ما همیشه کیمیاگر را می‌دیدند. تمام امید شهید حسن باقری نیز در فرماندهی اطلاعات جنگ، به امداد و عنایات الهی بود. در یکی از مصاحبه‌هایش می‌گوید: «این کارها همه از لطف خداست و هیچ چیزی ما نیستیم که انجام می‌دهیم. خدای ناکرده برای ما شبهه‌ای به وجود نیاید که داریم کاری انجام می‌دهیم. بدانیم که همه این‌ها از لطف خداوند است. یک لحظه اگر توجه خداوند از ما برداشته شود، تمام این حساب‌کتاب، غلط از کار درخواهد آمد. همان‌طور هم که می‌بینید خیلی وقت‌ها ما طرحی تهیه می‌کنیم، اما عملیات عوض

۱۵۳. زمر، ۶۲.

۱۵۴. بقره، ۱۱۵.

۱۵۵. عبدالله جوادی آملی، *تفسیر تسنیم*، بقره، ۱۱۵.

می‌شود و می‌بینیم خلاف آن چیزی که ما می‌خواستیم عمل شد و همان مسئله خلاف است که به نتیجه می‌رسد».<sup>۱۵۶</sup>

در عمل نیز همین گونه بود، آن‌چنان که «سردار رحیم صفوی» نقل می‌کند: «در جریان عملیات ثامن‌الائمه، تمام منطقه را دودی غلیظ فراگرفت؛ طوری شد که دود بالای پاسگاه حسین خرازی رفت و نیروها نتوانستند در سنگرهایشان بمانند و به سنگر حسن باقری پناه بردند. آن‌ها اگر به این سمت می‌آمدند، نمی‌توانستند عملیات کنند؛ لذا حسین خرازی و بچه‌هایش در سنگر روستای محمدیه، دست به دعا برداشتند، قرآن خواندند و گریه‌وزاری کردند. طوفان، این دود غلیظ که مثل ابر سیاه بود را برداشت و از بالای سر منطقه بُرد. شهید حسن باقری دست یکی از فرماندهان را گرفت و گفت: «نگوید ما خرافاتی هستیم. بین امداد غیبی چگونه این دودها را بُرد».<sup>۱۵۷</sup>

امثال حسن باقری، به این آیه قرآن ایمان داشتند: «يُرِيُونَا لِيُظْفَرُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند، درحالی که خدا کامل‌کننده نور خود است، گرچه کافران خوش نداشته باشند».<sup>۱۵۸</sup> دشمن صحنه را می‌چیند تا مشعل ایمان را خاموش کند. همه چیز بوی خاموشی می‌دهد، تمام نشانه‌ها از پایان خبر می‌دهند؛ اما خدای مهربان، همان لحظه که آنان خیال می‌کنند شعله را خفه کرده‌اند، مشعل را افروخته‌تر می‌کند و میدان خاموشی را به جشن اتمام نور بدل می‌سازد.

آن آتش هولناک نمرود، قرار بود حضرت ابراهیم؟ ع؟ را بسوزاند، اما فرمان خدا رسید: «يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»<sup>۱۵۹</sup> و همان کوره مرگ، گلستان شد.

حمله‌های اسرائیل در این جنگ ۱۲ روزه، با امید ایجاد تفرقه و فتنه، آمده بود تا اتحاد را بشکنند؛ ولی اراده خدا همان تفرقه طراحی شده را به انسجام، اتحاد و مقاومت بدل ساخت. این است سنت خدا! دشمن برای خاموشی نقشه می‌چیند، اما خدای مهربان همان صحنه خاموشی را به جرقه‌ای فروزان بدل می‌کند و جبهه مؤمنان را برتری می‌بخشد.

«شهید حسن طهرانی مقدم» نیز با همین باور، روی همه موشک‌ها این آیه را می‌نوشت: «وَ مَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»؛ نه به عنوان شعار، بلکه به عنوان یک اعتقاد واقعی. او می‌گفت: «ما با وضو و توسل شلیک می‌کنیم، اما این خداست که به هدف می‌زند».

---

۱۵۶. مصاحبه شهید باقری، خبرگزاری تسنیم، ۹ بهمن ۱۴۰۰.

۱۵۷. سردار رحیم صفوی، امداد الهی در عملیات ثامن‌الائمه، خبرگزاری دفاع مقدس، ۹ مهر ۱۴۰۰.

۱۵۸. صف، ۸.

۱۵۹. انبیاء، ۶۹.

تأثیر همین اعتقاد را در جنگ ۱۲ روزه با اسرائیل دیدیم، زمانی که آن‌ها با گنبد آهنین خود تلاش کردند جلوی این موشک‌ها را بگیرند، اما نمی‌دانستند قدرت خداوند متعال بالاتر از همه این قدرت‌های مادی است.

این‌ها سربازان همان امام خمینی؟ رح؟ هستند که وقتی خرمشهر آزاد شد، فرمود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد»؛ این جمله امام عیناً همان «وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» است. قدرت خدای متعال در دل رزمندگان، در اراده و عزم پولادین رزمندگان، در صبر رزمندگان، در بازوی توانای رزمندگان، در قدرت ابتکار رزمندگان تجلی پیدا کرد. دشمن متکی به ماده بود. معلوم است که قدرت مادی توان ایستادگی و رویارویی با یک‌چنین هفت‌جوش معنویت و انسانیت را ندارد. همیشه همین‌جور است، امروز هم همین‌جور است. عزیزان من! امروز هم قدرت‌های مادی با همه توانشان (با پولشان، با صنعتشان، با فناوری پیشرفته‌شان، با پیشرفت‌های علمی‌شان) قدرت مقابله و رویارویی با آن مجموعه انسانی که ایمان را، عزم را، همت را، فداکاری را شاخص و معیار کار خود گرفته، ندارند.<sup>۱۶۰</sup>

خواهران خوبم! بیایید در این لحظات نورانی، با ارواح پاک امام و شهدایی که به ما آموختند چگونه دست قدرت خدا را در بن‌بست‌های زندگی ببینیم، یک عهد زنانه و محکم ببندیم: «خدا را در سختی‌ها و گرفتاری‌ها فراموش نکنیم و پس از هر موفقیت، بعد از هر گره‌ای که باز شد و هر کار خوبی که به سرانجام رسید، به جای غرق‌شدن در غرور، لحظه‌ای خلوت کنیم و دو رکعت نماز شکر بخوانیم. سجده کنیم و بگوییم: "خدایا! ممنونم که به دست‌وپای من قوت دادی، به تلاشم برکت دادی و مرا وسیله انجام این خیر قرار دادی».

به امید آنکه زندگی تک‌تک شما عزیزان، پر از ردّ پای روشن خدا و دعای خیر شهدا باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (سوره مبارکه انفال، آیه ۶۰)

### جزء دهم: قدرت دست مادران

سلام بر شما بانوان بصیر ایران که میراث دار بزرگانی چون حضرت خدیجه؟ سها؟ هستید و نامتان در تاریخ این سرزمین با عزت و افتخار گره خورده است. خدا را شاکرم که در جمع نورانی شما حضور دارم.

می‌خواهم صحبت‌م را با یک حقیقت بزرگ آغاز کنم؛ حقیقتی که شاید گاهی در هیاهوی زندگی روزمره فراموش شود. در سراسر دنیا، همه انسان‌های روی کره زمین، فارغ از اینکه که هستند و در کجا زندگی می‌کنند، یک نیاز مشترک و حیاتی دارند؛ نیازی که بالاترین و ضروری‌ترین نیاز بشریت است؛ حتی بالاتر از نان و آب. آن نیاز، چیزی نیست جز امنیت. بدون امنیت، هیچ انسانی نمی‌تواند قد راست کند، با خیال راحت بخندد یا به فردا امید داشته باشد.

اجازه بدهید بی‌پرده بگویم: درست است که امنیت، نیاز همه انسان‌هاست؛ اما ما زنان، این واژه را به گونه‌ای دیگر می‌فهمیم. ما این نیاز را عمیق‌تر درک می‌کنیم و با تمام وجودمان حس می‌کنیم؛ چرا؟ چون ما محور خانه و قلب تپنده خانواده هستیم. چون خداوند فطرت ما را به گونه‌ای آفریده که مثل نگهبانی دل‌سوز، نگران آرامش عزیزانمان هستیم. یک مرد شاید امنیت را در مرزها جست‌وجو کند؛ اما یک زن، امنیت را در هر نفس کشیدن فرزندانش در خانه می‌یابد.

از اولین نیاز بشریت صحبت می‌کنیم؛ از امنیت جسم و جان؛ اینکه وقتی شب سرمان را روی بالش می‌گذاریم، دلهره‌ای از آوار شدن سقف، صدای جنگ یا ناامنی خیابان‌ها نداشته باشیم. نعمتی که شاید برای بسیاری عادی شده باشد. اما مادران ما که سختی‌های گذشته را دیده‌اند، قدر این سکوت و آرامش را به خوبی می‌دانند؛ نعمتی که تا از دست نرود، ارزش واقعی‌اش را درک نمی‌کنیم. همان‌طور که رسول گرامی اسلام؟ ص؟ فرمودند: «نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصِّحَّةُ وَ الْأَمَانُ؛ دو نعمت هستند که ناشناخته‌اند و قدرشان دانسته نمی‌شود، مگر زمانی که از دست بروند: سلامتی و امنیت».<sup>۱۶۱</sup>

ما زنان، باهوشیم و خوب می‌فهمیم چرا دشمنان این خاک نمی‌خواهند بگذارند امنیت داشته باشیم. آن‌ها فهمیده‌اند که اگر زنی بترسد و مادری احساس ناامنی کند، اضطراب او، کل خانواده را ویران می‌کند. آن‌ها آرامش من و شما را نشانه گرفته‌اند تا ایران را از درون خانه‌ها تضعیف کنند.

**قوت بگیرید تا امنیت داشته باشید**



پرسش اصلی این است که امنیت، به عنوان نیاز اساسی و اصلی تمام بشریت، در یک جامعه چگونه تأمین می‌شود؟ چطور باید آن را حفظ کنیم؟ آیا تنها راهش این است که بنشینیم و دعا کنیم؟

خداوند متعال در آیه ۶۰ سوره مبارکه انفال قانونی را به ما ابلاغ کرده است که رمز بقای ما و راه اصلی تأمین امنیتمان است: «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ؛ و هرچه در توان دارید، برای مقابله با دشمنان، نیرو و قدرت آماده کنید».

این آیه، دستور آماده‌باش همه‌جانبه مسلمانان در برابر دشمنان را صادر می‌کند؛ که شامل تدارک هر نوع سلاح، امکانات، وسایل و حتی شیوه‌های تبلیغی همچون شعار و سرود است. رعایت این دستورات، سبب می‌شود دشمنان از تهدید امنیت مسلمانان هراس داشته باشند. وقتی دشمن احساس کند ما ضعیف هستیم، تشویق می‌شود حمله کند؛ اما وقتی نیرومند باشیم، حتی اگر قصد حمله داشته باشد، مجبور می‌شود در تصمیم خود تجدیدنظر کند. لذا خداوند متعال در ادامه همین آیه می‌فرماید: «ثُمَّ هَيِّؤْا لَهُ عُدَّةَ اللَّهِ وَ عَدُوَّهُمْ؛ هرچه می‌توانید از نیرو و... فراهم کنید تا دشمن خدا و دشمن خودتان را به وسیله آن بترسانید».

یکی از نمونه‌های بارز این حقیقت را همه ما در جنگ ۱۲ روزه با اسرائیل تجربه کردیم و دیدیم چگونه این سگ وحشی به خودش جرئت داد تا امنیت و آرامش مردم ایران را به خطر بیندازد. او فکر می‌کرد با این اقدامات می‌تواند کشور را مختل کند؛ اما موشک‌های نظامی ما که یادگار شهید طهرانی‌مقدم‌ها و شهید حاجی‌زاده‌ها است، هیمنه نظامی دشمن را درهم شکست. بعد از ۱۲ روز شکست‌های پیاپی و از بین رفتن بسیاری از زیرساخت‌های اسرائیل، آن‌ها مجبور شدند به آمریکا پناه ببرند تا با وساطت او از نابودی خود جلوگیری کنند.

وقتی با دشمنی روبه‌رو می‌شوی که هیچ مرز انسانی ندارد؛ خون‌خوار، بی‌رحم و کودک‌کش است و از دیدن اشک و خون لذت می‌برد، دیگر ملاحظه و تعارف معنایی ندارد. هر انسان، فارغ از هر عقیده‌ای، به سرعت درمی‌یابد که این جنگ باید پایان یابد و ادامه‌اش تنها به قربانی شدن بی‌گناهان و ویرانی خانه‌ها می‌انجامد. عقل سالم می‌گوید اگر می‌خواهی شعله جنگ خاموش شود، باید قاطع عمل کنی: «فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثْنَتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا؛ پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند برخورد کنید، گردن‌هایشان را بزنید، تا چون آنان را (در کشتار) از پای درآوردید، اسیران را محکم در بند کشید؛ سپس یا بر آنان منت نهید و آزادشان کنید یا در برابر آزادی‌شان فدیة بگیرید، تا جنگ سلاح خود را زمین بگذارد».<sup>۱۶۲</sup>

این آیه، دستور یک نبرد مقطعی نیست؛ بلکه نسخه قرآنی پایان قطعی جنگ و فرمول حفظ استقلال است. پیام آشکار آن چنین است: «اگر می‌خواهید جنگ پایان یابد و استقلال و امنیت برقرار شود، باید به فرمان "فَضَرْبَ الرِّقَابِ" عمل کنید تا اٹخان کامل محقق شود». اٹخان یعنی آن قدر به دشمن ضربه بزنیم تا ستون

قوایش فرو بریزد، روحیه‌اش متلاشی شود، زمین زیر پایش بلرزد و حتی جرئت ایستادن در برابر ما را از ذهنش پاک کند؛ دقیقاً همان کاری که نیروهای نظامی ما با اسرائیل کردند؛ تا جایی که دیگر جرئت ادامه جنگ با ما را نداشت.

### «قوت» یعنی پُرکردن دست جبهه حق

اما این «قُوَّة» در آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» تنها به معنای قدرت نظامی نیست. در روزگاران قدیم، وقتی می‌گفتند کسی قوی است، یعنی بازویی ستر، شمشیری بُرنده و صدایی رسا دارد؛ دورانی که جهان، قدرت را در قطر بازو می‌دید. هرکس زور بازوی بیشتری داشت، حاکم بود و هرکس شمشیر سنگین‌تری می‌زد، قهرمان. هر کشوری که قدرت نظامی بیشتری داشت رئیس بود و قدرت، فقط در عرصه نظامی معنا می‌شد. اما امروز، قدرت محدود به این تعریف نیست؛ بلکه در بسیاری از عرصه‌های دیگر مانند ذهن، اراده و نسل نیز معنا پیدا کرده است.

لذا شما خواهران گرامی، باید در ترجمه این آیه دقت کنید، خداوند نمی‌فرماید فقط شمشیر بسازید؛ بلکه دستور می‌دهد: «در برابر دشمنان، هرچه می‌توانید از نیرو و توان آماده کنید». همان‌گونه که رهبر عزیزمان و مفسران بزرگ فرموده‌اند «قُوَّة» همه این‌ها را شامل می‌شود؛ «قُوَّة» فقط سلاح و ابزار جنگی نیست، بلکه اعم است از قوه مادی و معنوی، اقتصادی، نظامی، علمی و اخلاقی. یعنی اگر می‌خواهیم امنیت داشته باشیم، باید در همه عرصه‌ها قوی شویم. دشمن اگر ببیند اقتصاد ما محکم است، جرئت تعرض پیدا نمی‌کند. اگر خانواده‌های ما از نظر اخلاقی استوار باشند و جوان ما فریب نخورد، دشمن مأیوس می‌شود. در یک کلام: «قوت یعنی پُرکردن دست جبهه حق برای ناامید کردن دشمنان».

شاید بپرسید: ما زنان در این آیه، چه جایگاهی داریم؟ ما که تفنگ به دست نمی‌گیریم! اینجاست که باید به بزرگ‌بانوی اسلام، حضرت خدیجه کبری؟ سها؟ بنگریم؛ کسی که نمونه کامل عمل به این آیه بود. ایشان سلاح در دست نگرفتند، اما پشتوانه قدرت اسلام شدند.

حضرت خدیجه؟ سها؟ از خاندان اشراف بودند و میراثی داشتند که آن را در قالب مضاربه در اختیار کاروان‌های بازرگانی قریش قرار می‌دادند. ثروت ایشان به اندازه‌ای بود که در عصر جاهلیت، او را «بانوی قریش» می‌نامیدند. بر اثر تدبیر، تلاش و هوشمندی در تجارت و امور اقتصادی، از ثروتمندان برجسته عصر خود بودند. ناگفته نماند که هدف حضرت خدیجه؟ سها؟ صرفاً ثروت‌اندوزی نبود و هرگز تجارت را وسیله‌ای برای کسب درآمدهای نامشروع نمی‌دانستند. ایشان هرگز در پی سودجویی و منفعت‌طلبی‌های شخصی و بی‌رویه نبودند؛ بلکه تا جایی که می‌توانستند به درماندگان، نیازمندان و یتیمان کمک می‌کردند و به‌همین دلیل، ایشان را با لقب «أُمُّ الصَّعَالِیک» و «أُمُّ الْیَتَامَی» می‌خواندند.

### سه خدمت بزرگ حضرت خدیجه؟ سها؟ برای قوت‌گرفتن مسلمانان

حضرت خدیجه؟ سها؟ با سه بازوی قدرتمند، امنیت اسلام نوپا را تضمین کردند و مصداق عملی آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ» شدند.

## ۱. تولید قدرت اقتصادی (استقلال جامعه اسلامی)

پیامبر اکرم؟ ص؟ در وصف این قدرت بخشی اقتصادی می فرمایند: «مَا نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ مِثْلَ مَا نَفَعَنِي مَالُ خَدِيجَةَ وَاسْتَنْتَى بِمَالِهَا إِذْ حَرَمَنِي النَّاسُ؛ هیچ ثروتی هرگز مرا آن گونه سود نبخشید و به کار نیامد که ثروت خدیجه به من سود بخشید و او با ثروت خود مرا یاری کرد، آن گاه که مردم مرا محروم کردند».<sup>۱۶۳</sup>

پیامبر؟ ص؟ از اموال حضرت خدیجه؟ سها؟ بردگان تحت شکنجه را آزاد می کردند، بدهکاران را از قید بدهی رها می ساختند، به بینوایان و تهی دستان کمک می کردند و مهاجران مسلمان از مکه به مدینه را که اموالشان توسط مشرکان مصادره شده بود، بی نیاز می نمودند تا بتوانند خود را به مدینه برسانند.

از همه مهم تر، در ماجرای محاصره اقتصادی قریش که ۳ یا ۴ سال به طول انجامید، همه دارایی حضرت خدیجه؟ سها؟ صرف حمایت از رسول خدا؟ ص؟ و محاصره شدگان شد. حمایت اقتصادی ایشان، در واقع کلید مقاومت و شکستن این محاصره بود. حضرت خدیجه؟ سها؟ با بذل مال خود، یاران اسلام را در آغاز حیات نوپای دین، همچون شاخه نورسته ای در برابر امواج خروشان دشمنان حفظ کردند و زمینه رشد و شکوفایی اسلام و مسلمانان را فراهم نمودند. به استناد تاریخ، تا زمانی که خدیجه کبری؟ سها؟ زنده بودند، پیامبر؟ ص؟ از هرگونه کفایت و بی نیازی برخوردار بودند.

ببینید! ثروت حضرت خدیجه؟ سها؟ صرف تجملات نشد؛ بلکه خرج امنیت سازی و استقلال اقتصادی مسلمانان گردید تا محتاج دشمن نباشند. امروز نیز اگر من و شما، با حمایت از تولیدات داخلی و رعایت قناعت، چرخ اقتصاد خانه را بچرخانیم، در واقع داریم برای کشور تولید قدرت می کنیم.

## ۲. تولید قدرت روحی و روانی (آرامش رهبر و جامعه)

بخش دوم قوت، حمایت عاطفی و قدرت معنوی حضرت خدیجه؟ سها؟ است. ایشان در روزهایی که همه، پیامبر؟ ص؟ را تکذیب می کردند و امنیت روانی جامعه را به هم می ریختند، مثل کوه پشت پیامبر؟ ص؟ ایستاد. پیامبر اکرم؟ ص؟ درباره ایمان و قدرت بخشی روحی ایشان فرمودند: «أَمَنْتُ بِى إِذْ كَفَرَ بى النَّاسُ وَ صَدَّقْتَنِى إِذْ كَذَّبَنِى النَّاسُ؛ او به من ایمان آورد، آن گاه که مردم به من کفر ورزیدند و مرا تصدیق کرد و راست گو شمرد، آن گاه که مردم مرا تکذیب کردند».<sup>۱۶۴</sup> حضرت خدیجه؟ سها؟ با این عمل، اضطراب و دل مشغولی را از قلب رهبر جامعه دور کردند؛ روزهایی که پیامبر؟ ص؟ در بیرون از خانه، تنها و غریب بودند.

روایت عجیبی در کتاب شریف بحار الانوار هست که دل انسان را می لرزاند. روزی پیامبر خدا؟ ص؟ برای دعوت مردم به بالای کوه صفا رفتند. حضرت بر کوه صفا ایستادند و در روزهای موسم حج ندا دادند: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّى رَسُولُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ ای مردم! همانا من فرستاده الله، پروردگار جهانیان هستم». مردم به ایشان خیره شدند. حضرت سه بار این جمله را تکرار کردند، اما جوابی نشنیدند. سپس، به سمت کوه

۱۶۳. محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، *الأمالی*، ص ۴۶۸.

۱۶۴. محمد باقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۳، ص ۱۳۱.

مروه رفتند، دست در گوش مبارک گذاشتند و دوباره سه بار با صدای بلند فریاد زدند: «يَايَهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ!».

پاسخ، اما بی‌رحمانه بود! ابوجهل ملعون، سنگی زد و پیشانی حضرت، بین دو چشم مبارک را شکست. مشرکین هم که جرئت این کار را نداشتند، با دیدن این بی‌احترامی فضا را آزاد دیده و به پیروی از ابوجهل به طرف پیامبر سنگ پرتاب کردند و پیامبر؟ ص؟ به دامنه کوه پناه بردند.

خبر این حادثه به حضرت علی؟ ع؟ رسید. ایشان بسیار نگران شدند و به سرعت به منزل حضرت خدیجه؟ سها؟ رفتند و خبر این واقعه را به ایشان رساندند. علی؟ ع؟ و خدیجه؟ سها؟ به راه افتادند و به پای کوه رسیدند و برای یافتن حضرت، ایشان را صدا زدند. پیامبر؟ ص؟ فرمودند: «کیست که در حق من نبی مصطفی دل‌سوزی می‌کند؟ کیست در حق من نبی مرتضی هم‌دردی می‌کند؟ کیست که در حق من ابوالقاسم دل‌سوزی می‌کند؟»

خانم خدیجه؟ سها؟ وقتی حضرت را یافتند، دیدند خون از صورت پیامبر؟ ص؟ بر روی زمین روان شده است. تصور کنید! پیامبر خدا، زخمی و خسته، درحالی که خون همچنان جریان داشت، آن خون را با دست پاک می‌کردند و به صورت برمی‌گرداندند تا روی زمین نچکد.

در چنین لحظات سختی، حضرت خدیجه؟ سها؟ با دیدن این صحنه، نفرمودند: «چرا رفتی؟»، «بس است!»، بلکه با تمام وجود عرض کردند: «فَإِذَاكَ أَبِي وَ أُمِّي دَعَا الدَّمَعَ يَقَعُ عَلَى الْأَرْضِ؛ پدر و مادرم به فدای تو باد. آقا جان! رها کن؛ بگذار این اشک و خون روی زمین بریزد» و خودت را بیش از این به زحمت نینداز. اما پیامبر رحمت؟ ص؟ فرمودند: «أَحْسَنِي أَنْ يَغْضَبَ رَبُّ الْأَرْضِ عَلَى مَنْ عَلَيْهَا؛ می‌ترسم (اگر این خون پاک به زمین برسد) پروردگار زمین بر اهل زمین غضب کند و عذاب نازل شود».

اینجاست که خدیجه؟ سها؟، با محبت خالصانه‌اش، درد سنگ ابوجهل را برای پیامبر؟ ص؟ قابل تحمل می‌کردند. او در خانه فضایی می‌ساخت که پیامبر؟ ص؟ نگران خشم خدا بر مردم بود، نه نگران زخم‌های خویش. این یعنی امنیت؛ یعنی زن در خانواده کاری کند که همسر و فرزندش، تمام خستگی‌ها و زخم‌های بیرون را پشت در بگذارند و در خانه آرام بگیرند. امروز هم اگر من و شما خانه‌مان را محل آرامش کنیم، بزرگ‌ترین ضربه را به دشمن زده‌ایم؛ دشمنی که می‌خواهد خانواده‌هایمان را به میدان تنش، خشم و اختلاف تبدیل کند.

همانند همسر شهید طهرانی مقدم؛ کسی که با ساخت موشک، سایه جنگ را از سر ایران برداشت و مصداق کامل آیه «وَأَعِدُّوا لَهُمْ...» شد. اما چه کسی باعث شد حسن طهرانی مقدم بتواند شبانه‌روز در بیابان‌ها تست موشکی انجام دهد؟ همسر ایشان تعریف می‌کند:

حاج حسن گاهی هفته‌ها به خانه نمی‌آمد. کارهایش فوق‌سری بود و حتی من نمی‌توانستم به همسایه‌ها بگویم شوهرم کجاست. بار تمام خانه، تربیت بچه‌ها، بیماری‌ها و خریدها روی دوش من بود. یک دفتر داشتم که تمام تاریخ‌های رفت و برگشت شهید را در آن ثبت می‌کردم. گاهی فقط چند ساعت برمی‌گشت و دوباره می‌رفت. محاسبه کرده بودم

از یک سال که ۱۲ ماه بود، ۱۰ ماه و ۱۴ روزش را نبود. دقیقه به دقیقه‌اش را می‌نوشتم. به یاد ندارم شبی را بدون گریه خوابیده باشم؛ اما همیشه می‌گفتم: «خدایا! من با تو معامله کرده‌ام».

در رابطه با مشکلات ارتباط شهید با فرزندان‌ش نیز چنین نقل می‌کند:

زینب وقتی کوچک بود به‌خاطر غیبت‌های زیاد پدرش، گاهی او را نمی‌شناخت و وقتی حاج‌حسن به خانه می‌آمد، گریه و غریبی می‌کرد. محمدحسین هم همین‌طور بود. آن‌ها هردو به‌محض دیدن پدرشان گریه می‌کردند و باید مدتی می‌گذشت تا به او عادت کنند. در آن زمان، لوازم ارتباطی و سرگرم‌کننده به‌گونه‌ای نبود که بشود آن‌ها را به‌سهولت فعلی مشغول کنم. تمام تلاشم این بود که با بازی‌های کودکانه، اما هدف‌دار، آن‌ها را با شرایط جنگ و جامعه آشنا کنم.

ایشان می‌گوید:

هیچ‌وقت گله نکردم. چون می‌دانستم او دارد کاری می‌کند که اسرائیل جرئت نکند به ما نگاه چپ کند. من خانه را برایش امن نگه داشتم تا او کشور را امن کند.<sup>۱۶۵</sup>

خواهران بزرگوار! می‌بینید؟ تاریخ تکرار می‌شود. همان‌طور که حضرت خدیجه؟ سها؟ با جمله «فِدَاكَ اَبی وَ اُمّی» اشک را از چشمان پیامبر؟ ص؟ پاک کرد تا ایشان نگران نباشند، زن ایرانی نیز اشکش را نگه داشت تا دل همسرش نلرزد. این یعنی ما زنان، ریشه‌های درخت امنیت هستیم؛ اگر ما محکم باشیم، این درخت ثمر می‌دهد و امنیت و آرامش جامعه را تضمین می‌کند.

۳. تولید قدرت نسلی و آینده‌ساز (فرزندآوری)

اما سومین و شاید مهم‌ترین مؤلفه قدرتی که حضرت خدیجه؟ سها؟ برای اسلام ایجاد کرد، مسئله تداوم نسل بود. دشمنان خوشحال بودند و می‌گفتند پیامبر «ابتر» است؛ یعنی نسل و دنباله‌ای ندارد و با رحلت او، امنیت اسلام نیز از میان می‌رود. آن‌ها می‌خواستند ریشه اسلام را بخشکانند. اما حضرت خدیجه؟ سها؟ چه کرد؟ پیامبر؟ ص؟ در ادامه همان حدیث می‌فرمایند: «وَ رَزَقَنی اللّٰهُ مِنْهَا الْوَلَدَ اِذْ حَرَمَنِیْ اَوْلَادَ النِّسَاءِ؛ و خداوند از او (خدیجه) به من فرزندی روزی کرد، درحالی که مرا از فرزندان زنان دیگر محروم ساخت». خداوند به‌واسطه خدیجه؟ سها؟، به پیامبر؟ ص؟ دختری داد که کوثر بود؛ دختری که فقط یک فرزند نبود، بلکه «اُمّ اَبیهَا» شد؛ دختری که وقتی غبار غم و ناامنی بر چهره پیامبر؟ ص؟ می‌نشست، همچون مادری مهربان از پدرش پرستاری می‌کرد و مایه آرامش قلب پیامبر؟ ص؟ بود. خدیجه با آوردن چنین فرزندی، نسل امامت و ولایت را حفظ کرد و آینده اسلام را بیمه نمود.

خواهر عزیزم! امنیت، اتفاقی نیست؛ ساختنی است. امروز نیز یکی از بزرگ‌ترین مصادیق آیه «وَ اَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»، همین مسئله فرزندآوری است. جامعه‌ای که پیر شود، جامعه‌ای که صدای خنده کودک در خانه‌هایش شنیده نشود، امنیت ندارد؛ زیرا نیروی نخواهد داشت که فردا از مرزها و ارزش‌هایش

دفاع کند. دشمن می‌خواهد خانه‌های ما سوت و کور باشد اما زنی که شبیه حضرت خدیجه؟ سها؟ است، با تربیت نسلی صالح و قوی، به دهان دشمن می‌زند و می‌گوید: «من نمی‌گذارم ایران اسلامی بدون محافظ و بدون آینده بماند»؛ این یعنی اوج بصیرت و قدرت یک زن!

فراتر از هر قدرت نظامی و اقتصادی، گنجینه‌ای عظیم‌تر وجود دارد و آن قدرت نسل است؛ چیزی که تمام ثروتمندان و سیاستمداران جهان به آن غبطه می‌خورند. امروز بزرگ‌ترین سرمایه هر تمدن، نفت و طلا نیست؛ بلکه انسان است. اینجاست که نقش بی‌بدیل شما آشکار می‌شود. کلیددار این خزانه‌های قدرت، کسی نیست جز ما؛ زنانی که با ظرافت تدبیر، سخت‌ترین گره‌های کور را باز می‌کنیم. هیچ مرد قدرتمندی در تاریخ نبوده، مگر آنکه در دامان زنی بزرگ پرورش یافته یا در کنار زنی بادرایت آرام گرفته است. انسان‌سازی، در انحصار شماست!

دقت کنید! آیه نمی‌گوید: «همه کار بکنید!»، بلکه می‌فرماید: «مَا اسْتَطَعْتُمْ؛ هرچقدر که در توانتان هست». خدا از تو «سوپرمن» نخواست است! او ظرفیت و توان ما را می‌شناسد و براساس همان، برای ما تکلیف قرار می‌دهد. نیاز نیست کامل باشید؛ کافی است در صحنه باشید. لازم نیست همه بار را به تنهایی به دوش بکشید؛ از همدیگر کمک بگیرید و مهم‌تر از همه، نیتتان را الهی کنید. وقتی نیت، اطاعت از خدا باشد، سختی‌ها شیرین می‌شود و افسردگی جای خود را به نشاط معنوی می‌دهد.

امام صادق؟ ع؟ فرمودند: «أَيُّعِدُّنَّ أَحَدَكُمْ لَخُرُوجِ الْقَائِمِ وَ لَوْ سَهْمًا فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِذَا عَلِمَ ذَلِكَ مِنْ نَبِيٍّ رَجَوْتُ لِأَن يَنْسِي فِي عُمْرِهِ حَتَّى يَذْكُرَهُ فَيَكُونَ مِنْ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ؛ برای ظهور حضرت حجت، خودتان را آماده کنید؛ هرچند به آماده کردن یک تیر جنگی. پس اگر خدا این نیت شما را بفهمد، امید این هست که بتوانید حضرت را درک کنید و جزو یارانش باشید». <sup>۱۶۶</sup> این تیر جنگی نماد حداقل کاری است که می‌توان انجام داد؛ یعنی یاری رساندن به ظهور حضرت، حتی به اندازه آماده کردن یک تیر، ارزشی عظیم دارد. اکنون، سؤال من این است: «آیا فرزندان من و شما نمی‌توانند به اندازه یک تیر، زمینه‌ساز ظهور باشند؟!» هر فرزند صالحی که بتوانیم برای آقا تربیت کنیم، از هزاران تیر برای حضرت با ارزش‌تر است.

### قطع نسل به بهانه ترس از فقر و تنگدستی

امروزه یکی از مهم‌ترین دلایل برخی خانم‌ها برای جلوگیری از فرزندآوری، مشکلات اقتصادی است. جالب اینجاست که یکی از مهم‌ترین عوامل کشتن فرزندان در دوران جاهلیت نیز همین بود. اعراب در سرزمینی زندگی می‌کردند که بارها گرفتار قحطی شده بود. به محض اینکه آن‌ها نشانه‌های قحطی را می‌دیدند، اول کاری که برای حفظ آبرو، عزت و احترام خود می‌کردند این بود که فرزندان خود را از ترس فقر می‌کشتند.

مردی خدمت پیامبر اکرم؟ ص؟ رسید و اسلام را پذیرفت. سپس سؤال کرد: «اگر من گناه بزرگی مرتکب شده باشم، آیا توبه‌ام پذیرفته می‌شود؟» حضرت فرمودند: «خداوند تواب و رحیم است». مرد گفت: «ای



رسول خدا! گناه من بسیار عظیم و بزرگ است». حضرت فرمودند: «وای بر تو! هر قدر گناه تو بزرگ باشد، عفو خدا از آن بزرگ‌تر است».

مرد گفت: «اکنون که چنین می‌فرمایید، بدانید که من در جاهلیت به سفر دوری رفته بودم درحالی‌که همسرم باردار بود. پس از چهار سال بازگشتم و همسرم به استقبال آمد. در خانه نگاه کردم و دختری دیدم. پرسیدم: "این دختر کیست؟"، گفت: "دختر یکی از همسایگان است". گمان کردم ساعتی بعد می‌رود. اما با تعجب دیدم که نفرت؛ غافل از اینکه او دختر خودم است و مادرش این واقعیت را مکتوم و پنهان می‌دارد تا مبادا به دست من کشته شود. سرانجام گفتم: "حقیقت را بگو، این دختر کیست؟" گفت: "به خاطر داری هنگامی که به سفر رفتی، باردار بودم. این نتیجه همان حمل است و دختر تو می‌باشد". آن شب با ناراحتی خوابیدم؛ گاهی به خواب می‌رفتم و گاهی بیدار می‌شدم. صبح نزدیک شده بود؛ از بستر برخاستم و کنار بستر دخترک رفتم. در کنار مادرش به خواب رفته بود. او را از بستر بیرون کشیدم و بیدارش کردم. گفتم: "با من به نخلستان بیا". او به دنبال من حرکت می‌کرد تا نزدیک نخلستان رسیدیم. من شروع به کندن گودالی کردم و او نیز کمک می‌کرد خاک را بیرون بریزد. هنگامی که گودال آماده شد، زیر بغل او را گرفتم و در وسط گودال افکندم (در این هنگام، پیامبر؟ ص؟ چنان متأثر شدند که چشمانشان پر از اشک شد). سپس دست چپم را بر کتف او گذاشتم که بیرون نیاید و با دست راست خاک بر او می‌افشاندم. او پیوسته دست‌وپا می‌زد و مظلومانه فریاد می‌کشید: "پدر جان! با من چه می‌کنی؟!". در این هنگام مقداری خاک به روی موه‌های صورتم ریخت. او دست کوچکش را دراز کرد و خاک را از چهره‌ام پاک نمود؛ ولی همچنان با قساوت خاک می‌ریختم تا آخرین ناله‌هایش در زیر قشر عظیمی از خاک محو شد».

در این هنگام پیامبر؟ ص؟ درحالی‌که بسیار اندوهگین و پریشان بودند و اشک‌ها را از چشمان مبارکشان پاک می‌کردند، فرمودند: «اگر نه این بود که رحمت خدا بر غضبش پیشی گرفته، سزاوار بود که فوراً از تو انتقام بگیرد».<sup>۱۶۷</sup>

خداوند متعال در برابر چنین برخوردهای جاهلانه، خطاب به مسلمانان می‌فرماید: **«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةً إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً»**؛ ما نه تنها فرزندان شما را روزی می‌دهیم که روزی خود شما هم دست ماست. لذا حق ندارید از ترس فقر، فرزندان خود را بکشید».<sup>۱۶۸</sup> اما متأسفانه این عمل زشت و قبیح در جامعه امروز و در جاهلیت مدرن، در حال تکرار است. اگر در آن دوران، پدران فرزندان خود را پس از تولد، زنده‌به‌گور می‌کردند، امروز نیز برخی خانم‌ها از ترس روزی، حتی در مرحله جنینی، حق زندگی را از فرزندان خود می‌گیرند و هزاران نطفه به بهانه فقر، به گور می‌رود.

۱۶۷. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۷۲.

۱۶۸. اِسرائ، ۳۱.



درحالی که اتفاقاً یکی از راه‌های جلب روزی و افزایش رزق، فرزندآوری است. پیامبر اکرم؟ ص؟ می‌فرمایند: «اتَّخِذُوا الْأَهْلَ فَإِنَّهُ أَرْزُقُ لَكُمْ؛ تشکیل خانواده بدهید؛ زیرا این کار رزق و روزی شما را افزون می‌کند».<sup>۱۶۹</sup> برخی که در فضای فکری ما نیستند، وقتی می‌شنوند فرزند زیاد بهتر است، تعجب می‌کنند و با خودشان می‌گویند: «ما با یکی مانده‌ایم، ولی این‌ها به چهار تا هم قانع نیستند!» آن‌ها غالباً به دلیل مشکلات اقتصادی از فرزند بیشتر، فراری هستند؛ درحالی که خداوند متعال ۶ بار در قرآن فرموده است: «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا؛ بر من توکل و به من اعتماد کن».<sup>۱۷۰</sup> معلوم می‌شود یکی از شرایط یاری خدا، اعتماد ما به اوست.

البته در بسیاری از موارد، به دلیل نداشتن تدبیر درست، به مشکلات مالی برمی‌خوریم؛ چه اینکه امام علی؟ ع؟ فرمود: «قَوِّمِ الْعَيْشَ حُسْنَ التَّقْدِيرِ وَ مَلَكَهُ حُسْنَ التَّدْبِيرِ؛ اساس معیشت بر پایه اندازه‌گیری صحیح دخل و خرج زندگی است و ملاک حُسن تقدیر، تدبیر درست امور اقتصادی در زندگی است».<sup>۱۷۱</sup>

خانم جوانی که دستیار یک دندانپزشک بود، از گرانی وسایل نوزاد، شدیداً شکایت می‌کرد و می‌خواست به دلیل مشکلات اقتصادی، فرزند خود را در دوران بارداری سقط کند. این در حالی بود که با دوستانش برای خرید یک گوسی اِپل ۲۰۰ میلیون تومانی مشورت می‌کرد! فضای مجازی چنین بلایی بر سرمان آورده که حاضریم یک گوسی ۲۰۰ میلیونی داشته باشیم، اما فرزند خود را به دلیل مشکلات اقتصادی به دنیا نیاوریم.

### محوریت ولایت در تربیت فرزندان

یکی دیگر از دلایل خانم‌هایی که حاضر نیستند برای فرزندآوری اقدام کنند، نگرانی از تربیت سالم فرزندان است. البته مهم‌ترین عامل در تربیت این است که تربیت‌مان بر محور محبت و ولایت اهل بیت؟ عهم؟ قرار گیرد. ابوزیر مکی نقل می‌کند که جابر را دیدم که در کوچه‌های مدینه می‌گردد و می‌گوید: «يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَدَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ؛ فرزندان خود را با محبت علی؟ ع؟ ادب کنید».<sup>۱۷۲</sup>

برخی از والدین غصه می‌خورند که توان تربیت فرزندان خود را نداریم. حتی گاهی این دغدغه در حدی است که با وجود تمکن مالی و اقتصادی، به خاطر ترس از آینده تربیتی فرزندان، بچه‌دار نمی‌شوند. درحالی که فراموش کرده‌اند ولایت و محبت به اهل بیت؟ عهم؟، چه نقش بی‌بدیلی در تربیت دارد. امام صادق؟ ع؟ فرمودند: «إِنَّ أَطْفَالَ شَيْعَتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تُرَبِّيَهُمْ فَاطِمَةُ؟ سها؟؛ حضرت زهرا؟ سها؟ فرزندان مؤمنان را تربیت

۱۶۹. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۲۸.

۱۷۰. نساء، ۸۱.

۱۷۱. عبدالواحدبن محمد آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۷، ص ۶۸۰.

۱۷۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۴۸.

می‌کنند».<sup>۱۷۳</sup> اگر تربیت فرزندان خود را بر محور ولایت و محبت به اهل بیت؟ عهم؟ قرار دهیم، خود آن‌ها که مأمور به تربیت انسان‌ها هستند، بهتر می‌توانند فرزندانمان را تربیت کنند؛ هرچند تعدادشان زیاد باشد.

در واقع، اهل بیت؟ عهم؟ با همین آرزوها بودند که شیعیان‌شان را تربیت کردند. علی بن یقطین از امام ابوالحسن؟ ع؟ نقل می‌کند: «الشَّيْعَةُ تُرَبِّي بِالْأَمَانِي مُنْذُ مِائَتِي سَنَةٍ؛ دویست سال است که شیعیان ما با آرزوی یاری امام زمان تربیت می‌شوند».<sup>۱۷۴</sup> لذا یکی از راه‌های تربیت، همین آرزوهای معنوی بزرگ است. خدا را چه دیدید؛ شاید همین فرزند شما سرباز ویژه آقا شد! مگر می‌شود کسی به این انگیزه سراغ فرزندآوری برود که من می‌خواهم برای ظهور امام زمان؟ عج؟ کاری کنم و خدا و اهل بیت؟ عهم؟ در تربیت فرزندش کمک نکنند؟!

مادر «سیدهاشم حداد» که از شاگردان خاص مرحوم قاضی بودند، در خصوص ولادت فرزندشان چنین گفته است: «فرزندم، هاشم، از وقتی تو را باردار شدم تا وقتی که وضع حمل کردم، هر روز بعد از نماز صبح زیارت عاشورا خواندم». ایشان هرآنچه دارند را مدیون سَری می‌دانند که از همان ابتدا با عشق اباعبدالله‌الحسین؟ ع؟ در فرزندشان نهاده شد. خود سیدهاشم حداد نیز نقل می‌کند: «مادرم هر روز صبح بعد از نماز، تا اول صد لعن و صد سلام، زیارت عاشورا می‌خواندند. هنگام صبحانه‌دادن به ما بچه‌ها، صد لعن و صد سلام را بر زبان جاری می‌کردند و با همان حال، لقمه در دهان ما می‌گذاشتند و این اثر معنوی عجیبی بر ما داشت».<sup>۱۷۵</sup>

مادر شهید بهشتی نیز نقل می‌کند: «در دوران بارداری فرزندم، روزی یک جزء قرآن می‌خواندم و آرامشی ویژه از این تلاوت دریافت می‌کردم. هنگام شیردادن به فرزندم نیز رو به قبله می‌نشستم و با وضو، ایشان را شیر می‌دادم و احساس می‌کردم هرگاه ناراحتی می‌کرد، با شنیدن قرآن آرامش خاصی پیدا می‌کرد و به تلاوت من گوش می‌داد. من در طول مدت بارداری فرزندم سیدمحمد، ۹ بار قرآن را ختم کردم».

ایشان می‌گفت: «هنگام شیردادن فرزندم نیز قرآن می‌خواندم و وقتی تلاوت من قطع می‌شد، شیر نمی‌خورد، ناراحت می‌شد و با سرش اشاره می‌کرد که بخوان؛ یعنی به این اندازه به قرآن علاقه‌مند شده بود». همین دقت و تربیت صحیح باعث شد بچه‌ای تربیت شود که نقش مهمی در هدایت مردم ایران و جهان ایفا کند و تأثیر بسزایی در پیشبرد اهداف انقلاب داشته باشد. به‌طوری‌که امام خمینی؟ رح؟ نیز فرمودند: «بهشتی یک ملت بود».<sup>۱۷۶</sup>

---

۱۷۳. علی بن ابراهیم قمی، *تفسیر القمی*، ج ۲، ص ۳۳۲.

۱۷۴. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۶۹.

۱۷۵. آیت‌الله سید محمدحسین حسینی طهرانی، *روح مجرد*.

۱۷۶. *سیره عملی شهید بهشتی*، سایت تبیان، ۶ تیر ۱۳۸۹.

اگر ما نیز فرزندانمان را در سایهٔ انس با قرآن و اهل بیت؟ عهم؟ تربیت کنیم، دیگر نیازی نیست نگران عاقبت به خیری آنها باشیم.

امیدوارم خداوند متعال به همهٔ ما بانوان توفیق دهد تا با تربیت فرزندانی سالم، قوی، باسواد و مؤمن، بزرگ‌ترین قوت و نیروی انسانی را برای آیندهٔ کشورمان آماده کنیم.

## کتابنامه (منابع و مأخذ)

- ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، *الفصول المهمة فی معرفة الأئمة*، ج ۲، قم: دار الحديث، ۱۴۲۲ ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *الخصال*، به تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *عیون أخبار الرضا؟ ع؟*، به تصحیح مهدی لاجوردی، ج ۱، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *من لایحضره الفقیه*، به تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۲-۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.
- ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، *تحف العقول عن آل الرسول؟ ص؟*، به تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۲، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
- ابن قولویه، جعفر بن محمد، *کامل الزیارات*، به تصحیح عبدالحسین امینی، نجف: دار المرتضویه، ۱۳۵۶ ش.
- اعتصامی، پروین، *دیوان اشعار*، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۹۰ ش.
- ایزدی، مجید، *آرزوی فرمانده؟* روایت‌هایی از سردار شهید حاج منصور خدام صادق، شیراز: مشکات قلم، ۱۳۹۸ ش.
- بیدل دهلوی، عبدالقادر، *دیوان اشعار*، به تصحیح اکبر بهداروند، تهران: نگاه، ۱۳۸۸ ش.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، به تصحیح مصطفی درایتی، ج ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ ش.
- جزایری، نعمت‌الله، *النور المبین فی قصص الأنبیاء والمرسلین*، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *تفسیر تسنیم*، ج ۶، قم: اسراء، ۱۳۸۸ ش.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، *دیوان حافظ*، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: اساطیر، ۱۳۸۱ ش.
- حسینی، سید مصطفی، *یادگاران؟* شهید همت، ج ۱، تهران: روایت فتح، ۱۳۸۰ ش.
- حسینی خامنه‌ای، سید علی، *طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن*، قم: صهبا، ۱۳۹۸ ش.
- حسینی خامنه‌ای، سید علی، *ولایت و حکومت*، تهران: صهبا، ۱۳۹۵ ش.

حسینی تهرانی، سید محمد حسین، روح مجرد؛ یادنامه سید هاشم موسوی حداد، مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۱۴ ق.

حسینی، سیده اعظم، د؛ خاطرات سیده زهرا حسینی، تهران: سورة مهر، ۱۳۸۸ ش.

حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، به تصحیح هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۵ ق.

دهقان، زهرا، دختری کنار شط؛ خاطرات شهیده مریم فرهانیان، تهران: سورة مهر، ۱۳۸۸ ش.

ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۳، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۵ ش.

سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، ترجمه محمد دشتی، قم: الهادی، ۱۳۷۹ ش.

شعیری، محمد [تاج الدین]، جامع الأخبار، ج ۱، قم: انتشارات رضی، ۱۳۶۳ ش.

صائب تبریزی، محمد علی، دیوان اشعار، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ ش.

صادقی، اکرم، شبیه مریم؛ روایتی داستانی از زندگی بانو فضه، قم: جمکران، ۱۳۹۹ ش.

ضرابی زاده، بهناز، دختر شینا؛ خاطرات قدم خیر محمدی کنعان، تهران: سورة مهر، ۱۳۹۰ ش.

طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الأوسط، ج ۱، قاهره: دار الحرمین، ۱۴۱۵ ق.

طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، قم: شریف رضی، ۱۴۱۲ ق.

طوسی، محمد بن حسن [شیخ طوسی]، الأمالی، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.

طوسی، محمد بن حسن [شیخ طوسی]، تهذیب الأحکام، ج ۳، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.

علامیان، سعید، ملاقات در فکه؛ زندگی نامه شهید حسن باقری، تهران: سورة مهر، ۱۳۹۵ ش.

فصیحی، علی، نمونه معارف اسلام، قم: ناظرین، ۱۳۸۰ ش.

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱ و ۲، قم: دار الکتب، ۱۳۶۳ ش.

کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، به تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۱، ۲، ۴، ۵، ۶ و ۸، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.

لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، ج ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۷۶ ش.

متقی هندی، علی بن حسام، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ج ۷، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ق.

مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، ج ۱۳، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۶۰، ۶۶، ۶۹، ۷۴، ۹۲ و ۹۶، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

مفید، محمد بن محمد، *الأمالی*، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، ج ۵، ۶، ۷ و ۱۱، تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۴ ش.

مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، *مثنوی معنوی*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.

نجفعلی زاده، اعظم، *طلایه داران جبهه حق*؛ شهید یوسف سجودی، ج ۷، تهران: ستاره ها، ۱۳۹۰ ش.

نعمانی، محمد بن ابراهیم، *الغیبة*، به تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.

نوری، حسین بن محمد تقی، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، ج ۱۱ و ۱۲، قم: مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۸ ق.

ورام بن ابی فراس، مسعود، *مجموعه ورام*؛ تنبیه الخواطر، ج ۲، قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ ق.

برنز، گرگوری، «آزمایش تغییر ادراک و فشار جمعی»، روزنامه شرق، س ۸، ش ۱۱۱۸، پاییز ۱۳۸۹، ص ۱۵.

بی نا، «آمار طلاق در تالارهای شمال تهران»، روزنامه کیهان، س ۵۸، ش ۱۶۶۳۴، پاییز ۱۳۷۸، ص ۳.

«امداد الهی در عملیات ثامن الائمه»، دسترسی در: خبرگزاری دفاع مقدس، ۹ مهر ۱۴۰۰.

«بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم؛ روز نوزدهم ماه مبارک رمضان»، دسترسی در: حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری (khamenei.ir)، ۱۹ شهریور ۱۳۸۷.

«بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانش آموزان دانشگاه امام حسین (ع)؟»، دسترسی در: حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری (khamenei.ir)، ۳ خرداد ۱۳۸۹.

«بیانات مقام معظم رهبری در سومین نشست اندیشه های راهبردی»، دسترسی در: حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری (khamenei.ir)، ۱۴ دی ۱۳۹۰.

«بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسئولان نظام»، دسترسی در: حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری (khamenei.ir)، ۱۶ تیر ۱۳۹۳.

«بیانات مقام معظم رهبری در مراسم بیست و هفتمین سالگرد رحلت امام خمینی (رح)؟»، دسترسی در: حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری (khamenei.ir)، ۱۴ خرداد ۱۳۹۵.

«بیانات مقام معظم رهبری در دیدار بسیجیان»، دسترسی در: حفظ و نشر آثار مقام معظم رهبری (khamenei.ir)، ۳ آذر ۱۳۹۵.

«بررسی تفصیلی حضور زنان در مسجد در عصر پیامبر؟ ص؟»، دسترسی در: مسجدپژوه (masjedpajoh.ir)، کد مقاله: ۱۳۲۳، ۲۱ بهمن ۱۳۹۹.

«تفسیر قرآن کریم؛ آیات سورۀ مائده و موضوع زنده بودن قرآن»، دسترسی در: تمحیص؛ پایگاه آثار استاد محمدرضا عابدینی، ۲۳ آبان ۱۴۰۴.

«خاطرات خادمان و پاسداران امام خمینی؟ رج؟»، دسترسی در: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (imam-khomeini.ir).

«درس‌هایی از قرآن؛ اسراف و راهکارهای درمان»، دسترسی در: استاد قرائتی، ۲ مهر ۱۳۹۴.

«روایتی همسرانه از زندگی پدر موشکی ایران»، دسترسی در: خبرگزاری تسنیم، ۳۱ تیر ۱۳۹۴.

«سیرۀ عملی شهید بهشتی»، دسترسی در: تبیان، ۶ تیر ۱۳۸۹.

«مصاحبه با شهید حسن باقری درباره نقش امداد الهی»، دسترسی در: خبرگزاری تسنیم، ۹ بهمن ۱۴۰۰.

«Voices from Gaza: Safa's Story»، دسترسی در: بخش زنان سازمان ملل متحد (unwomen.org)، اکتبر ۲۰۲۳.

«Sumptuary Laws in Italy: Financial Resource and Instrument of Rule»، دسترسی در: انتشارات دانشگاه کمبریج (cambridge.org).